



«بِسْمِ اللَّهِ» دستخط مبارک حضرت امام خمینی علیه السلام



اخلاص و  
انفاق



تحميد محراب  
آية الله سيد عبدالحسين بن تقية  
رحمة الله

سرشناسه: دستغیب، عبدالحسین، ۱۲۹۲ - ۱۳۶۰.  
عنوان و نام پدیدآور: اخلاص و انفاق / سید عبدالحسین دستغیب.  
مشخصات نشر: قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی،  
۱۳۹۳.  
مشخصات ظاهری: ۱۹۲ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۴۳-۱۵۰-۰

ISBN 978 - 600 - 143 - 150 - 0

وضعیت فهرست نویسی: فیا.  
یادداشت: کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.  
یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۸۳ - ۱۸۶؛ همچنین به صورت زیر نویس.  
موضوع: اخلاص.  
موضوع: انفاق.  
شناسه افزوده: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی.  
رده بندی کنگره: ۳۱۳۹۳ الف ۵ / ۶ / ۲۰۵ BP.  
رده بندی دیویی: ۲۹۷ / ۶۳۲.  
شماره کتابشناسی ملی: ۳۶۹۶۸۱۲.

## اخلاص و انفاق

- مؤلف: شهید محراب آیه الله سید عبدالحسین دستغیب رحمته الله علیه
- موضوع: معارف
- قطع: رقعی
- نوبت چاپ: اول
- چاپ و نشر: دفتر انتشارات اسلامی
- تعداد صفحات: ۱۹۲
- تاریخ انتشار: زمستان ۱۳۹۳
- شمارگان: ۱۰۰۰

[ بخش اوّل : ]

[ اخلاص ]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## پیشگفتار

قال ابو عبدالله عليه السلام:

«كُلُّ رِيَاءٍ شَرِكٌ إِنَّهُ مِنْ عَمَلٍ لِلنَّاسِ كَانَتْ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ وَمِنْ عَمَلٍ

لِلَّهِ كَانَتْ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ» (۱).

امام صادق عليه السلام [فرمود]:

«هرگونه ریایی، شرک است. هر که برای مردم کار کند، پاداشش بر

مردم است و هر که برای خدا کار کند، ثوابش بر خداست».

در قرآن و کتب فقهی و آثار علما تأکیدات زیادی بر مسأله

«اخلاص در عمل و نیت» شده است که جای تأمل و توجه است و این

موضوع، تنها در برابر ریا و ظاهرسازی قرار نداشته و از این فراتر می رود

تا آن جا که انجام عمل خیر برای حفظ نفس و تنها ترس از جهنم

[می] شود. بهشت هم مورد سؤال و اشکال است. و عمل مورد قبول

خداوند عملی است که خالصانه در جهت کسب رضای خداوند باشد

---

۱ - اصول کافی: ۲ / ۲۹۳ / ح ۳.

و این موضوع شامل عبادات هم شده است که باید تنها با کسب معرفت و اقرار به عظمت و بزرگی خداوند، در برابرش سر تعظیم فرود آوریم. تا به کی دو رویی و نفاق؟! تا به کی انجام کار برای غیر خداوند؟! مردم، نفس و ...

امام ششم علیه السلام اعلان می فرمایند:

«هر که برای خدا کار کند، ثوابش به عهده خداست و هر که برای غیر خدا کار کند (هر که باشد) در پیشگاه خدا چیزی نخواهد داشت».

شهادت آیه الله دستغیب در این باره به صورتی مشروح، موضوع «اخلاص» را مورد بررسی قرار داده است و خودش سنبلی از بندگان مخلص خداوند بود. از خوانندگان التماس دعا دارم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فصل اول:

### خلوص و عمل صالح

﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأَعُوْبَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلاَّ عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ﴾. (۱)

خلوص چیست؟ و عمل خالص کدام است؟

خالص هر چیزی آن است که غیرش با او نباشد [و] خودش تنها باشد؛ مثلاً طلای خالص؛ یعنی جز طلا چیزی نیست؛ مس نیست، جنس اجنبی ندارد.

یا مثلاً شیر خالص که در قرآن می فرماید:

«از بین کثافت و خون، شیر خالص بیرون می آید».(۲)

---

۱ - گفت: به عزّت سوگند! همه آنان را گمراه خواهم کرد، مگر بندگان خالص تو از میان آنها (ص: ۸۳ - ۸۲).

۲ - ﴿... نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِّلشَّرِبِينَ﴾ نحل: ۶۶.



یعنی در حالی که با فضولات و خون برخورد دارد، مع الوصف نه متعفن به بوی کثافت است و نه رنگ و بوی خون دارد.

عمل باید خالص برای خدا باشد؛ یعنی داعی اش و محرّکش تنها تقرب به حق باشد نه غیر، پس اگر هم می تواند به خدا نزدیک شود و هم نظرش چیز دیگری است، خدا نمی پذیرد و گفتیم که این امری است سریع و راجع به گذراندن به دل یا زبان نیست.

### آبرو نزد خلق هم به دست خداست

تا واقعش چه باشد؟ محرّکش چیست؟ آیا قرب به خدا او را واداشته به این کار؟ یا قرب مخلوق؟ مثلاً منبر که می رود، تقرب به خداست، یا مال، یا منزلت نزد خلق؟ و یا هر دو؟ و هر سه؟ بدانید که اینها جمع نمی گردد، یا خدا، یا غیرخدا و گرنه از خدا که یقیناً باز می ماند و نوعاً از غرض مادی نیز محروم می شود؛ چون دل مردم هم به دست خداست، اگر خدا بخواهد، منزلتی نزد خلق پیدا می کند و گرنه محال است و نتیجه به عکس می دهد.

### [حکایتی شگفت از مالک دینار]

می گویند:

«مالک دینار در اوایل عمر، صرّافی می کرد و روزگارش بد نبود

[اما] به طمع افزایش مال، هوس تولیت مسجد جامع اموی را در شام

کرد! و معلوم است اگر این مقام را می‌یافت، چه مبالغه‌نگفتی مال به دستش می‌افتاد لکن شرط در متولّی، ازهد خلق بودن است [و] باید از همه زاهدتر و پرهیزگارتر باشد، این بود که به این هوس، تمام دارایی‌اش را پخش کرد بین مردم و معتکف مسجد شد! تا حس می‌کرد کسی وارد مسجد شده فوراً به نماز می‌ایستاد و حالت خشوع به خودش می‌گرفت! عجب این جاست [که] هرکس از پهلویش رد می‌شد، می‌گفت: مالک چه در خیال داری؟ چه می‌خواهی بکنی؟! مدّتی به این منوال گذشت. گویند: شبی به این فکر افتاد که من در چه حالم؟ و به چه خیال واهی خودم را به این روز انداختم؟ اموالم را که در راه هوس خرج کردم و مردم هم که سرّ مرا فهمیده و آشکار می‌کنند ﴿... حَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ...﴾<sup>(۱)</sup> شدم.

آن شب را راستی [با] دل شکسته استغفار کرد و از انفاقها و نمازها و ظاهر سازیهایش توبه کرد. بلی همه این کارها جزء سیئاتش بود. تا صبح همین‌طور ناله می‌کرد. فردا دید هرکس به مسجد می‌آید به او احترام می‌گذارد و التماس دعا دارد. همه به او اظهار ارادت می‌کنند. کم‌کم در شام مشهور شد که مالک، ازهد خلق است. آمدند و به او پیشنهاد تولیت موقوفات مسجد جامع را نمودند [ولی او] گفت: هیهات! دیگر با خدای خود آشتی کرده‌ام و حالات خوبی هم نصیبش گردید.»

پس آن بدبختی که از خلوص، خالی است، راستی [که] مصداق خسر الدنيا والآخرة می باشد.

### حظّ نفس هم مانع خلوص است

گفتیم که شرط قبولی عبادات «خلوص» است و عبادتی که خالی از خلوص باشد، ارزشی ندارد. پست‌ترین و بدترین مراتبش آن است که انسان بخواهد برای تقرب به خلق و خالق، کاری انجام دهد، این از آن شرکهای مبطل و ریاهایی است که جزء کبایر محسوب می شود.

درجه بعدش آن است که برای حظّ نفس هم نباشد. گاه می شود که انسانی، تقرب به خلق در نیتش دخالتی ندارد لکن میل نفسش در داعی اش اثر می گذارد؛ مثلاً هواگرم است و روز جمعه با خود می گوید: در حوض آب می روم [تا] خنک بشوم و غسل جمعه هم بکنم. حالا آیا راستی می خواهی غسل جمعه کنی، یا خنک بشوی؟!

یا مثلاً هوا سرد است می خواهد کمی گرم شود، می گوید: حمام می روم، غسل جمعه هم می کنم، در حالی که گرم شدنش مورد نظرش می باشد. اگر بخواهی راستی عملت خالص باشد، باید هیچ گونه حظّ نفسی هم در نیت دخالتی نداشته باشد.

ضمیمه مباح اگر مستقل شد [عمل را باطل می کند]

ضمناً هرچند ضمیمه نیت در [کارهای] مباح باشد، اگر مستقل در

داعی شد، نفس عمل هم باطل است. مقصود ما جهت اخلاص است که حتّیّ ضمایم تبعی هم نباشد؛ یعنی واقعاً می خواهد غسل جمعه کند، ضمناً خنک هم بشود، یا گرم هم بشود، این جا غسل صحیح است لکن خالص نیست لکن اگر منظور، هم غسل کردن [و] هم گرم یا سرد شدن است به قسمی که هر دو با هم محرّکش شود که هر یک به تنهایی او را وادار به این کار نمی کرد، عمل باطل است.

خیلی دقیق است برای حظّ نفس گاهی انسانی خودش [هم] متوجّه نیست و به یک بارک الله ساخته است، با خدای خودش معامله باقی نمی کند، اما به یک آفرین خلق و مدح و ستایش آنان، حالش تغییر می کند و به آن می سازد.

از این بدتر، گاهی با یک آفرین پس از مرگش نیز اکتفا می کند؛ کاری می کند که پس از او تعریفش کنند. به قدری در وهم و خیال اسیر است که حبّ جاه او را و او می دارد حتّیّ برای پس از مرگش - که خودش در این عالم نیست - تا به مدح و ذم متأثر شود و کاری انجام دهد؛ یعنی برای پس از مرگش هم طالب جاه و اسم و رسم است، می گوید:

نام نیکی گر بماند ز آدمی      به کز و ماند سرای زرنگار<sup>(۱)</sup>

بلی، نام نیک ماندن برای تو وقتی نافع است که برای نام نیک کاری نکرده باشی بلکه برای خدا انجام داده باشی. وقتی خوب است که خودت

نیک شده باشی و کارت برای نیکنامی نباشد و گرنه اگر ذات خراب [و] نیت فاسد شد، هرچند همه هم تو را بستایند، چه فایده‌ای برای تو دارد؟! هم اکنون تعداد مسلمانان غیر شیعه چهار برابر شیعه است تقریباً و بیشتر هم معاویه را مدح می‌کنند و به او معتقدند! آیا این ستایشها برای معاویه سر سوزنی ارزش دارد؟ آیا از عذاب او چیزی می‌کاهد؟

نیک نامی دنیا برای تو که در برزخ هستی، چه فایده؟ تو در عالم ملکوت هستی، در عالم مُلک هرچه باشد، ربطی به تو ندارد. [آنجا] اوضاع جور دیگری است. بلی، اگر با ایمان از این جا رفتی؛ یعنی راستی خودت نیک شدی، کارهایت برای خدا خالص بود، نه این که برای نیک نامی عملی انجام دهی، آن وقت پس از مرگ، مؤمنین، راستی برای تو دعاکنند نه تعارف، البته بهره می‌بری و مؤثر است و گرنه سر قبرت، فرش و چلچراغ باشد، یا سنگ خالی، یا خاک خشک، برای تو هیچ فرقی نمی‌کند؛ چون اینها مال عالم مُلک است.

### [حکایت] احمد بن طولون و قاری قرآن

اگر با ایمان رفته باشی و اهل قرآن شده باشی، آن وقت یک نفر هم با اخلاص برای تو قرآنی بخواند، به کارت می‌خورد و گرنه حکایت احمد ابن طولون است که دمیری در حیوة الحیوان می‌نویسد که:

«او سلطان مصر بود. وقتی که مرد از طرف حکومت وقت یک نفر

قاری بر سر قبرش معین کردند و حقوق گزافی هم برایش قرار دادند و او سرگرم قرائت قرآن بود.

روزی خبر آوردند که قاری ناگهان ناپدید شده است. از هر طرف شروع به تحقیق و تجسس کردند تا بالأخره او را پیدا کردند و پرسیدند: چرا فرار کردی؟ جرأت نمی کرد بگویی، فقط اظهار می داشت که استعفا می دهم. گفتند: اگر حقوق کم است دو برابر این مبلغ به تو می دهیم.

گفت: اگر چند برابر هم بدهید، حاضر نیستم بپذیرم. بالأخره گفتند: دست از تو بر نمی داریم تا علت را بگویی.

گفت: چند شب قبل، صاحب قبر به من اعتراض کرد و با من دست به یقه شد که چرا بر سر قبر من قرآن می خوانی؟

من گفتم: مرا این جا آورده اند که قرآن برای تو بخوانم بلکه خیری و ثوابی به تو برسد.

گفت: نه چنین است بلکه هر آیه ای که تو می خوانی، آتشی بر آتش من افزوده می شود [و] به من می گویند: می شنوی؟ چرا در دنیا به آن عمل نکردی؟ لذا مرا معاف بدارید که من دیگر جرأت نمی کنم بر سر گورش قرآن بخوانم».

در دستگاه الهی، جز حقیقت و صدق و اخلاص، چیزی فایده ندارد. [ولو] صد مرتبه هم به زبان بگویی: قربة إلى الله، تادل و سرّ و حقیقت تو چه باشد؛ اگر صدق باشد و آن را اصلاح کرده باشی، فبها

و گرنه لفظ خالی است.

غرض نفس انسانی است که غالباً یا طلب منزلت نزد خلق را طالب است، یا حظّ خودش را. کارهای خیری انجام می‌دهد و گمان می‌کند برای خداست، ولی فردای قیامت در صفحهٔ سیئاتش مشاهده می‌کند؛ چون یاریاست، یا حظّ نفس.

اگر عمل خالص شد، یک ذره‌اش شخص را بلند می‌کند. کسی که دو رکعت نماز بخواند، بهشتی می‌شود بلی اما اگر خالصانه و با حضور قلب و گرنه اگر حقیقتی همراهش نباشد، همین است که می‌بینید.

### [سخنی ارزشمند از سید بن طاووس دربارهٔ اخلاص]

سید بن طاووس - علیه الرحمه - می‌فرماید:

«حتّی عبادتی که از ترس آتش، یا طمع بهشت باشد نیز حظّ نفس

است. آن عملی که خلوص حقیقی را باید داشته باشد، ندارد».

بالآخره برای کیف خودش می‌باشد، البتّه از نظر شرعی، عمل صحیح و نسبت به امور دیگر البتّه خالص است لکن نسبت به درجات عالی خلوص که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «تو را نمی‌پرستم از ترس آتش و نه شوق به بهشت بلکه تو را سزاوار پرستش یافتم، تو را پرستیدم»،<sup>(۱)</sup> نسبت به این مقام، ناقص است.

این‌که شنیده‌اید که دو رکعت نماز عالم بهتر از یک سال عبادت جاهل است، چرا؟ عالم؛ یعنی کسی که بفهمد، درک داشته باشد، حظوظ نفس را تشخیص دهد، ولی جاهل این حرفها را نمی‌فهمد، اصلاً به چه قصدی این کار را انجام می‌دهد؟ [چون] چه بسیار خود یا دیگران را می‌پرستد و گمانش این است که خدا را پرستیده است.

و همچنین شنیده‌اید نماز پشت سر امام عالم، ثواب جماعتش هرچه باشد، هزار برابر می‌شود؛ یعنی آن دانایی که آفات نفس را می‌شناسد و از حقیقت دینی - که اخلاص است - جدا نمی‌باشد.

در راه کربلا شنیده‌اید که حسین علیه السلام را چرتی گرفت، خبر داد که: «شنیدم منادی بین زمین و آسمان این ندا را کرد که: این قوم می‌روند و مرگ هم همراه آنهاست. علی اکبر علیه السلام عرض کرد: آیا ما بر حق نیستیم و در راه خدا نمی‌باشیم؟ فرمود: چرا. عرض کرد: إذاً لا نبالی بالموت؛ پس [دیگر] از مرگ باکی نداریم»<sup>(۱)</sup>.

«انما جعل اللسان علی الفؤاد دلیلاً»<sup>(۲)</sup>. چه سعادتى از این بالاتر که در راه حق و برای حق کشته شویم؛ یعنی فقط خدا. خدا باب اخلاص است. هیچ‌گونه غرض و مرضی و حمیت و جاهلیتی در کار نیست، نه حظّ نفسی که کسی بگوید: آفرین! یا نام و رسم ما، مقام و جاه در کار باشد. همه می‌دانستند کشته می‌شوند، ولی هدف، خالص برای خدا بود.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فصل دوم: نیت و خلوص

﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلَتِهِ فَرُبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا﴾ (۱).

ارزش عمل به نیت و خلوص است

در این درگاه اگر ارزشی است، برای نیت خالص است: «انما الاعمال بالنیات». (۲) اگر نیت خدایی و عمل هم تنها برای خدا شد، او را به مقامات عالیه می‌رساند، ولی اگر به نیت شیطانی باشد، یا مخلوط از شیطانی و رحمانی باشد، هرچند به دلش مرتب بگذرانند: قربةً إلى الله، به هر ظاهر خوبی که باشد، ارزشی ندارد، فردا دستش خالی است. صدق نیت و اخلاص نیت اگر درست شد، بقیه‌اش درست می‌شود.

۱- اسراء: ۸۴.

۲- بحار الأنوار: ۷۰ / ۲۱۰ / ح ۳۲.

### شاکله یعنی چه؟

به مناسبت شروع در بحث اخلاص، این آیه عنوان شد که:

«بگو هر کس بر طبق شاکله اش عمل می کند...».

حالا «شاکله» یعنی چه؟

شاکله به معنی «سجیه» است؛ یعنی ذاتش، حقیقتش هر جور باشد، عملش بر طبق آن است؛ اگر رحمانی است، کارهایش همه خیر و رحمت است، به هر کسی که باشد، مقبول این درگاه است لکن اگر شاکله خراب و شیطانی باشد، دنیوی و مادی و پست باشد، رفتار و گفتارش همه ضایع است؛ چون از منشأ خراب صادر می شود، پس باید نخست این شاکله را درست کرد تا عملی که بر طبق آن واقع می گردد، درست باشد. خوب حالا این شاکله به چه درست می شود؛ یعنی حقیقت و ذات انسانی به چه وسیله خدایی می گردد؟ با بیانی ساده این معنی مهم ذکر می شود.

### [انسان] بر سر دو راهی

هر انسانی در ابتدای تکوین و خلقتش بین دو راه است؛ یعنی ابتدا در ذاتش چیزی نیست، ولی خواهی نخواهی یکی از این دو راه را می گیرد؛ به عین مثل لوح پاک و بی نقش است که می شود بهترین خطها و نقشها را روی آن نگاشت، چنانچه می شود زشت ترین صورتها و بدترین هیولاهارا بر آن ثبت کرد [و] مهم می شود مطالب صحیح و نافع و هم مطالب مضر نگاشت.

بشر هم ابتدا بر سر دو راهی رحمانی و شیطانی، دنیوی و اخروی، مادی و روحانی است، تا به کدام طرفش متوجه گردد. به هر طرفی که روی آورد، کم کم شاکله و سنجیه اش به آن بسته می‌گردد [و] تمام حرکاتی که از او سر می‌زند، آنچه به چشم می‌بیند، به گوش می‌شنود حتی لقمه‌ای که می‌خورد، تمام اینها شاکله ساز است. هر حرفی که می‌زنی، روی شاکله اثر می‌گذارد، ذات حقیقت مؤثر می‌گردد، نخستین اثرش در نفس خودت می‌باشد.

### هرچه کنی به خود کنی

به زبانت اگر ناسزاگفتی، به خیالت به طرف اذیت کردی لکن نه چنین است بلکه از حق و حقیقت، ذات خودت را پرت کردی [و] اثر در سوء حقیقت خودت گذاشتی. هرچه می‌خواهی نماز بخوان. بلی نماز به این خوبی و عبادت به این مهمی، با نیت صادق نیست؛ چون از شاکله خراب، نیت صادق بر نمی‌خیزد. لقمه نانی که از گلو پایین می‌رود، چه طاهر، چه نجس، چه حلال، چه حرام، آیا در حقیقت تو بلا تفاوت است، هیئات! نه چنین است بلکه به شاکله‌ات اثر می‌بخشد؛ کم کم شاکله شیطانی می‌شود و آنگاه تمام کارهایش شیطانی است.

### اسفل السافلین، یا اعلیٰ علیین

خلاصه آن چیزی که جنبش بدن بر طبق اوست، از اول چیزی نیست

لکن از هنگام بلوغ، شروع به تشکیل می‌شود. اگر زبانش، چشمش، گوشش، شکمش آزاد شد، هرچه نفس و هوای او خواست اطاعت کرد، شاکله‌اش به صورت شیطانی بسته می‌شود تا وقتی که می‌میرد، یکی از شیاطین عالم ملکوت می‌گردد که به اسفل السافلین ملحق می‌گردد، ولی اگر خود را اصلاح کرد، همین حرکات جزئی را کنترل نمود، زبانش را به خودش گرفت، چشم و گوشش را جز در رضای خدا صرف نکرد، آخرش به اعلیٰ علیین می‌رود؛ جایی که ملائکه افتخار خدمتگذاری او را دارند. این قدر که فریاد می‌زنند: ای مسلمانان! این قدر هوسرانی نکنید، سر خود نباشید، آیامی خواهند شما خوش نباشید، تفریح نکنید؟ نه بلکه چون می‌دانند که به شاکله شما ضرر می‌زند، شما را رو به «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» می‌کشاند. هر نگاهی که به منظره‌های مهیج صَفْحَةُ تَلْوِزِیُونَ، یا پرده سینما می‌افکنی، در تو تأثیر می‌گذارد تا کم‌کم شیطانی می‌شوی. اگر زود به خودت رسیدی و جبران کردی، بسیار خوب و گرنه پس از چهل سالگی، خیلی مشکل است شاکله اصلاح گردد.

این روایت شریفه را شنیده‌اید:

«کسی که سنّ او چهل سال شود و شاکله‌اش اصلاح نگردهد، شیطان پیشانی او را می‌بوسد و می‌گوید: فدای کسی که دیگر امید خیری به او نیست.» (۱)

البته نمی‌گویم محال است بلکه خیلی سخت است مگر لطف خدا شامل حال گردد، پس به خود رحم کنید [و] به دیگران هم تذکر دهید که این قدر پیروی شهوات و هوسها نکنند [و] به خود ظلم نکنند: ﴿...وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ﴾،<sup>(۱)</sup> کار به جایی می‌رسد وقتی که شاکی خراب شد، زیارت هم می‌رود، روضه خوانی هم می‌کند لکن همه به وجههٔ شیطانی و جلوهٔ نفس. مجلس تعزیه به قصد نمایش و منظوره‌های مادی دیگر، یا سفر زیارت به قصد تفریح و سیاحت، خلاصه کار خالص دیگر از او سر نمی‌زند.

### جهاد اکبر با نفس اماره

پس بی خود نیست که این قدر دربارهٔ جهاد با نفس و مخالفت با هوا تأکید شده است. مکرر حدیث شریفی که در اصول کافی نقل شده است شنیده‌اید که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در بازگشت از جبههٔ جنگ، به همراهانش فرمود:

«از جهاد کوچکتر برگشته‌ایم و جهاد بزرگتر باقی مانده است. عرض

کردند: آن کدام است؟ فرمود: جهاد با نفس».<sup>(۲)</sup>

بلی آن جهادی که از جبههٔ جنگ و زخم تیر و شمشیر به مراتب تحملش سخت‌تر و البته اثرش هم بیشتر و اجرش هم زیادتر است، مبارزه

با هوا و هوس است، وقت حرص و آرز و شهوت، مرد کو؟  
گاهی به قدری در این کارزار ضعیف است که از لقمهٔ حرامی و نظر  
به نامحرمی نمی تواند خودش را بگیرد، حالا می خواهید چنین شخصی،  
شاکیه اش اصلاح گردد؟

### نابرده رنج گنج میسر نمی شود

آیا اصلاح شاکیه بابی بند و باری می شود؟ تومی خواهی قلعهٔ محکمی  
را فتح کنی، می خواهی به عرش الرحمن برسی: «قلب المؤمن، عرش  
الرحمن»،<sup>(۱)</sup> بین باید از هر حرامی بلکه مکروهی پرهیزی و به هر واجبی  
بلکه مستحبی، عمل نمایی (باشد به شرطی که ضدش را به آن نرسانی).  
البته اصلاح شاکیه سخت است لکن اگر ما به دستورات شرع عادت  
می کردیم [و] از همان ابتدا در طرز زناشویی و بسته شدن نطفه و بعد  
تربیت فرزند، کمک مهمی به آسان شدن راه نجات می کردیم؛ مثلاً پدر  
و مادرها باید مواظب باشند، هر شیری و هر خوراکی به بیچه ندهند، اگر  
دایه می گیرند، زنی باشد عقیف و با حیا تا پس از این که به حدّ تمیز رسید،  
دستوراتی داده شده که باید رعایت شود از آن جمله جلو بیچه حرف  
زشت نزنید، باکاری که منافی حیاست، جلو او مرتکب نشوید حتی اگر  
پدر با عیالش دلتنگی دارد، می فرماید جلو بیچه اظهار دلتنگی به مادرش

نکند؛ زیرا در درون بچه اثر می‌گذارد.

از همان اول نگذار کلمه لغوی به گوشش برسد تا مبادا بچه، رذل بزرگ شود. همراه خودت او را مواظبت کن. هنگامی که رشد می‌کند، او را تمرین به انفاق کن تا به سخاوت عادت کند [تا] مبادا فردا بر سر مال دنیا نزاع کند. لباس نو و پول و این قبیل چیزها را نزد او مهم جلوه نده بلکه این معانی را به او بفهمان که لباس برای رفع احتیاج است، کهنه و نو ندارد.

خوراک نجس به او مخوران، نگو بچه که تکلیف ندارد! وای اگر حرام هم باشد! لعنت خدا به والدینی که جلو بچه ظرف شراب بگذارند! نمی‌دانم فردا چه جوابی می‌دهند آنهایی که بچه‌های زبان بسته را با خود به سینما و مراکز فحشا می‌برند؟ آیا این طور ادای مسؤولیت می‌کنند؟ مسؤولیتی که در تشکیل شاکله طفل به عهده آنان گذاشته شده است. هر منظره‌ای که منافی عفت باشد، حیای بچه را کم می‌کند، هتاک و بی‌باکش می‌کند، این بدبخت وقتی که بزرگ شد، چقدر باید جان بکند که فسادهایی را که پدر بی‌مروتش در او باقی گذاشته [آنها را] از بین ببرد. پسر هشت ساله که شد، نمازش را مواظب باشید. ده ساله که شد مبادا در بستر دیگری، برادر یا خواهر خود بخوابد. اگر در دوازده سالگی نمازخوان نشد، به ادب کردن، هرچند به زدن باشد، البته نه به طوری که دیه لازم آید بلکه با این کارها [شاید] شاکله رحمانی در او پیدا شود.

حتی در حین انعقاد نطفه باید دستورات شرع را رعایت کرد؛ پدر و مادر نباید لقمه حرام بخورند که در نطفه اثر می‌گذارد و دیگر هنگام واقعه، به یاد خدا باشند، بسم الله را ترک نکنند تا شیطان در نطفه شریک نباشد. والدین باید هنگام انعقاد نطفه، رحمانی باشند تا بچه‌ای که از آنان پدید می‌آید، شاکله‌اش بهتر مستعد رحمانی شدن بشود. اگر پدر حین انعقاد نطفه، شیطانی باشد، روی نطفه اثر می‌گذارد بعداً تا این بچه با شاکله رحمانی گردد، زحمت دارد، طول دارد، پس هرچه هم پدر و مادر رحمانی‌تر باشند، بهتر است.

### [کیفیت تکون یافتن نطفه بانوی دو عالم حضرت فاطمه علیها السلام]

نسبت به روح مجسد؛ یعنی صدیقه کبرا فاطمه زهرا علیها السلام در روایاتی که تشریفات انعقاد شریفش رسیده دقت نماید و خلاصه آن چنین است: وقتی که اراده حق بر این قرار گرفت آن مجلله دو عالم - که باید یازده امام از او پیدا شود - به دنیا بیاید، معلوم است که باید جسد شریفش نیز به قدری روحانی باشد که مناسب آن روح کلی الهی گردد. جسدش که در حکم روح دیگران است، بدن آل محمد صلی الله علیه و آله در حکم روح مؤمنین است، لذا با این که پدر بزرگوارش جسمش، روحش همه لطافت و نورانیت است، با این که شاکله محمدی، رحمانی محض است، مع الوصف صفا و جلای بیشتر و لطافت زیاده‌تر می‌خواهد.



پیغمبر ﷺ در ابطح است، امیرالمؤمنین علیه السلام و عمار در خدمتش بوده و در روایتی ذکر شده که ابوبکر و عمر هم بودند که جبرئیل نازل شد با صورت اصلی و پیش پیغمبر ﷺ جلوه کرد و دستور الهی را ابلاغ نمود که: از امشب منزل نروید و باید تا چهل شبانه روز از زن، کنار و روزها روزه و شبها قیام به عبادت نمایید. از شهوات مباح حتی از همسری با عیال، از خوراک و خواب شب و خلاصه لطیف است، لطیف تر، پاک است، پاک تر، روحانی است، روحانی تر بشود.

پیغمبر ﷺ به عمار فرمود:

«در ب خانه خدیجه برو و سلام مرا به او برسان و بگو که تا چهل شب نمی آیم و نیامدیم هم از نگرانی نیست بلکه امر خداست.»

عمار، پیغام پیغمبر ﷺ را رسانید. خدیجه هم فرمود: «صبر می کنم». رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن شب به خانه فاطمه بنت اسد؛ مادر امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و شبها را به عبادت و روزها را به روزه می گذراند. شب چهل، جبرئیل نازل شد و عرض کرد: «امشب افطار نکنید تا از غیب برای شما طعام بیاید.»

هنگام افطار پس از نماز، جبرئیل (و بنا به روایتی میکائیل و اسرافیل که معمولاً برای پیغمبران نازل نمی شدند) آمده و طعام بهشتی - که انگور و خرما و آب بهشتی بود - آوردند.

روایت از خود علی علیه السلام است که هر شب موقع افطار، پیغمبر ﷺ

می فرمود: «یا علی! درب خانه را باز بگذار تا هر کس می گذرد بیاید [و] در خوراک با من شریک شود»، اما آن شب فرمود: «کسی را راه نده که دیگری را در آن حقّ شرکت نیست».

پس از آن که [آنها را] تناول فرمود، جبرئیل و میکائیل، آب روی دستش ریختند. رسول خدا ﷺ خواست مانند هر شب به نافلة برخیزد، جبرئیل عرض کرد: نافلة بس است، همین حالا (یعنی هم اکنون که مائده بهشتی در جسد مبارک تکوین یافته، باید یک بدن بهشتی از میوه بهشتی [نیز] پدید آید) نزد خدیجه بروید.

خدیجه گوید: «من خوابم نبرده بود که دیدم در را می کوبند. گفتم: کیست که می کوبد دری را که غیر محمد ﷺ کسی حقّ کوبیدن آن را ندارد؟».

[حضرت] فرمود: «درب را باز کن که منم محمد».

اجمالاً پیغمبر ﷺ وارد گردید و روایت از خود مجلّه [حضرت] خدیجه است که می فرماید: «قبلاً هر شب آب وضو می آوردم [و] پیغمبر ﷺ دو رکعت نماز می خواند، آن وقت وارد بستر می گردید، اما آن شب معطل آب وضو هم پیغمبر ﷺ نگردید» و از آن پیکر روحانی، آن مائده روحانی، در بهترین و پاکیزه ترین رحمها قرار گرفت.

عجیب است واقعاً از حیاتی که این نطفه داشت، خدیجه می فرماید: «انّا حس کردم که نطفه بچه در شکمم منعقد شد و یک شبانه روز

بعدش مروی است که مادرش را از داخل رحم می‌خواند و تسبیح و تحمید خدا را می‌کرد.»

البته این جریانات غیرعادی و صرف موهبت الهی است. از مسلمیات مذهب ماست که شفاعت کبری در قیامت مال [حضرت] زهراست.

«ولها جلال لیس فوق جلالها إلا جلال الله جلّ جلاله». (۱)

«قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأَعُوذَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ». (۲)

عمل بدون نیت نمی‌شود

اساس دین بر اخلاص نیت است. اگر اخلاص نباشد، عمل لغو است. بندگی نیست. کوه کوه کار خیر کرده باشد، اگر اخلاص نداشته باشد، به اندازه‌کاهی هم ارزش ندارد.

نصّ قرآن مجید است که:

«دستور داده نشدند مگر آن‌که خدا را با اخلاص بپرستند».

از حدیثهای متواتر بین شیعه و سنی روایت مروی در اصول کافی از

حضرت خاتم الانبیاء محمد ﷺ است که فرمود:

«لا عمل إلا بنیة». (۳)

«عمل نیست مگر با قصد».

و در حدیث دیگر [است]:

«أَمَّا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»<sup>(۱)</sup>.

«بدون نیت و با ظاهر سازی تنها، عمل به درد نمی خورد».

بلکه هر اثری است، مال نیت است. اگر برای خدا باشد، سودمند و گرنه لغو و در صورتی که برای دیگری باشد که در صفحه گناهانش ثبت می گردد.

خوب می دانید که عبادت بدون نیت لغو است. در هر واجبی اول قصد قربت لازم است، [در] خمس، حج، روزه، نماز و ...

نیت به زبان گفتن یا به دل گذراندن نیست بلکه آن میل دل است که تو را می جنباند و او می دارد به کار، آن نیت است، می خواهی به قلبت هم بگذرانی یا نه، با زبان هم بگویی یا نه.

وقتی که برای شیر آب حرکت می کنی که وضو بگیری، این نیت تو است، خواه به زبان هم بگویی، یا به دل بگذرانی، یا نه، حالا چه تو را وادار کرده به این کار؟ امر پروردگار، آن وقت قربت هم با نیت توأم شده است، البته مانعی ندارد که شخص به زبان بگوید، یا به دل هم بگذراند لکن حقیقت نیت همان داعی به فعل و محرک است.

اما اگر چنانچه چیز دیگری تو را حرکت داده باشد، هزار بار به زبان هم بگویی: قربةً الی الله، دروغ است و عمل باطل، پس اول باید بخواهد از صمیم دل باشد، دوم آن که فقط برای خدا باشد، شریکی در میل دل

نباشد، در این درگاه جز صدق نمی‌خرند. اگر سر سوزنی کذب در کار آید، لغو است. شخص اذان می‌گوید، ممکن است نظرش معرّفی آواز خوش خودش باشد، یا این‌که خودش را مؤمن معرّفی نماید، این کار از نظر شرع مقدّس لغو است و باطل، علاوه در صورت ریا کردن، جزء گناهانش محسوب خواهد شد.

گاه بر خود شخص هم مشتبه می‌شود که آیا برای خدا بوده یا جلوه نفس است. ممکن است امتحان کنی، اگر دیگری نگذاشت تو [اذان] بگویی و خودش گفت، آیا لجبازی می‌کنی و بدت می‌آید، [اگر چنین باشد]، بدان که در غرضت خلل است، معلوم می‌شود مقصودت از اذان، یاد خداوند [و] بلند کردن نام او نبوده و گرنه غرض حاصل شد. چه فرق می‌کرد، غرض این بود که در این جماعت، اذانی گفته شود، حالا دیگری گفت. بسیار اتفاق می‌افتد که ذکرها و دعاها بدون نیت است و شخص پیش خود خیالاتی می‌بافد. بهتر آن است که به زبان روایت مطلب بیان شود.

### [تأثیر شگفت‌انگیز نیت خالص]

در اصول کافی مروی است که:

«چند نفر از اصحاب خدمت حضرت خاتم الانبیاء محمد ﷺ

عرضه داشتند که مدّتی است باران نیامده و مردم محتاجند، دعا بفرماید باران بیاید.

پیغمبر ﷺ دست به دعا برداشت و عرض کرد: خدایا! باران بفرست ولی خبری نشد. مرتبه دیگر اصرار کردند، رسول خدا ﷺ دست به دعا برداشت که یا الله! این خلق محتاج باران لطف تواند، گناهانشان سبب قطع رحمت تو نگردد. هنوز دستها را پایین نیاورده بود که ابرها پدید و مترکم شده و باران نافع بارید.

عرض کردند: یا رسول الله! به مرتبه اول که دعا فرمودید، خبری نشد، ولی این بار فوراً مستجاب گردید. حاصل پاسخ پیغمبر این است که [فرمود]: دعوت و لیس لی فی ذلک نیّة؛ یعنی دعای نخستینم از صمیم دل نبود». (۱)

مجلسی - علیه الرحمه - در شرح کافی در معنی: «ولیس لی فی ذلک نیّة» می فرماید:

«شاید برای تطیب قلوب اصحاب بوده» (۲) چیزی از پیغمبر ﷺ خواستند، پیغمبر هم برای اجابت آنان سخنانی فرمود آن نیّتی که حقیقتش چه در طلب باشد، نداشت و در مرتبه دوم داشت؛ بنابراین، آنچه لازم است، دل است و نیّت و حقیقت، نه زبان فقط و تعارف بلکه اگر [نیّت] با دل، یکی نباشد، نفاق است و مبعوض.

این تعارفاتی که بین خلق با یکدیگر رایج است، با یکدیگر زبان بازی می کنند؛ مثلاً می دانید که فلان شخص با شما بد است، دشمن است،

تشنه خون شماست، اگر به زبانش به شما اظهار علاقه کند که دوستدار شمایم، آیا از این گفته‌اش بدتان نمی‌آید؟ از تظاهر و حقه همه بدشان می‌آید، خوب می‌بینی که این تعارفات خشک را مردم نمی‌پسندند، آیا خدا می‌پسندد؟ خدایی که دانای نهان و آشکار است. وقتی راستی الله اکبر می‌گویی که عظمت حق را درک کرده باشی، او را بزرگتر و برتر از هر چه هست بدانی، آن وقت الله اکبر ذکر است و دعا اما ...

الحمد لله وقتی راستی الحمد لله است که انسان از صمیم دل بخواهد ثنای حق را ظاهر کند. آنچه خیر است از خدا ببیند، آن وقت الحمد لله گوید. گاهی [انسان] الحمد لله می‌گوید و یک غاز نمی‌ارزد مثل این که با خدا نیز می‌خواهد تعارف کند، آیا راستی خدا را منعم می‌بینی و لا غیر؟ پس این قدر از زید و عمرو تملق گفتن برای چه؟ اگر خدا منعم است و مستحق حمد، فقط خداست، چرا ثنای خودت می‌کنی؟ یا دیگری را سزاوار ثنا می‌دانی، پس بدان که این الحمد لله گفتنت نیز تعارف است، نه حقیقت. خدا هم که خبر از دلت دارد، حال تو را بهتر از خودت می‌داند.

### ادعای کذب، پسندیده نیست

اگر پسران بگویند: پدر! من مطیع و فرمانبردار شمایم لکن می‌دانی که چموش است، دروغ می‌گوید، اگر فرمانی به او بدهی، انجام نمی‌دهد، در مواقعش کشف می‌شود، آیا شما از این پسر که زبانش با دلش، با

واقعش دو تاست، خوشتان می آید؟ ابداً، به زبانش می گوید: هر چه دارم مال شماست لکن اگر به صد تومان احتیاج پیدا کردی، بهانه می آورد، تو از چنین فرزندی ناراضی هستی، آیا خدای تو از این همه کلکها و نفاقها خوشش می آید؟ هیهات!

بزرگی می فرماید:

«شما در معاملات دنیوی از تظاهرات بدتان می آید؛ [مثلاً] به معماری سفارش ساختن خانه محکم از هر جهت مناسبی را می دهی، وقتی تحویل می دهد، می فهمی جای آجر، خشت و عوض آهن، چوب مصرف کرده ولی ظاهرش را خوب رنگ و روغن زده است. می گویی: من این خانه ظاهر فریب و بد باطن را نمی خواهم».

مثال واضح تر، اگر در خانه سفارش کرده بودی حلوایی درست کنند، وقتی در دهان گذاشتی می بینی مزه حلوا ندارد، همه چیز دارد جز شیرینی، اگر بگویند: چه رنگ قشنگ حلوایی دارد، از آنها نمی پذیری. اگر حلواست، حلوش کو؟

خوب در کارهای دنیا تا حقیقتی نباشد، نمی پذیری، آیا در معاملات با خدا توقع داری تظاهری حقیقت را بپذیرد؟

بدبختی این جاست که حاضر نیستیم عیبهای خودمان را بفهمیم، دوست داریم تعریفمان را بکنند، دروغی درباره ما بگویند که خیلی آدم با حقیقتی است تا خوشمان بیاید، به قدری نفس انسانی پست است که از



دروغ، خوشش می آید و از راست ناراحت می شود.

عاقل کسی است که دردش را بفهمد، آنگاه دنبال درمان برود اگر نفهمد، هلاک می گردد، بگذار ناراحت بشود ولی بفهمد این درگاهی است که جز نیت صادقه چیزی نمی پذیرند: «ان الله ينظر إلى قلوبكم لا إلى صوركم». (۱) به دل و حقیقت می نگرند، نه به ظاهر و صورت، پس دل و میلش را اصلاح کن. مبدا [در] صمیم دلت، میل به دنیا باشد که کارهایت مثل آن می گردد. مبدا [در] صمیم دلت، خودخواهی و خودپرستی و جلوه خودت باشد.

پس آنچه دل بر آن است مهم است، اگر نیت دلت درست شد، زیانت بجنبند، یا عوضی بگویند، مانعی ندارد حتی در مسئله فقهی هم همین است، اگر تصمیم داری نماز مغرب بخوانی، با زیانت اشتباهگفتی نماز عشا می خوانم، هیچ مانعی ندارد؛ چون میزان قلب است و نیت.

### جنگ جمل و اصحاب علی علیه السلام

مروى است که:

«در جنگ جمل، یکی از دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام آهی کشید و گفت: ای کاش! برادرم هم بود (برادرش از شیعیان علی علیه السلام بوده ولی

---

۱ - بحار الأنوار: ۷۰ / ۲۴۸ (با اندکی تفاوت).

موفق نشده بود در رکاب علی علیه السلام به سعادت جهاد برسد). حضرت پرسیدند: أهوی أخیک معنا؛ آیا میل برادرت با ماست (یعنی همان صمیم قلب و نیتش، میلش، خواستش با ماست؟). عرض کرد: بلی. فرمود: واللّٰه! او با ماست. نیت است که جنگ می‌کند بلکه فرمود: می‌آیند کسانی که هنوز در پشت پدران و رحم مادرانند و به دنیا نیامده‌اند که با ما شریکند در این موقف (همه‌اش به اعتبار نیت و میل قلب).<sup>(۱)</sup>

امیدوارم با این توضیحات معنی «نیت» واضح شده باشد تا بعد «خلوص نیت» را بحث کنیم.

از خدا بخواهیم صدق نیت را. به امام زمان خود اقتدا کنیم که در دعا عرض می‌کند:

«پروردگارا! به ما ... و صدق نیت عنایت فرما».<sup>(۲)</sup>

خدایا! تو لطفی بفرما که من در نیت [خود] صادق باشم [و] راست بگویم. گاه انسان به عبادت متحرّک است لکن نفسش او را می‌جنباند، درست است که کار خوب می‌کند لکن محرّکش؛ یعنی نیتش حظّ نفس است، هوا و هوس است، آنگاه خیال می‌کند قربةً الی الله است، در حالی که قربةً الی الشیطان می‌باشد. خدایا! ما را از مکر شیطان نجات ده.

### خلوص نیت در اطعام

﴿إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا﴾. (۱)

«ما تنها برای خشنودی خدا به شما طعام می‌دهیم و از شما نه پاداش می‌خواهیم و نه سپاسگزاری».

﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا﴾. (۲)

«ما از خدای خود از آن روز می‌ترسیم که سخت و هولناک است».  
در این آیه، چهارمین مدح و گواهی بالاتری است از خداوند بر کمال نهانی آن بزرگواران که جز خدا کسی را بر آن آگهی نیست و آن کمال اخلاص در بندگی است و بزرگی مقام اخلاص در جای خودش ذکر شده است.

### تلافیهای خداوند از زحمات ایشان

سپس خداوند بشارت می‌دهد از جزاها و عطاهای بزرگ خود در آخرت در برابر بندگی و خلوص آنان و می‌فرماید:

﴿فَوَقَّاهُمْ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا﴾. (۳)

«خداوند هم آنان را از بدی آن روز نگه‌داشت و ایشان را تازگی و خرمی و رخسار و شادی دل داد».

﴿وَجَزَّاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا﴾. (۴)

۲- انسان: ۱۰.

۴- انسان: ۱۲.

۱- انسان: ۹.

۳- انسان: ۱۱.

«و آنان را سبب شکیبایی که کردند (خصوصاً بر ایثار یا شدت احتیاج و گرسنگی) پاداش بهشت و جامه ابریشمین بهشتی داد.»

﴿مُتَّكِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرُونَ فِيهَا شُمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا﴾. (۱)

«در حالی که آنان در بهشت بر تختهای بهشتی تکیه دادند و در

آن جا نه گرما بینند، نه سرما.»

یا این که آفتاب و ماهتاب در بهشت نباشد؛ زیرا به روشنایی نیازی

ندارند و نورافشانی خودشان از صدها آفتاب برتر است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فصل سوّم:

### اخلاص و ریا [و] مراتب اخلاص

تنها عمل خالص پذیرفته می شود

مروی است که:

«خداوند عزّ و جلّ می فرماید: من بهتر شریکم، هر که با من دیگری را شریک کند، در کاری که می کند، از او نپذیرم (همه را به آن شریک واگذارم) جز همانچه خالص برای من باشد.»<sup>(۱)</sup>

و همچنین می فرماید:

«هر که به مردم وانماید آنچه را خدا دوست می دارد و در نهانی بر آنچه خدا بد می دارد، با خدا مبارزه کند، خدای را ملاقات کند در حالی

---

۱ - يقول قال الله عزّ و جلّ: أنا خير شريك، من أشرك معي غيري في عمل عمله لم أقبله إلا ما كان لي خالصاً (اصول کافی: ۲ / ۲۹۵).

که او را دشمن دارد» (۱)

یعنی کسی که خود را به مردم اهل عبادت نشان دهد و در نهانی، اهل معصیت باشد، خدا او را دشمن می‌دارد.

و نیز از آن حضرت رسیده:

«چه می‌کند آن‌که از شما کار خویش را فاش می‌کند و کردار بدش را پنهان می‌سازد؟ آیا به خود بر نمی‌گردد و حساب خود را نمی‌کند تا بداند که نباید چنین باشد، با این‌که خدا می‌فرماید بلکه انسان به خود بیناست. به راستی هرگاه پنهان انسان درست شد، آشکار و عیان او نیرومند خواهد شد» (۲)

و خلاصه معنی حدیث این است که:

«چکار می‌کند یکی از شما گاهی که به ظاهر عبادتی انجام می‌دهد و نیت زشت و ریا در پنهان اوست و آن را پنهان می‌دارد؟ آیا به خودش؛ یعنی وجدانش رجوع نمی‌کند که بداند این کارش عبادت خدا نیست؟ خدا می‌فرماید: انسان بر خودش بیناست، به راستی اگر نیت درست شد؛ یعنی خدایی شد، ظاهر هم در خوبی، نیرومند خواهد [شد و] دیگر نیازی

۱ - من أظهر للناس ما يحبّ الله وبارز الله بما كرهه لقي الله وهو ماقت له (اصول کافی: ۲ / ۲۹۵).

۲ - ما يصنع أحدكم أن يظهر حسناً ويسرّ سيئاً أليس يرجع إلى نفسه فيعلم أن ذلك ليس كذلك والله عزّ وجلّ يقول: ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾. إن السّريّة إذا صحّت قويت العلانيّة (اصول کافی: ۲ / ۲۹۵).

به تظاهر و خودنمایی نیست، بلکه ظاهر هم در کمال خوبی می‌شود و مورد پسند دلها می‌گردد».

### شیوع ریا در آخرالزمان

و نیز از آن حضرت مروی است که:

«رسول خدا ﷺ فرمود: زود است که زمانی برای مردم بیاید که باطنشان بد گردد و ظاهرشان خوب شود، برای طمع در دنیا آنچه را نزد پروردگارشان است به کار خود بجویند (یعنی ثواب خدا را نخواهند و برای آن کار نکنند؛ یعنی دین‌داریشان خودنمایی باشد و از روی ترس از خدا نباشد) خداوند همه را به کیفر کردارشان بگیرد و چون غرق می‌شود او را بخواهند و برای آنها اجابت نکنند»<sup>(۱)</sup>.

مجلسی رحمته الله علیه گوید:

«دور نیست که مراد به عقاب در این حدیث، غایب شدن امام زمان - عجل الله فرجه - باشد»<sup>(۲)</sup> و به راستی هرچه بر سر شیعه بلکه عموم مسلمین بیاید، از نبودن آن حضرت است در بین مردم.

۱ - قال رسول الله ﷺ: سيأتي على الناس زمان تخبث فيه سرائرهم وتحسن فيه علانيتهم طمعاً في الدنيا لا يريدون به ما عند ربهم يكون دينهم رياء لا يخالطهم خوف يعتمهم الله بعقاب فيدعونه دعاء الغريق فلا يستجيب لهم (اصول کافی: ۲ / ۲۹۶).

۲ - بحار الأنوار: ۷۲ / ۲۹۱ / ح ۱۴.

### [وجوب پرهیز از] سمعه [و ریا]

در پاره‌ای از روایات و همچنین کلمات فقها «سمعه» یا «ریا» ذکر شده و مراد از «سمعه» آن است که: شخص عملی بجا آورد به این نیت که خلق بشنود و بدین وسیله نزد آنها آبرومند شود و این از انواع ریاست؛ زیرا کسی که قصدش تقرب به خلق و رضایت‌مندی آنها باشد و با این نیت، عملی انجام دهد، ریاکار است خواه آن عمل را در حضور خلق بجا آورد، یا این که ببیند، یا این که بشنود و یا این که خودش عملش را برای مردم بگوید، یا به وسیله کسی که آن عمل را دیده به گوش مردم برساند. در قرآن مجید می‌فرماید:

«تَرْكِيَةُ نَفْسٍ نَكْنِيْدُ (یعنی خودستایی ننمایید، من پاکم از هر گناهی و آلودگی! من صاحب فضیلت و تقوایم! من اهل عبادتم! چنین و چنان کردم! کسی را مانند خود ندیدم! من کار بزرگی انجام دادم! من حسد و بخل و کبر ندارم! من دارای سخاوت، شجاعت، اخلاص و غیره هستم! و مانند این رجز خوانیها و دروغگوییهای نفس) خدا بهتر از همه صاحب تقوا (و مخلص) را می‌شناسد.» (۱)

### همچون صدف سر به خود بری

در تفسیر صافی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

---

۱. «... فَلَا تُرْكُوْا اَنْفُسَكُمْ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ اَتَقَى» نجم: ۳۲.



«خودستایی و شناخوانی نکند کسی از شما به زیادی نماز و روزه و زکات و کارهایش؛ زیرا خدا داناتر است به کسی که تقوا ورزد و مخلص باشد»<sup>(۱)</sup>.

همان به گر آبتن گوهری

که همچون صدف سر به خود در بری

اگر مشک خالص نداری مگو

ورت هست خود فاش گردد به بوی

منه جان من آب زر بر پیشیز

که صراف دانا نگیرد به چیز<sup>(۲)</sup>

و نیز روایت کرده که معنای این آیه از امام صادق علیه السلام پرسیده شد،

امام فرمود:

«گفتن آسان است که دیشب نماز خواندم، دیروز روزه گرفتم

و مانند اینها».

سپس فرمود:

«گروهی بودند روز که می شد می گفتند: شب گذشته، نماز خواندیم،

روز گذشته روزه بودیم، پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من شب و روز

می خوابم و اگر در بین این دو بتوانم باز می خوابم»<sup>(۳)</sup>.

۱ - لایفتخر أحدکم بکثرة صلاته وصيامه وزکاته ونسکه لأن الله عزوجل

أعلم بمن اتقى منکم (تفسیر الصافی: ۵ / ۹۴).

۳ - معانی الأخبار: ۳۵۲ / ح ۱.

۲ - سعدی.

شاید مراد از این‌که: «در روز در خوابم» این باشد که آن حضرت عبادت‌های خود را در شبانه روز در برابر عظمت خداوند و استحقاق او آن طوری که سزاوار است، هیچ و ناچیز و به منزله خواب دانسته است.

### ریا پس از عمل، مبطل نیست

از آنچه گفته شد، دانسته گردید که اگر «ریا» و «سمعه» از اول عمل، یا در بین عمل باشد، به طوری که شروع، یا اتمام عمل با نیت ریایی باشد، چنین عملی ثواب نیست بلکه حرام و موجب عقاب است و نیز باطل است؛ یعنی اگر عمل واجبی بود، اعاده آن با نیت تقرب به خدا واجب است و هرگاه هنگام عمل با نیت خدایی بود و هیچ نظری به خلق نداشت لکن پس از فراغت، برای خودنمایی و طلب منزلت نزد خلق، آن را برای مردم یادآوری کرد، ثواب آن عمل کم می‌شود و اگر این یادآوری را تکرار کرد، ثواب آن عمل به کلی از بین می‌رود و آن عمل، ریایی ثبت می‌شود؛ یعنی سزاوار عقاب می‌شود و آیا این ریای پس از عمل خالص، موجب بطلان آن می‌شود، تا اگر واجب بود، اعاده اش واجب باشد؟ بنابر اقوا اعاده واجب نیست و البته شکی نیست که احتیاط به اعاده کردن خوب است.

### ثوابش را کم، یا از بین می‌برد

می‌شود روایت مزبور را حمل بر احتیاط (یعنی از بین بردن ثواب)

کرد، خصوصاً به شهادت فرمایش حضرت باقر علیه السلام که می فرماید: «فتمحی؛ یعنی محو می شود» که ظاهر است در محو شدن پس از اثبات که با معنی «احباط» مطابق می شود.

و شاید مراد از فرمایش امام علیه السلام «فتکتب له علانیه» این باشد که پس از این که صدقه پنهانش را ذکر کرد، از ارزش صدقه پنهانی که خیلی زیادتر از صدقه آشکار است، آن را محو کرده و برایش ثواب صدقه آشکار که کمتر است، نوشته سپس دو مرتبه که یادآوری کرد، ثواب صدقه آشکار هم از نامه عملش محو می شود، ولی «فتکتب له ریاء» دلالت نمی کند که آن عمل باطل است؛ یعنی اگر واجب بود، باید دوباره انجام دهد بلکه به «از بین رفتن ثواب»، معنی این جمله نزدیکتر است. (۱)

### خوش آمدن تنها، سمعه و ریا نیست

زراره گوید:

«به امام باقر علیه السلام گفتم: مردی کار خیری می کند و دیگری او را می بیند و این صاحب کار از این که آن شخص او را دیده، شاد می شود، فرمود: عیبی ندارد و باکی نیست، کسی نیست مگر این که دوست دارد که میان مردم برای او کار خوبی ظاهر شود به شرط این که قصد او در این کار خیر، خودنمایی و جلب توجه و رضایت مردم نباشد؛ یعنی سبب اقدام او

به آن کار، قرب به مردم نباشد»<sup>(۱)</sup>.

بنابراین حدیث، اگر کسی کار خیری برای خدا انجام داد و بدون یادآوری خودش، مردم از آن با خبر شدند و چون دانست که مردم با خبر شده و مدحش می‌کنند، شاد شود، این شادی، ضرری ندارد.

### حقیقت اخلاص بالاتر از اینهاست

لکن روایت از رسول خدا ﷺ است که:

«بنده به حقیقت اخلاص نمی‌رسد تا گاهی که ستایش کردن مردم را دوست نداشته باشد بر کاری که برای خدا انجام داده است»<sup>(۲)</sup>.

و در تفسیر مجمع البیان نقل کرده:

«مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: من صدقه می‌دهم و صلهٔ رحم می‌کنم و آنها را تنها برای خدا انجام می‌دهم، پس از آن مردم با خبر می‌شوند و مرا یاد می‌کنند و از من ستایش می‌نمایند و مرا خوش می‌کند و دلشاد می‌نماید و خودبینی مرا می‌گیرد. رسول خدا ﷺ ساکت شد و چیزی نفرمود، پس این آیه نازل شد: ... و شرک نیاورید به پرستش

۱ - قال: سألته عن الرجل يعمل الشيء من الخير فيراه انسان، فيسره ذلك. فقال ﷺ: لا بأس ما من أحد إلا وهو يحب أن يظهر له في الناس الخير إذا لم يكن صنع ذلك لذلك (اصول کافی: ۲ / ۲۹۷).

۲ - ما بلغ عبد حقيقة الإخلاص حتى لا يحب أن يحمد على شيء من عمل الله (عدّة الداعي: ۲۰۳).

پروردگارش احدی را». (۱ و ۲)

یعنی این سرور به مدح خلق نسبت به کاری که برای خدا انجام داده، «شُرک در عبادت» است و مورد نهی خداست.

از این جاست که مستحب است بر کسی که می‌خواهد صدقه در راه خدا بدهد، خودش ندهد بلکه به یک نفر امینی بدهد که او به مستحق برساند؛ چون اگر خودش بدهد، شاید گیرنده او را تعظیم کند و مدح نماید و ثنا خوانش شود و او دلشاد گردد و آن خوش شدن به ثنای خلق، با اخلاص، منافی است.

جمع بین این روایات [روایت پیامبر اکرم، امام باقر علیه السلام و زراره] صاحب عدّه الداعی در جمع بین این دو روایت و روایت زراره فرموده:

«شاد شدن از باخبر شدن مردم از کار نیک شخص دو نوع است؛ گاهی سرورش برای ستر جمیل الهی است که زشتیهایش را پنهان داشته و نیکبهایش را آشکار فرموده و از این که در دنیا رازش را فاش فرموده امیدوار می‌شود که در آخرت هم، چنین باشد. یا این که شاد می‌شود از این که کسانی که از کار نیکش باخبر شدند،

---

۱ - ﴿... وَلَا يُشْرِكُ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ کهف: ۱۱۰.

۲ - مجمع البیان: ۶ - ۵ / ۴۹۹.

آنها هم در این کار خیر شرکت خواهند کرد و بدین وسیله موفقیت نصیبشان می‌شود.

یا این که شادی‌اش برای آن است که آنهایی که با خبر شدند، دیگر به سوءظن درباره او مبتلا نمی‌شوند، پس شادی در این مورد خوب است و سمعه نیست.

و گاهی شادی‌اش برای آن است که چون مردم از نیکوکاری‌اش با خبر شدند، او را می‌ستایند و انتظار تعظیم و تکریم را از آنها دارد که او را به پاکی بستایند، این شادی، ریا و سمعه است و همان است که در روایت شریفه شرک و منافی با اخلاص، یاد شده است».

### باید برای اخلاص کوشید

از احکام ضروری اسلام - که اجماع جمیع علما بر آن است - لزوم اخلاص در عبادت است به طوری که شرط صحت و قبولی هر عبادتی، «اخلاص در نیت» آن است بلکه تحقق عبادت وابسته به اخلاص در نیت است به طوری که عبادت بی اخلاص مانند کالبد بی جان است که خاصیتی جز کثافت و عفونت ندارد.

عبادت بی اخلاص هم جز بار سنگینی و رنج و عقوبت صاحبش خاصیتی ندارد و آیات و روایات در لزوم اخلاص در عبادت، فراوان است [که] تنها به نقل چند آیه و روایت شریفه قناعت می‌شود.

## مأموریت برای اخلاص

«بگو: به درستی که نماز و عبادت و زندگی و مرگ من از آن پروردگار جهانیان است، شریکی ندارد و من بدین کار مأمورم و نخستین مسلم می باشم.» (۱)

در این آیه شریفه خداوند به پیغمبر ﷺ می فرماید:

«به مردم بگو که من نماز و تمامی عبادات و زندگی و تمام شؤون آن که به من مربوط است (از اعمال و اوصاف و افعال و شرکها) و همچنین مرگم را با هرچه از آن که به من مربوط است، در آن اموری است که پس از مرگ از زندگی دنیا سرچشمه می گیرد؛ چنان که رسول خدا ﷺ فرموده: آن چنان که زندگی می کنید، می میرید، همه را برای خدا قرار دادم بدون این که کسی را در آنها شریک او بدانم.»

و خلاصه من در جمیع شؤون خود در زندگی و مرگم بنده هستم، تنها برای خدا و روی خود را تنها به سوی او متوجه نمودم، هیچ چیزی را دنبال نمی کنم و از چیزی روی بر نمی گردانم مگر برای او. در مسیر زندگی ام قدمی بر نمی دارم و به سوی مرگ، قدمی نمی گذارم جز برای او، چه [ او ] پروردگار همه عالمیان است و مالک همه و مدیر همه است. من بدین گونه پرستش، مأمور شده ام و نخستین کسی که تسلیم خواسته او

---

۱ - ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ \* لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾ انعام: ۱۶۳ - ۱۶۲.

شود و آن عبودیت به تمام معنی را از هر باب و جهتی که او خواسته قبول نماید، خودم هستم.

پس مراد از جمله: «إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ» این است که: آن حضرت اخلاص بندگی خود را در نماز و عبادات دیگر و زندگی [و] مرگ اظهار کند و یا این است که در همه این چهار چیز، انشا (عقد قلب) نماید. (۱)

احکامی که از این آیه استفاده می شود

در کنز العرفان است که این آیه شریفه دلیل بر چند حکم است:

۱ - وجوب اخلاص در عبادت خداوند و جایز نبودن شریک قرار دادن با خدا در عبادت به طور کلی؛ خواه شرک آشکار باشد مانند پرستش بتها و ستاره‌ها و نظیر آنها، یا شرک نهانی باشد مانند ریا بلکه بالاتر از این، قصد ثواب هم با اخلاص منافات دارد. (۲)

۲ - اخلاص در عبادت از احکام مسلم اسلام است که چون بر عهده هر مسلمانی است و هر مسلمانی مأمور به اخلاص است؛ چون فرموده:

«وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ».

۳ - صحّت نماز و هر عبادتی موقوف بر شناخت خدا و یگانه دانستن

۱ - تفسیر المیزان: ۳۹۴ / ۷.

۲ - ان شاء الله به زودی خواهیم گفت که قصد ثواب، با اخلاص منافاتی ندارد.



او و پروردگار همه عالم بودن او و این که ایجاد و تربیت همه موجودات با اوست و لازمه این معرفت، قادر و عالم و حکیم دانستن اوست و از این جاست که عبادت کافر، باطل است بلکه عبادت کسی که ایمان قلبی به آنچه گفته شد ندارد، باطل است، هر چند [به] ظاهر مسلمان باشد.

۴ - در این آیه اشاره است به این که عبادت باید برای شکر نعمت

ایجاد و تربیت باشد؛ چون فرموده:

﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.

۵ - جایز نیست هیچ یک از این چهار چیز که در این آیه ذکر شده به

غیر خدا نسبت داده شود، نه به طور استقلال و نه به طور شرکت؛ یعنی نماز و عبادات، تنها برای خدا باشد؛ چنانچه حیات و ممات را هم تنها از خدا باید دانست و دلیل این حکم جمله ﴿لَا شَرِيكَ لَهُ﴾ می باشد.

۶ - در این آیه آگاهی است به عظمت و بزرگواری خداوند و این که

خداست که سزاوار پرستش است و اهلیت آن را دارد. (۱)

### قصد قربت؛ یعنی اخلاص در عبادت

«و امر کرده نشده اند از طرف خداوند مگر برای این که پرستش کنند

خداوند را در حالی که خالص کننده باشند برای خدا دین خود را». (۲)

۱ - کنزالعرفان فی فقه القرآن: ۱ / ۱۵۷.

۲ - ﴿وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ...﴾ بینه: ۵.

در کنز العرفان گوید:

«اخلاص در این آیه شریفه امر خدا به عبادت یا اخلاص است به طور حصر، پس عبادت بی اخلاص مورد امر نیست؛ پس باطل است، پس خداوند را پرستش کن در حالی که با اخلاص باشی» (۱)

در این آیه هم عبادت بالأخص مورد امر است:

«پروردگارت امر فرموده (یا مرحمتی و حکم فرموده) به این که: پرستش نکنید مگر او را» (۲)

یعنی واجب فرموده که تنها او را پرستید و غیر او را پرستش نکنید. پس عبادت خدا به تنهایی واجب است و کافی است در اثبات لزوم اخلاص در قبول و صحّت عمل. دقت در آخرین آیه از سوره کهف: «چون خداوند شما یگانه و بی شریک است، پس هر کس رسیدن به ثواب و کرامتهای پروردگارش را خواهان است، باید کار نیک انجام دهد و نباید در پرستش پروردگارش کسی را شریک کند» (۳) و ظاهر است که خدا را یگانه و بی نیاز دانستن، با پرستش غیر او منافی است؛ زیرا اگر خدا یگانه است، پس معبود هم یگانه است.

۱ - ﴿... فَأَعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا...﴾ زمر: ۲.

۲ - ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ...﴾ اسراء: ۲۳.

۳ - ﴿... فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ کهف: ۱۱۰.

## اخلاص در عمل مشکل تر از خود عمل است

و اما روایاتی که از آنها «وجوب اخلاص» دانسته می شود و این که شرط پذیرفته شدن بلکه صحّت هر عبادتی، اخلاص می باشد، از تواتر بالاتر و [از] شماره فزون است. پاره ای از آنها در کتاب «گناهان کبیره» نقل شده و در این مقام به نقل یک روایت اکتفا می شود.

امام صادق علیه السلام در معنی آیه شریفه: «تا خداوند شما را بیازماید که کدام یک کردار بهتری دارید»<sup>(۱)</sup> فرمود:

«مقصود از کردار بهتر، کردار بیشتر نیست، ولی کردار درست تر است. درستی کردار، ترس از خداست و درستی نیت و کردار نیک است.» سپس فرمود: «کرداری را تا به آخر پاک و با اخلاص نگه داشتن، از خود آن کردار سخت تر است. کردار پاک آن است که مقصودت از آن ستایش احدی جز خداوند عزّ و جلّ نباشد. نیت، بهتر است از کردار بلکه همین نیت عمل است. بعد از آن آیه را خواند: بگو هر کس عمل کند بر شاکله خود؛ یعنی بر نیت خود عمل می کند»<sup>(۲)</sup>.

۱ - ﴿... لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا...﴾ ملک: ۲.

۲ - لیس یعنی اکثر عملاً و لکن أصوبکم عملاً و اما الاصابة خشية الله والنية الصادقة والحسنة، ثم قال: الإبقاء على العمل حتى يخلص أشد من العمل والعمل الخالص الذي لا تريدان يحمدك عليه أحد إلا الله عزّ وجلّ والنية أفضل من العمل الا وإن النية هي العمل، ثم تلا قوله عزّ وجلّ: ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ﴾ اصول کافی: ۱۶ / ۲.

و خلاصه این روایت آن‌که: میزان بهره‌مندی از عمل، درستی نیت آن عمل است و میزان درستی نیت، اخلاص است که انسان واقعاً منظوری جز خدا نداشته باشد؛ بنابراین، نیت، جان عمل است.

### اخلاص در نیت چیست؟

آنچه در معنی «ریا» گفته شد، اگر خواننده عزیز دقت کند، حقیقت نیت و اخلاص در آن بر او روشن خواهد شد و برای این‌که مطلب روشن‌تر شود، خلاصه آن تکرار می‌شود:

«نیت» همان عزم و اراده و قصد انجام کار است؛ مثلاً به قصد مسجد رو به آن می‌رود، به قصد وضو آب به صورت می‌ریزد، به قصد نماز، رو به قبله می‌ایستد، به قصد روزه، سحری می‌خورد و هکذا. و از آن جایی که انسان عاقل و هشیار باید غرض و نفعی را از کاری بخواهد تا قصد انجام آن کار را برای رسیدن به آن غرض بنماید و به عبارت دیگر، بدون غرض، قصد کاری نخواهد کرد مگر این‌که سفیه و بی‌هوده کار باشد؛ مثلاً شخصی عاقل تا نفعی در رفتن به بازار نبیند و آن را نخواهد، قصد بازار نخواهد کرد، تا نفعی در خوردن چیزی نبیند و نخواهد، قصد خوردن آن را نمی‌کند.

از این بیان دانسته شد که غرض، به سبب «نیت» است به طوری که بدون آن، نیت پیدا نمی‌شود و بنابر این، می‌توان گفت: حقیقت نیت همان

غرض است که شخص را به ادای انجام کار وا می‌دارد<sup>(۱)</sup> و این که در روایات وارده شده نیت باید صادقانه و خالصانه باشد، مراد همان غرض است؛ یعنی غرض و نفعی که خواسته دل است و انسانی را به عمل وا می‌دارد باید درست باشد؛ یعنی حقیقتاً خواسته دل باشد و خالص از غیر خدا باشد؛ یعنی منظور و خواسته دلش از آن عمل، تنها خدا باشد.

و نیز این که فرموده‌اند: «اَتَمَّا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»<sup>(۲)</sup> یعنی کردارها تابع قصد هاست، منظور این است که اگر غرض از کردار، خدا باشد، خوب است و گرنه بد است.

و نیز فرموده‌اند: «لِكُلِّ أَمْرٍ مَانُوعٌ»<sup>(۳)</sup> برای هر شخص، همان نیت اوست؛ یعنی همان غرض خواسته اوست، اگر واقعاً قرب به خدا خواسته او بود، از آن عمل، به خدا نزدیک می‌شود. و اگر خواسته درونش قرب به خلق بود، از آن عمل به خلق نزدیک می‌شود و اگر خواسته‌های دیگر نفسانی، یا شیطانی بود، به همانها نزدیک می‌شود.

و نیز فرموده‌اند: «لَا عَمَلَ إِلَّا بِنِيَّةٍ»<sup>(۴)</sup> نیست عمل جز به نیت؛ یعنی

۱ - این از باب تسمیة مسبب است به اسم سبب و در علم معقول ثابت شده که حقیقت هر شیء، همان علت اوست و چون داعی و غرض سبب، برانگیخته شدن نیت و اراده فعل است، پس همان غرض را می‌توان نیت دانست و بر آن اطلاق کرد؛ یعنی نیت گفته شود و از آن داعی و غرض اراده شود؛ چنانچه در روایات شده است.

۲ - وسائل الشیعه: ۱ / ۴۶.

۳ و ۲ - وسائل الشیعه: ۱ / ۴۹.

عمل صحیح و مقبول بستگی به غرض از آن عمل دارد. اگر به غرض خدایی انجام داده و صحیح و پذیرفته است و گرنه باطل و هیچ است. و نیز فرموده‌اند: «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ»<sup>(۱)</sup> نیت مؤمن از کارش بهتر است»<sup>(۲)</sup>.

می‌توان گفت: مراد از نیت در این حدیث - مانند آنچه نقل شد - همان غرض است و چون غرض مؤمن از عبادتی که انجام می‌دهد قرب پروردگار و رسیدن به رضای اوست و البته عبادتی که انجام داده ثواب و اجر دارد لکن آنچه در برابر غرض که حقیقت نیت اوست، به آن می‌رسد؛ یعنی قرب و رضای خداوند قطعاً بهتر و بالاتر است از آنچه در برابر عملش به او می‌دهند؛ چنانچه فرموده: «و خشنودی خداوند از مؤمنین از بهشت و نعمتهایش بزرگتر و ارزنده‌تر است (که به وصف نمی‌آید) و این رضایت خدا همان رستگاری بزرگ است»<sup>(۳)</sup> که از رستگاری بهشت رفتن، بزرگتر می‌باشد.

### مراتب اخلاص

«نخستین مرتبه اخلاص» آن است که غرض از اطاعت امر الهی،

۱ - وسائل الشیعه: ۱ / ۵۰.

۲ - علامه مجلسی در مرآت العقول در معنای این حدیث ده وجه از علما

نقل کرده است.

۳ - «... وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» توبه: ۷۲.

واجب یا مستحب، رسیدن به ثوابهایی باشد که خداوند برای اطاعت کنندگان وعده داده است.

و به عبارت دیگر، خدایش را می‌پرستند به اطاعت امر او و به امید آن که خداوند وعده‌هایی که به مطیعین داده به او مرحمت فرماید؛ خواه ثواب اخروی را از خداوند امید داشته باشد مانند بهشت، یا ثواب دنیوی از خواندن نماز حاجت که در تمام این موارد، هرگاه نماز بخواند برای اطاعت امر خداوند که معصوم فرموده این نماز را بخوان که چنین اجر و ثوابها دارد، البته صحیح است هر چند غرض و داعی بر اطاعت امر خدا شوق رسیدن به ثوابی است که بر این عمل داده شده، یا پرهیز از عذابی است که بر ترک آن می‌باشد.

خلاصه شوق ثواب، یا ترس از عقاب، اگر سبب شود که انسان چیزی را که خداوند به آن امر فرموده، اطاعت کند و بجا آورد، صحیح و منافی با اخلاص نیست.

### اگر غرض خواهی، عبادت باشد [عمل صحیح است]

صحت هر عبادتی؛ چه واجب و چه مستحب وقتی است که جنبانندهٔ انسانی برای انجام آن، تنها اطاعت امر باشد؛ یعنی چون خداوند به آن امر فرموده بجا آورد و اگر جنبانندهٔ انسانی به سوی عمل، امر دنیوی و نفسانی مانند ریا و ضمیمه‌هایی که ذکر شده باشد، باطل است، پس اگر

تنها اطاعت امر، داعی بر عمل شد، صحیح است و چون اطاعت امر خدا را خاصیتها و منافی است که در شرع خبر داده شده پس هر یک از آن خاصیتها اگر سبب شود که انسان برای اطاعت خدا حاضر شود تا به آن خاصیت برسد، صحیح است و به همان اثر خواهد رسید؛ مثلاً شخص فقیری که طالب توسعه رزق است، می شنود که در شرع امر فرموده به خواندن یازده رکعت نماز در نصف آخر شب تا طلوع فجر و فرموده: این عمل موجب توسعه رزق است به شوق رسیدن به توسعه رزق، وضو می گیرد و آن نماز را می خواند و پرستش می کند پروردگارش را، البتّه صحیح و به آنچه از خدا امید داشته، خواهد رسید.

دیگری، سختی عقبه ها و منزلهای برزخ و قیامت و شدت عذاب دوزخ و تفکر در این حالات، او را سخت ترسناک ساخته و دلهره پیدا کرده و وحشت زده شده و شنیده که امام علیه السلام فرموده: «نماز شب، نوری است در قبر و برزخ و قیامت و صراط و سپری است از آتش»، پس بر می خیزد در آن وقت شب و نماز می خواند به امید آن که خدا او را نجات بخشد، البتّه نمازش عبادت خداست؛ چون به قصد اطاعت امر او نماز خوانده و به امیدی که به خدا داشته از این اطاعت؛ یعنی نجات از سختیها خواهد رسید.

دیگری [هم] به یاد بهشت و ثوابهای آخرتی و بخششهای الهی می افتد و سخت مشتاق آنها می گردد و چون شنیده که اگر کسی اطاعت



امر خدا کند و نماز شب بخواند به چنین و چنان از ثوابهای الهی می‌رسد، به امید رسیدن به آن ثوابها حاضر به اطاعت آن امر و پرستیدن خدا به چیزی که امر فرموده است، می‌شود.

### احراز اخلاص از اول عمل واجب است

چون شرط شرعی صحّت و قبولی هر عبادتی - واجب یا مستحب - اخلاص در نیت آن است - به تفصیلی که گذشت - پس واجب است [انسان] پیش از شروع به عمل، یقین به اخلاص نیت خود در بجا آوردن آن عمل داشته باشد، مانند این که شرط صحّت نماز، «طهارت» است، پس باید پیش از شروع نماز، یقین به طهارت داشته و با آن یقین نماز بخواند و چنان که اگر در طهارت خود شک دارد (بدون یقین به طهارت سابق) و با آن حال شک، نماز بخواند، نمازش باطل است، همچنین اگر در اخلاص خود شک دارد و با آن شک، نماز یا عبادت دیگری انجام دهد، باطل است؛ مثلاً اگر پیش از شروع به نماز، روزه، حج، انفاق، یا عبادت دیگر، یقین دارد که جنباننده او برای این عبادت، تنها خداست و دیدن و ندیدن خلق برایش یکسان است و درستی مدح و ثنای خلق بر آن عمل، هیچ در دلش نیست، پس آن عبادت را انجام دهد که صحیح و مقبول است و اگر پس از رجوع به خود، دانست که علاوه بر اطاعت امر خدا، دیدن خلق هم جزء خواسته درونی او بر آن عمل است، پس انجام آن

عبادت با آن حال، حرام است، هر چند آن کار مستحب باشد و اگر حیران شد و در خواستهٔ درونی خود به شک افتاد که آیا جز اطاعت امر، نفسش، دیدن مردم این عمل را می‌خواهد یا نه؟ پس بر او واجب است که آن عمل را در نهانی از خلق انجام دهد، یا این که صبر کند تا شکش از بین برود و یقین به اخلاص خود کند.

همچنین در ضمیمه‌های دیگر غیر از ریا هم واجب است یقین به اخلاص نیت از آنها؛ مثلاً اگر هنگام وضو، یا غسل با آب گرم یقین دارد که منظوری جز اطاعت امر ندارد و این که به آب گرم وضو می‌گیرد برای این است که با آب سرد ناراحت می‌شود، یا جز آن آبی نیست، پس عملش صحیح است و اگر یقین دارد که علاوه بر اطاعت امر، گرم شدن بدن هم به وسیلهٔ آن وضو، یا غسل، جزء خواستهٔ اوست، عملش باطل است - چنان که گذشت - و اگر شک کند، باید به آب سرد وضو بگیرد، یا اول بدن را گرم کند و بعد وضو بگیرد.

### باید به وسوسه اعتنا نکرد

ناگفته نماند آنچه گفته شد از این که باید عمل را ترک کند، اگر در اخلاص خود شک دارد، در صورتی که واقعاً در نیت حقیقی و خواستهٔ درونی خود شک داشته باشد، ولی اگر از قبیل وسوسهٔ شیطانی و خاطره‌های نفسانی باشد، نباید به آن اعتنایی کرد.

توضیح مطلب آن‌که: گاه می‌شود انسانی، به راستی میل می‌کند که برای اطاعت امر خدا فلان عبادت را انجام دهد و هیچ منظور درونی واقعاً ندارد لکن شیطان برای جلوگیری از آن عمل و محروم شدن از ثواب آن، به خاطرش [چنین] می‌گذراند [که] شاید منظور تو دیدن خلق و مدح آنهاست، یا منظورت دیدن ضمیمه است، پس در این صورت نباید عمل را ترک کند بلکه باید به درون خود رجوع کند و اطمینان پیدا کند که خواسته‌ای جز خدا ندارد و بودن یا نبودن ضمیمه برایش برابر است و دیدن یا ندیدن مردم برایش یکسان است و باید استفاده کند؛ یعنی از شرّ شیطان به خدا پناه برد و از خدا حفظ اخلاص و زیادت‌ی آن‌را بخواهد و با توکل به او عمل را انجام دهد.

خلاصه نباید به واسطهٔ وسوسه در اخلاص، از اطاعت امر خدا رو گرداند و شیطان را بر خود مسلط کند و به فرمانبرداری از او شادش سازد و بداند که ترک عمل به وسوسهٔ شیطانی در اخلاص، خود از کیدهای آن ملعون است؛ مانند این که به خاطر انسانی می‌گذراند اگر این عبادت را انجام دادی، مردم در غیبت کردن تو می‌افتند و می‌گویند: فلانی ریاکار است، پس عمل را به این قصد که او را ریاکار نخوانند، ترک می‌کند.

نیز مانند این که به خاطر می‌گذراند اگر این عمل را بجا آوردی، مشهور به خوبی می‌شوی و این خود نقص درجهٔ تو نزد خداست و در تمام این موارد، نظر شیطان محرومیت از عمل خیر است و انسان عاقلی که نیت خود را درست کرده و مدح و ذمّ خلق نزدش مساوی شده، نباید به

این و سوسه‌ها اعتنایی کند و این‌که پیش از شروع به هر کار خیری، امر به استعاذه شده برای جلوگیری از وساوس شیطانی است.

بلی اگر به راستی در اصل نیت خود شک داشته باشد و نداند که جز داعی الهی، غرض نفسانی دیگری هم در کار است، در آن حال باید عمل را ترک کند و در اخلاص نیت بکوشد، آنگاه عمل را انجام دهد مانند این داستان [که بیان می‌کنم].

[ملاً عبدالله شوشتری] نماز اول وقت را با جماعت ترک می‌کند

در کتاب مستدرک الوسائل نقل نموده [است که:]

«روزی محقق متقی آخوند ملاً عبدالله شوشتری به خانه شیخ بهایی برای زیارتش رفتند و پس از گذشتن ساعتی، صدای اذان نماز بلند شد. شیخ بهایی به آخوند گفت: همین جا نماز بخوانید تا به شما اقتدا کنیم و از فضیلت جماعت با شما بهره بریم. آخوند جواب نداد و قدری تأمل کرد. بعد خواندن نماز جماعت را نپذیرفت و به خانه‌اش رفت. یکی از دوستان آخوند به او گفت: یا این‌که شما نماز اول وقت را همیشه اهمّیت می‌دهید، چه شد که آن‌را در خانه شیخ ترک کردید؟ آخوند در جوابش فرمود: به خود رجوع کردم دیدم اقتدا کردن شیخ بهایی به من، در من اثر می‌گذارد و مرا خوش می‌آید و طوری نیستم که برایم تفاوتی نداشته باشد.»<sup>(۱)</sup>

## شک در اخلاص نباید موجب ترک عمل شود

از آنچه گفته شد به خوبی دانسته گردید که با شک در اخلاص (نه وسوسه) نباید شروع به عمل و عبادت کرد بلکه باید آن عبادت را در نهانی که اطمینان یا اخلاص دارد انجام دهد، یا اگر در آشکارا می‌خواهد انجام دهد، یا این که به عادت است که جز در آشکارا انجام نمی‌گیرد مانند امر به معروف و نهی از منکر کردن، جاهل به دین را راهنمایی کردن، منبر رفتن، موعظه نمودن، نماز جماعت خواندن و مانند اینها پس باید پیش از شروع به عمل، در اخلاص نیت خود بکوشد - به تفصیلی که در بحث درمان ریا ذکر شد - و پس از اطمینان به این که داعی او تنها رحمانیت [است] نه شیطانی، به آن عبادت شروع نماید.

خلاصه شک در اخلاص نباید وسیله ترک عمل گردد، خصوصاً در واجبات که ترک آنها حرام است بلکه در آنها سعی در اخلاص نیت به مقدار استطاعت واجب است؛ یعنی اگر پیش از عمل واجب مانند امر به معروف به اندازه توانایی سعی در اخلاص نیت کرد، باز جبران است و نمی‌داند آیا جز داعی رحمانی، داعی نفسانی هم هست یا نه؟ در این صورت باید واجب را بجا آورد و صحیح است، خصوصاً اگر واقعاً از ریاکاری بدش بیاید که در این حال خود شاهدهی است که جز وسوسه چیزی نیست و گفته شد که به وسوسه نباید اعتنایی کرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فصل چهارم:

### شیطان و اخلاص

﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾. (۱)

کار شیطان دستبرد به ایمان و عقل است

بحث درباره «اخلاص» بود و گفتیم که [آن] حصن حصین الهی است و اگر کسی بخواهد از شر شیطان محفوظ بماند، چاره‌ای ندارد جز این که راه اخلاص را طی کند و تا مخلص نشود مانند گوی، در دست شیطان می‌باشد. هم شیطان این است که ایمان انسان را ببرد، اگر نشد، لااقل عمل را خراب کند و زاد و توشه آخرت را از بین ببرد. [او] دشمن

---

۱ - (شیطان) گفت: به عزت سوگند! همه آنان (مردم) را گمراه خواهم کرد

مگر بندگان خالص تو از میان آنان (ص: ۸۳ - ۸۲).

شناست، شما هم باید او را دشمن بگیرید:

﴿... فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا...﴾ (۱)

دشمن قوی است [و] دائماً در صدد است دستبردی به دل شما بزند. خلاصه باید اهل اخلاص شد تا دیگر بازیچهٔ شیطان نباشیم.

### کمال توحید در اخلاص است

در نخستین خطبهٔ نهج البلاغه از کلمات درر بارمولا امیرالمؤمنین علیه السلام

است که می فرماید:

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَةُ وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ، وَكَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ

تَوْحِيدُهُ وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ...».

پایهٔ دین، شناسایی خداست. اساس دین، اعتقاد به مبدأ و معاد که پایهٔ دعوت همهٔ پیغمبران است و کمال معرفت خدا هم یکتا دانستن اوست. توحید در جمیع مراتب و شؤون، ربِّ العالمین و کمال توحید نیز اخلاص برای اوست. اگر ربِّ تو و همهٔ موجودات یکی است، پس چرا برای غیر او کار می کنی؟ جز او را مؤثر می بینی؟ اگر راستی عقیده داری که: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بیده الخیر؛ همهٔ کارها به دست خداست، حلِّ هر مشکلی به دست اوست، کشف هر کربیی از اوست «یا کاشف الضر والکرب»، پس چرا رو به غیر او می آوری؟

اساس ریاکاریها از این جاست، روی همین جهت است که [انسان] شرک می‌ورزد؛ چون خیال می‌کند از خلق کاری می‌آید، به خیالش اگر آبرویی نزد خلق پیدا کرد، زندگی‌اش خوب می‌شود، در حالی که این امر با توحید منافات دارد و در تبت شخص، تأثیر می‌گذارد.

### تشریک در داعی، شرک با خداست

اگر موحدی، باید منحصراً داعی تو ربّ العالمین باشد. تو که خدایت را حاضر و ناظر می‌دانی، باید در حضور او اصلاً به غیر توجه نکنی تا چه رسد به این که کاری که او دستور فرموده برای او و دیگری انجام دهی. نمی‌شود هم واجب را ادا کنی هم به دیگری بنمایانی تا تعریف کنند. آیا از پروردگارت خجالت نمی‌کشی؟! نمی‌ترسی که برق غیرتش بجهد و تو را بگیرد.

«کمال توحیده الاخلاص له». اگر راستی ربّ مؤثر، پرورش دهنده و خلاصه همه کاره است [را] خدا دانستی، پس چرا به غیر او علقه می‌اندازی؟! باید حتی در عالم دوستی نیز یگانه باشی خدا و آنچه مربوط به خداست، مورد علاقه‌ات باشد.

بسیاری به اشتباه خود را مخلص می‌دانند

بیشتر کثافتکارهای انسانی، منافی با اخلاص است. اگر رازق خداست



و بس، دهنده، گیرنده، آورنده، برنده و خلاصه جمیع خیرات به دست اوست، چرا اسباب را مؤثر می‌پنداری؟ اگر کم و زیادی در وضع زندگی ات پیش آمد، به قضا و قدر او اعتراض می‌کنی؟ البته خیلی هم دقیق است، گاه می‌شود انسانی به خیال خودش مخلص است [ولی] خبر ندارد، بعد که چشم برزخی‌اش باز شد، می‌فهمد عمری از او گذشت و یک نفس هم با خدای خود با اخلاص نبوده است. بسیاری هستند که [به] ارباب کثیره قایلند؛ یعنی به جای یک خدا، هزاران خدا را می‌پرستند و خود را موحد می‌پندارند!!

### شب زنده‌داری به خاطر سگ!!

در حالات یک نفر نوشته‌اند که:

«شب‌ی با خود گفتم: به مسجد بروم و با اخلاص، شبی را به عبادت به صبح رسانم. در تاریکی، گوشهٔ مسجد سرگرم نماز و ذکر و دعا بود که صدایی از گوشهٔ دیگر مسجد به گوشش خورد، با خود گفتم: لابد دیگری نیز مثل من این جا آمده تا عبادت کند، خوب شد! فردا مرا می‌بیند و برای مردم تعریف می‌کند که من برای خدا شب زنده‌داری می‌کنم، لذا نشاطش بیشتر شد و صدایش نازکتر و با حزن‌تر می‌کرد تا صبح شد، وقتی که هوا روشن شد، دید گوشهٔ مسجد سگی بوده که از سرما به مسجد پناهنده شده است. معلوم شد تمام شب را به خاطر سگی به عبادت گذرانده؛ یعنی در حقیقت او [سگ] را پرستیده است!!».

### نالۀ شیطان از دست مخلصین

اگر از اهل اخلاص هستی، با یک جا سر و کار داری. ما خدا را در شؤنوت مؤثر می‌دانیم و لاغیر و مال دنیا چیست که در نیت تو تأثیر بگذارد؟! عزّت از خداست و ذلّت هم از اوست. مرض از او و شفا نیز از اوست:

﴿... إلی اللَّهِ تَصِیرُ الْأُمُورِ﴾. (۱)

اگر کسی این جور به در خانۀ خدا آمد، شیطان از دستش ناله می‌کند لکن خیلی سخت است، بلی اگر کسی مرد است با شیطان گلاویز می‌شود، با نفس و هوا جهاد اکبر می‌کند تا بشود اهل اخلاص و گرنه کوه کوه عمل، گاه گاه رد می‌شود.

﴿... فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُورًا﴾. (۲)

بہتر این است که مطلب در ضمن روایت روشن گردد. در محجّۃ البیضاء روایت می‌کند که:

«در قیامت اوّلین محاکمه‌ای که می‌شود دربارهٔ سه طایفه است: نخست: علما، عده‌ای از آنان را که در محکّمۃ عدل الہی حاضر می‌کنند و از آنان می‌پرسند: شما در دنیا چه کردید؟ علمی به شما دادیم، شما با آن چه کردید؟

گویند: پروردگارا! تو شاهدهی که در دنیا نشر علم می‌دادیم، به درس اشتغال داشتیم، کتاب می‌نوشتیم و مردم را راهنمایی می‌کردیم.

در جوابشان گویند: دروغ می‌گویید، هرچه می‌کردید برای این بود که بگویند شما داناید، علامه‌اید، جلوۀ نفس بود، بلی کمال خودش را می‌خواسته ظاهر سازد. بالجمله گویند: مزدت را گرفتی؛ یعنی به تو گفتند: احسنت آقای علامه! دیگر از خدا طلبی نداری (سرّ این که نخستین محاکمه است؛ چون هیچ گناهی سخت‌تر و بالاتر از شرک نیست؛ چنانچه هیچ خیری و سعادت‌ی بالاتر از توحید نمی‌باشد).

دوم: مالدارانی را که مالشان را در راه خیر صرف کرده‌اند (نه آن بدبختیایی که حسرت به گور بردند) گویند: با مالی که خدا به شما داد چه کردید؟

گویند: خدایا! تو شاهدی که در راه تو انفاق کردیم، بنای خیر کردیم، به فقرا همراهی نمودیم.

جوابشان می‌دهند: دروغ می‌گویید، خرج کردید تا مردم بگویند فلانی سخاوت دارد، اسمتان را در روزنامه‌ها بنویسند و در رادیو بخوانند، دیگر از خدا طلبی ندارید (و لذا فرمود: هفت طایفه‌اند که در قیامت زیر سایۀ عرش هستند... از آن جمله کسی که انفاق کند در پنهانی، چنان بدهد که اگر به دست راستش می‌دهد، دست چپش نفهمد؛ یعنی در نهایت خفا این کار را بکند که احدی جز خدا از آن آگاه نشود مانند زین العابدین علیه السلام که عبا بر سر می‌کشید تا کسی او را نشناسد، حتّی بعضی از همان افرادی که امام به آنها کمک می‌کرد، پشت سر آقا بد می‌گفتند و اعتراض

می کردند که چرا علی بن الحسین علیه السلام به ما کمک نمی کند؛ چون حضرت راهنگام انفاق کردن به آنها نمی شناختند، اما اگر میلیونها خرج کند برای هوای نفس و نظر خلق، یک غاز قیمت ندارد [و آنزد خدا ارزشی نخواهد داشت].  
سومین، محاکمه بعضی از شهدا ایند که در معرکه جنگ در جهاد در راه خدا کشته شده اند. از ایشان می پرسند: شما متاع خود را که جان عزیز باشد، چه کرده اید؟

گویند: پروردگارا! تو دانایی که ما عزیزترین متاع خود را که جان عزیز باشد در راه تو دادیم، زخمها خوردیم، ناراحتیها تحمل کردیم. به آنها گویند: خدا از سر شما آگاه است، وقتی به میدان جنگ آمدید نیت شما این بود که شجاعت خود را ظاهر سازید، به خلق جلوه دهید که قدرت دارید تا شما را مدح کنند. خلاصه با پروردگارتان کاری نداشتید، [پس] دیگر از خدا طلبی ندارید. (۱)

گاه می شود انسانی، قرآن را خوب می خواند لکن با آواز خواننده ها هیچ فرقی ندارد؛ چون می خواهد صدای خوشش را نمایش دهد.

### اهل تقوا احتیاط می کنند

یکی از روایات اخبار، همین موضوع باعث ترس او شده بود، خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد:

«آقا! در منزل قرآن می خوانم، زن و بچه ام می شنوند، ضمناً صدایم

هم خارج می‌رود [و] راهگذران نیز می‌شنوند، چطور است؟».

[حضرت] فرمود:

«متوسّط بخوان».

شاید سرّش این باشد که دیگر انسان برای زن و بچّه خودش ریا نمی‌کند (مگر خیلی احمق باشد) این است که دستور می‌فرماید متوسّط بخواند که همهٔ ایشان از صوت قرآن بهره‌مند گردند و هم صدایش به کوچه نرود تا مبتلا به ریا نگردد.

عجیب این است که تا داخل حصن اخلاص نیاید، از شرّ شیاطین محفوظ نیست؛ یعنی در دام ایشان است، این جاست از جاهایی که باید شخص از صمیم قلب بخواند:

﴿أَمَّنْ يُّجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ...﴾ (۱)

خدایا! وضع به این مشکلی و ما این‌طور مسامحه‌کار؟! یک مرتبه پرده عقب برود و ساعت مرگ و عوالم برزخ آشکار گردد، چه خیالها که پیش خود می‌باقتیم؛ خود را همنشین سلمانها می‌پنداشتیم! خود را دلخوش می‌کردیم کربلا رفته‌ایم! مشهد رفته‌ایم! اما چه کربلایی؟! و چه مشهدی؟! هم زیارت هم سیاحت؛ دلش گرفته و خسته شده [بود]، برای تنوع و تفریح، ضمناً زیارتی هم باشد، البته نباید ترک کرد بلکه مقصود این است که سعی در اخلاص نیت شود.

می بینید شخصی حج می رود، چون اگر نرود، مردم به او بد می گویند، یا مثلاً برای اضافه شدن لقب «حاجی» به نامش و سوءاستفاده از این لقب، یا برای تجارت و آوردن سوغاتی‌هایی که خرج سفرش را چند برابر در آورد، خلاصه کو، نیت خالص؟ اگر مراتب اخلاص را روشن کنیم، آن وقت واضح می شود که چه مقام رفیعی است و چه اندازه مخلصین کم اند.

### [اخلاص شگفت‌انگیز جَوْن (غلام سیاه)]

بی خود نیست که شهدای کربلا، سادات شهدا، اخلاص را بین به حسب ظاهر کمترین آنها «غلام سیاه» است، عرض می‌کند: «مولای من! حسب من چیست؟ و نسب من لثیم و رنگ من سیاه و بویم گندیده است، درست است که لایق نیستم جانم را قربانت کنم لکن شما بر من منت گذارید و مرا فدایی خود قرار دهید».

امام علیه السلام اذنش نمی‌دهد، او گریه می‌کند: «آقا! من در خوشی، ریزه خور خوان احسان شما بودم، آیا در سختی شما را رها کنم؟!». خلاصه تا مرتبه سوّم چنان عجزی از خود بروز می‌دهد که حسین علیه السلام اذن جهادش می‌دهد تا جانش را قربانی کند، آیا عملی از این خالص تر سراغ دارید؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فصل پنجم:

### صبر، انفاق [و] خلوص

صبر بر اخلاص برای همه سخت است

«صبر بر اخلاص» را طوری بیان کنم که همه متوجه شوند؛ یعنی آدمی کار خیری که می‌کند، تنها برای خدا باشد، چیز دیگری در کار نباشد، البته خیلی سخت است؛ مثلاً فرض کنید در راه خیر، پولی می‌خواهد بدهد، غیر از خدا چیزی منظورش نباشد، واقعاً مشکل است، به قدری نفس، پست و رذل است [که] می‌گوید: برای دیگران بگو تا تو را بزرگ شمارند. نفسش می‌گوید: بگو تا اقلأً به تو بگویند: بارک الله! به یک بارک الله ساخته است. [اگر کسی] با خدا جلّ جلاله بخواند معامله کند، [باید] غیر از خدا هیچ فردی با خبر نشود، ابتداءً و استدامتاً، البته این اخلاص در نهایت سختی است.

### اخلاص [امام] زین العابدین [علیه السلام] در انفاق

مانند آقا زین العابدین علیه السلام شبها که می شد، نقاب به صورتش می انداخت، طعام و کیسه پول را به دوش می گرفت [و] در خانه ها در می زد، خانه سادات، بستگان، اینها همه نمی دانستند که این آقا کیست بلکه ناسزا به زین العابدین علیه السلام می گفتند که آقا! باز شما [به یاد ما هستی]، ولی پسر عموی ما علی بن الحسین علیه السلام هیچ به فکر ما نیست و با آقا گله از زین العابدین علیه السلام می کردند.

شبی که [امام] زین العابدین علیه السلام از دار دنیا رفت، دیدند که آن آقای هر شبی نیامد، آن وقت فهمیدند خودش زین العابدین علیه السلام بوده است. این است نمونه صبر بر اخلاص که هیچ کس نفهمد جز خدا. خیلی تحمل لازم دارد که آدمی لجام نفسش را بگیرد و گاه می شود اولش اخلاص است، بعد نفسش تاب نمی آورد، می گوید: بگو ما چنین کردیم، چنان کردیم، نفس نمی گذاردش، تا خرابش نکند، ولش نمی کند. مرد می خواهد صبر کند و آن را در حساب خدا بگذارد. اگر توی حساب خدا هست، چرا توی حساب مردم می آوری:

خوش تر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران<sup>(۱)</sup>  
بعد از ظهر ماه رمضان، روزه و خسته اید، داستانی از اخلاص و صبر

بر اخلاص بگویم.



## داستانی عجیب از صبر بر اخلاص

در کتاب ثمرات الاوراق - که از کتب قدیمه است - [ حکایتی ] نوشته

خلاصه اش [ چنین است: ]

«در جزیره [ ای ] نزدیک موصل، قطعه‌ای آبادی است بین ترکیه و موصل به نام جزیره. آن جا یک نفر از اعیان و اشراف عرب به نام خزیمه بوده لقبش یادم نیست. تقریباً حاتم زمان خودش، ثروتمند و کریم بوده همیشه در خانه‌اش باز [ و ] از اطراف، فقرا به او رو می آوردند. شعرا [ هم ] می آمدند صله می گرفتند. خلاصه سالها عمری به داد و دهش گذرانده بود تا وقتی روزگار برگشت، حکمت الهی بود که فقیر شود. مال و قدرت رفت به قسمی که دیگر هیچ در دستش نماند. بعد کارش رسید به جایی که کسی هم قرضش نمی داد، آن دیگر خیلی سخت است، قرض هم به او هم نمی دادند. ناچار خانه نشین شد، شروع کرد به فروختن فرش و اثاثیه اش که داشت و از فروش آنها معیشت می کرد. خیلی هم سخت می گذرد؛ آدمی که همیشه در خانه‌اش باز بود، حالا در خانه بسته و از فروش اثاثیه خانه معیشت کند. در همین اوقات بود که نوشته است: حاکم وقت آن جزیره به نام عکرمه، روزی در مجلس احوال خزیمه را می پرسد که خزیمه چطور است؟ مدتی او را نمی بینم.

گفتند: آقای حاکم! چه خبر داری از این بیچاره، آبرویش رفته، مال ندارد، گدا شده خانه نشین شده، در خانه، چیز فروشی می کند،

دستش خالی شده است.

عکرمه خیلی دلش سوخت، رقت کرد. شب که شد - مسأله حساب خداست، بنده خیلی میل دارم فتوت و اخلاص و صبر و بر اخلاص در این داستان روشن شود - از بیت المال که زیر دستش بود، چهار هزار اشرفی برداشت، در چهار کیسه کرد، دست غلامش داد. مرکبی، خودش سوار شد، یک مرکب هم غلامش تا حدود خانه خزیمه. آن جا برای این که غلام هم نفهمد، از غلام هم پنهان کند؛ چون می خواهد یک عمل خالصی بکند، [فقط] خدا بداند و بس، به غلام گفت: تو برگرد، پولها را بده خودش حملی کرد آقای حاکم، با آن شأن و جلالش. پولها را به دوش انداخت. حملی کرد در تاریکی، سر و صورتش هم بسته آمد در خانه خزیمه، در زد. خزیمه بیرون آمد و گفت: کیست؟

گفت: یک نفر عرب هستم، این را برای تو آورده‌ام.

گفت: چیست؟

گفت: چهار هزار دینار است، چیزی نیست. شنیده بودم که تو گرفتار شدی، این پول را آورده‌ام.

گفت: تا تو را نشناسم پول را نمی‌گیرم.

گفت: چکار داری کیستم، پول را بگیر، نمی‌خواهم مرا بشناسی.  
خزیمه هم محکم گفت: تا نگویی کیستی پول را من نمی‌گیرم. آن هم ناچار شد یک لقب جعلی به عنوان کلی گفت: انا جابر اثرات الکرام؛ من

یک آدمی هستم که لغزشهای صاحبان کرم را جبران می‌کنم. کریمهایی که لغزش پیدا می‌کنند، مال از کفشان می‌رود، من به دادشان می‌رسم و پول می‌دهم. این را گفت و گریخت.

[خزیمه] کیسه‌های اشرافی را به خانه آورد و صدای همسرش زد: چراغ را روشن کن ببینم [اشریفها] چقدر است. زن گفت: ما که چراغ نفت نداریم. گفت: خوب صبر می‌دهیم تا روز بشود.

زن پرسید: کی چنین مالی در نصف شب آورد؟ گفت: هرچه کردم اسمش را بگوید، نگفت، فقط گفت: انا جابر اثرات الکرام این را گفته و رفته است، بیش از این دیگر چیزی نگفته است. حالا بشنو از عکرمه همان حاکم که این مال هنگفت را به این بیچاره داد، به خانه که رسید، زنش سخت ناراحت بود، یقه پاره کنان و موی کنان، عکرمه گفت: کاری داشتم رفتم.

گفت: خیر، حتماً نزد زن دیگری رفتی! خانه این و آن و این موقع از شب به چه مناسبت!؟

عکرمه گفت: واللہ! پای زنی در میان نبوده کاری داشتیم رفتیم. زن آرام نگرفت. وضع زنها هم خصوص در چنین مواقع معلوم است. این قدر خودش را می‌زند، می‌گوید: خودم را می‌کشم! خلاصه باید به من بگویی کجا رفتی. اجمالاً گفت: واللہ! قسم می‌خورم برایت، من زن

نگرفته‌ام. به زنش هم نمی‌خواست بگوید. نمی‌خواست زنش هم بفهمد، ولی زن رها نمی‌کرد، گفت: پس به تو بگویم جریان این است:

شنیدم خزیمه خانه‌نشین شده من هم رفتم چهارهزار دینار به خانه‌اش بردم. از من پرسید: کیستی؟ نامم را نگفتم، تنها گفتم انا جابر اثرات الکرام. همین را گفتم و آمدم. زن آرام گرفت و گذشت. خزیمه پولها را به کار انداخت و با مقداری از آن متاعهایی خرید و سفری به شام کرد، نزد خلیفه اموی رسید. خلیفه گفت: چند سال است که این جا نمی‌آیی، چطور شده است؟

گفت: بلی مدتی روزگار بر ما سخت گرفته بود، تهیدست شده بودم.

گفت: می‌خواستی سوار بشوی بیایی به من بگویی تا جبران کنم.

گفت: حقیقتش این است پولی که کرایه بدهم نداشتم.

خلیفه پرسید: پس چطور حالا آمدی؟

گفت: فرجی شد برای من و آن این است که شبی در تاریکی یک نفر

سر و صورت بسته چهار هزار به من داد و رفت، هرچه پرسیدم اسمش

چیست، نگفت، فقط گفت: انا جابر اثرات الکرام.

خلیفه گفت: ای کاش! من او را می‌شناختم [و] این کرم، فتوت

و اخلاص را تقدیر می‌کردم. موقعی که خزیمه خدا حافظی کرد، خلیفه

اموی خواست گرفتاریهای او را جبران کند، گفت: می‌خواهم حکومت

جزیره را به تو بدهم. خزیمه پذیرفت. حکومت جزیره را که عکرمه

بیچاره حاکمش بود، عزل شد و خزیمه حاکم شد.

خلیفه گفت: حالا که رفتی، عکرمه را معزول کن و حسابش را با بیت‌المال به دقت تصفیه کن، اگر دیدی خیانتی کرده دست بسته او را به شام فرست.

خزیمه حکم حکومتی جزیره را گرفت و حرکت کرد و طبق مرسوم حاکم جدید، قبل از آمدنش به محل حکومت، قاصدی قبلاً به اهالی خبر می‌داد با آمدن قاصد، عکرمه خبر شد، با عده‌ای باکمال احترام به استقبال آمد و خزیمه را به محل حکومت برد و سر جایش نشاند. یک کلمه به او نگفت من کی هستم. این را می‌خواهم بگویم: بعضی هستند اگر هزار تومان به کسی دادند، تا آخر عمر یاد آوری اش می‌کنند. خدمتی که به کسی کردند، با منت گذاشتن، من چنین کردم، من با تو چنان کردم، من بزرگت کردم، من فلان کردم، خلاصه با اذیت کردن اجر خودشان را باطل می‌کنند:

﴿... لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى...﴾ (۱)

پس از آن که خزیمه استقرار پیدا کرد و به منصب حکومت نشست، گفت: عکرمه را بیاورید. حاکم معزول را آوردند، گفت: صورت حساب پس بده در صورت حساب چند هزار دینار کسر بود که از آن جمله آن چهار هزار دیناری که آن شب به خود این بی‌مروت داده بوده بالأخره کسر آورد.

خزیمه گفت: عکرمه باید جبران کنی.

گفت: والله! خدا می داند من نخورده‌ام، نه جایی ذخیره کرده‌ام.

گفت: او را به زندان بیندازند! بیچاره عکرمه حاکم معزول و همان کسی که چهار هزار دینار به خود این حاکم فعلی داده بود، به زندان انداخت. به زندان رفت و یک کلمه نگفت من همانم که آن شب چهار هزار دینار برای تو آوردم، تو حالا این جور تلافی می کنی؟ نگفت [چون] اگر برای خدا بوده دیگر نمی شود به دیگری بگویند، دیگر منت نمی گذارد. زندان فایده نکرد؛ زیرا پولی نداشت که بدهد.

خزیمه گفت: او را شکنجه کنید. حاکم معزول را زیر شکنجه انداختند. این جا دیگر زن عکرمه طاقت نیاورد، پیغامی برای خزیمه حاکم جدید فرستاد گفت: آیا جبران و تلافی جابر اثرات الکرام این است؟ همین یک کلمه پیغام را برایش داد تا خزیمه شنید، فوراً فرستاد از زندان او را آوردند بلکه می نویسند خودش رفت افتاد روی دست و پایش و عذرخواهی کرد. پایش را دراز کرد و گفت: زنجیر پایت را به پای من ببند. نپذیرفت، گفت: تو سوار بشو من پیاده.

گفت: ابداً من کاری نکرده‌ام.

خزیمه گفت: مگر نه این است که تو آن شب مرا نجات دادی؟

گفت: برای تو که نبود. بالأخره او را با کمال عزت و احترام نزد خلیفه

اموی آورد و گفت: این همان جوانمرد است؛ حاکم معزول قبلی است.

نوشته‌اند: خلیفهٔ اموی هم مال زیادی به او داد و خواست او را سرپستش برگرداند، نپذیرفت و گفت: جزیره را نمی‌خواهم، آن را برای همین خزیمه بگذارید، محلّ دیگری را به او داد و با کمال عزّت و احترام رفت.<sup>(۱)</sup>

محلّ شاهد من اخلاص است؛ زیر شکنجه می‌رود، زندان می‌رود، [اما] احسانی که به طرف کرده نمی‌گویید، منتّ نمی‌گذارید، این قدر آدمی صابر باشد که عمل خالصش را غیر خدا کسی نداند، کاری را که برای خدا کرده است، آشکار نکند، سر طرف منتّ نگذارد، اذیت نکند، تلافی نخواهد کرد، توقع تلافی داشتن از دیگری بی‌صبری است، صبر؛ یعنی توقع تلافی نداشته باش که مبادا نفس تو آن خیر را خرابش کند، بگذارید در حساب خدا فقط او بداند و بس.

### ما بهترین شریک‌هاییم

یک نفر را می‌آورند در قیامت که اعمال خیر زیاد داشته لکن این اعمال، هم برای خدا بوده هم خلق؛ هم نمایش نفس بوده هم رضای خدا. ندا می‌رسد ما خوب شریکی هستیم. هر چیزی که شریکی است، نمی‌خواهیم، از شریک مزدت را بگیر. اگر عمل خالصی به درگاه ما داری، آن را بیاور. فردا عمل صالح می‌خواهند. ندانم در عمرمان عمل خالص از ما سر زده که شریک نداشته باشد، نفس ما در کار نبوده باشد.

هوا و هوس و نمایش نبوده هر چه را که حساب می‌کنم، آن عملی که بشود به آن اطمینان پیدا کرد که در این عمل، هیچ نظری نبوده نه ابتدا نه استدامه، از خود سراغ نداریم. گاهی هم می‌شود اولش خوب است، بعد خرابش می‌کند؛ اولش غیر از خدا کسی نبوده ولی بعدش سمعه می‌کند، به دیگران می‌گوید، تظاهر می‌کند، کار خراب می‌شود، بگذریم. اگر شبی، سحری، در جای خلوتی دلت سوخت، از گناهانت اشکت ریخت، خیلی کار می‌کند؛ چون واقعاً می‌شود گفت: خیلی قریب به اخلاص است.

فرمود:

«در میزان عمل، هیچ چیز سنگین‌تر از قطره اشک چشم که از خوف

خدا ریخته گردد نیست».

قطره اشک شور، وزنی ندارد، ولی وقتی خالص شد، تنها برای

خدا باشد، خیلی اثر دارد، خیلی کار از آن می‌آید، دریاها آتش

را خاموش می‌کند.

### عمل خالص گریه بر حسین علیه السلام

همچنین عمل خالص اگر ان شاء الله پیدا می‌شود، در عزای

حسین علیه السلام و گریه بر حسین علیه السلام است. این گریه که دیگر تظاهری ندارد.

گریه وقتی از روی محبت و علاقه باشد، در حساب حسین علیه السلام است. امید

است پروردگار کریم از این راهها لطفی بفرماید و گرنه عمل خالص که



قابل این درگاه باشد، از خودم سراغ ندارم. من و تو که سهل باشد، بزرگان ناله می‌کنند. زین العابدین علیه السلام عرض می‌کند:

«أللّزاد أبکی أم لبعده مسافتی؟» (۱)

«آیا گریه کنم بر کمی توشه سفر آخرت، یا گریه کنم بر طولانی بودن سفرم؟».

می‌گوید:

«خدایا! دستم خالی است، عملی از خود سراغ ندارم»، ماچه بگوئیم. جایی که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد

راه همان است که خود امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

«واعلم أنّه لن ینجیه إلاّ التضرّع الیک بین یدیک» (۲)

«راه ما منحصر است به این که از در زاری و شکستگی در آییم».

بعد از ظهر روز ماه رمضان، زاری روزه‌داران خیلی کار می‌کند. رحمت خدا را به تلاطم می‌آورد.

ان کان فضلك لا یرجوه ذو فرط فمن یجود علی العاصین بالکرم (۳)

«اگر احسان تو، فضل تو برای خوبان، صاحبان اخلاص، صابرین بر اخلاص است، پس من بدبخت و امثال من چکار بکنیم؟ رو به کی بیاوریم؟ مآ که از خودمان اخلاصی سراغ نداریم، پس فضل و کرمات اگر

۱ - بحار الأنوار: ۹۹ / ۱۹۸ / ح ۱۵.

۲ - صحیفه سجّادیه: دعای ۴۸ / ۲۸۳ (با اندکی تفاوت).

۳ - بحار الأنوار: ۴۶ / ۸۰ (با اندکی تفاوت).

برای آنها باشد، گنهکاران و روسپاهان چکار بکنند؟».

آقا با مسلم بن عوسجه آمد بالای سر حبیب در حالی که در کار جان دادن است.

مسلم گفت: «حبیب! اگر چه من هم به همین زودی به تو می‌رسم، ولی اگر ماندنی بودم، به تو می‌گفتم، وصیتی کن، حالا وصیتی هم داری؟».

گفت: «بلی». وصیتش چیست؟ به قربان محبت. حب این است، نه زن، نه بچه، نه زندگی، نه سامان. حبیب زخم خورده افتاده، نگفت: آیم بده، نگفت: زخمم را ببند، نگفت: از میدان بیرونم ببر که زیر دست و پای اسبها لگدمال نشوم، نگفت: خانه، تنها گفتم: «دست از حسین بر ندار».

جز مهر حسین هر آنچه باشد به دلم خون ساز و ز راه دیده‌ام بیرون کن آئی حبیب عزیز که سفارش حسین علیه السلام را به مسلم کردی! در وقتی که حسین علیه السلام صحیح و سالم است، جای خالی بود وقتی که بینی آقا در گودال قتلگاه افتاده مثل نگین انگشتر، لشکر او را احاطه کرده است؛ یک عده با شمشیرها، عده‌ای با نیزه‌ها، آه! آه! بدن آقا را قطعه قطعه کردند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فصل ششم:

### نتیجه و نشانهٔ اخلاص

حدیثی در کتاب منیة المرید شهید ثانی، از حضرت مسیح علیه السلام نقل  
نموده می‌فرماید:

«دانش در آسمان نیست که بر شما فرود آید و در جوف زمین نیست  
که بر شما بیرون بیاید بلکه علم در خود شماست (چشمه‌ای است که در  
قلب آدم است لکن باید حجاب و مانع را از روی آن برداشت؛ اگر  
چشمهٔ آبی باشد، ولی خاک و خاشاک روی آن را گرفته است، تخته  
سنگ روی آن است، باید این مانعها برداشته شود تا چشمه جاری شود)  
لذا می‌فرماید: مؤدّب به آداب روحانیت بشوید تا علم را دریابید؛ یعنی تا  
راه و روش غیر روحانی و افراد مادی را دنبال می‌کنید، از علمی که راجع  
به عالم معنی و حقیقت و روحانیت است، چیزی نیست، مانع را بردارید

و مؤدّب به آداب اهل معنی شوید، آنگاه علم را در می‌یابید». (۱)

روایت دیگری از رسول خدا ﷺ است می‌فرماید:

«هرکس چهل روز بنده خالص خدا گردید، از قلب او چشمه‌های

حکمت جاری می‌شود و به زبانش می‌آید». (۲)

ممکن است شخصی، روایت و تفسیر و مطالب را بخواند و در حافظه نگه‌دارد و سپس مانند ضبط صوت پس دهد این، آن علمی که از قلب جوشیده نیست بلکه همان تعبیری که شد، فعل ضبط صوت است، ارزشی ندارد. اینها اصطلاحات دانستن است، علم حقیقی همان است که از دل انسانی بجوشد، فهمیده و به آن متحقّق گردد. متأثر به آثارش باشد. اگر کسی خدا را به علم شناخته باشد، خلاف رضای خدا را مرتکب نمی‌شود و اگر شد، معلوم می‌شود خدا را به علم شناخته است.

در ضمن دعای ابی حمزه می‌خوانید:

«خدایا! این گناهی که از من سر زد، از روی قلدری و کوچک گرفتن

عذابت از من سر نزده است، ولی لغزشی بوده که پیش آمده».

نشانه‌اش هم این است که زود پشیمان می‌شود و استغفار می‌کند.

اگر کسی خدا را حاضر و ناظر دید، خلوت و جلوت برایش یکسان

است. ممکن نیست در محضر پروردگارش خلاف امر او را مرتکب

۱ - ليس العلم في السماء فتنزّل اليكم إلا في الأرضين فتخرج اليكم ولكنّه

مجبول في نفوسكم، تأدّبوا بأداب الروحانيين تجدوه.

۲ - من أخلص لله أربعين صباحاً جرى ينباع الحكمة من قلبه إلى لسانه

(الوافي: ۱ / ۱۰ - بانديکی تفاوت).

شود، البتّه علم نیز مراتب دارد.

مجاهده بانفس لازم است تا «من» از بین برود، حجاب بزرگ برطرف شود. تا «من» و «منیت» درکار است، نمی شود خدا باشد. مبادا مثل شیطان شود که گفت «من» وهستی استقلالی برای خودش دید، رانده شده همیشه گریزد. «اخلاص» برای خدا چیست؟ «توحید» باید به اخلاص برسد. کمال توحید، به اخلاص است. آدمی در معارف نباید وقفه داشته باشد بلکه باید دائماً متحرک باشد. در توحید هم حرکتش باید تا رسیدن به اخلاص ادامه یابد. جان دین، اخلاص است که در قرآن مجید جاهای متعدّد از آن یاد می فرماید و دستور داده نشدند مگر این که خدای را پرستند در حالی که اخلاص کنندگان دین برای او باشند.

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ...﴾ (۱)

بالاترین مقامات انسان این است که برای خدا دینش را خالص کند. اخلاص نسبت به حق این است که خدا را خالص ببیند، از غیر، از نقص، از حسد، از دروغ منزّه بداند. ذات بی زوالش را از این که مثلی داشته باشد، منزّه بداند. صفاتش را از این که نقصی داشته باشد تا برسد به جایی که زاید بر ذات نداند که اگر دانست، در این صورت شرک می شود و مضر چنانچه گذشت.

«تسبیح» و «تحمید» معمولاً با هم ذکر شده است:

﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ...﴾ (۲)

و «سبحان الله وبحمده».

حمد و تسبیح، ملازمین هستند. موحد باید همان طور که اثبات حمد و کمال برای خدا می‌کند، او را از هر نقصی منزّه بداند؛ از آن جمله بداند کمال زاید بر ذات نیست و گرنه ترکیب و احتیاج لازم می‌آید، عروض و جزء داشتن لازم می‌آید. صفات خدا را مانند مخلوقی نداند. خدا را خالص بداند از هر نقصی و عجز و عیب و حدی و شریکی و همچنین منزّه بداند از این که مخلوق بتواند به ذات یا صفاتش احاطه پیدا کند که کمال آدمی این است که عجز خودش را در معرفت حق، آن طوری که سزاوار است درک کند که خداوند، اعلی از احاطه مخلوق است.

اما «اخلاص» راجع به خود مخلوق؛ یعنی خود شخص نیز باید در عبودیت خالص گردد، از این که به غیر خدا تعلق پیدا کند، همان طور که به حسب اعتقادش هیچ مؤثری جز خدا نیست، دلش نیز نباید برای هیچ آفریده‌ای علقه و ایمان و خضوع و محبت استقلالی داشته باشد. کمال اخلاص در بنده آن است که در بندگی خدا خالص شود. تعلق و تذلل و خشوع برای غیر خدا نداشته باشد. و قرآن مجید هم امر فرموده که موحد باید مخلص باشد در بندگی اش که عرض شد تکیه اش فقط خدا باشد و هر چه دوست دارد، به اعتبار خدا دوست دارد.

نمی‌گویند: آدمی، اولاد یا مال را دوست ندارد بلکه به اعتبار عطای خدا و آفریده خدا دوست ندارد حتی اعضا و جوارحش را نیز از نظر این که نسبت به خدا دارد، دوست ندارد بلکه تمام اجزای عالم وجود را دوست بدارد،

امانه بالاستقلال بلکه به اعتبار این که پدیده اویند. به گفته سعدی شیرازی:  
به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

غرض، خلوص بنده در بندگی اوست که قبلاً در «حام حول ربّه»

ضمن روایت از حضرت صادق علیه السلام عرض شد که همه دلش را خدایش  
فرا گرفته است.

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

در دلش علاقه به غیر خدا نباشد. غیر او را مؤثر نبیند. تدبیر امور

جزئی و کلی را از او بداند. حل هر مشکلی را آورنده و برنده و تربیت

کننده و جان دهنده و گیرنده و همه شئون را از او بداند. عبد مخلص به

تمام معنی شده است. این است که به کمال توحید رسیده است.

### پاک شده خدا را پاک می بیند

اخلاص در این دو مرتبه؛ یعنی اخلاص نسبت به حق که تنزیه اوست

و اخلاص خود شخص که خلوص در تمام شئون بندگی است، متلازمین

هستند، لاینفک اند. اخلاص در هر یک، اخلاص در دیگری است. هر چند

ظاهر جمله: «و کمال توحیده الاخلاص له» ظاهر کلمه «له» اخلاص خود

شخص است. و برخی نیز همین معنی را تصریح کرده اند لکن محتمل

است هر دو معنی باشد که چون خدا را در اعتقاد، خالص می کند، خودش

خالص شده است؛ زیرا محال است کسی که خودش خالص نشده باشد، بتواند خدا را خالص بداند. کسی که هنوز دلش به غیره تعلق دارد و در حقیقت او را می‌پرستد، دلی که به چیزی آویخته شد به طور استقلال به مرتبه‌ای از شرک مبتلا شده است که در دلش غیر خدا جا دارد، هنوز خدا را به آفریدگاری مطلق و از آن جمله آفریدگار همان چیزی که به او دلبسته است، نشناخته است، نفهمیده که هر چه کمال است از اوست. کمال را در آن محبوب دیده که به آن دلبسته و پایند او شده است، پس خالص نشده است و خدا را خالص ندیده است. یا کسی که پنداشته فلان کس کارش را درست می‌کند و نظر استقلالی به آن شخص پیدا کرده، خدا را کنار گذاشته در قدرت و تدبیر امرش به همین اندازه خالص نشده و خدا را خالص ندیده است.

### نتیجه اخلاص، لقاء الله است

در آخر سوره کهف می‌فرماید:

«هر کس امید دیدار (رحمت) پروردگارش را دارد، پس باید عمل نیک (خالص) انجام دهد و در بندگی پروردگارش هیچ کس را شریک نگرداند.» (۱)

بعضی فرموده‌اند: این آیه خیلی سبب امید است به این که انسانی مأیوس نباشد، بداند راه به خدا دارد، به لقاء الله می‌رسد ولی راهش

---

۱. «... فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» کهف: ۱۱۰.



اخلاص است، اگر توانست خودش را خالص کند، به لقاء الله می‌رسد؛ چون وقتی خودش را خالص کرد، حتماً خدا را خالص می‌داند. دیگر خودیت کنار می‌رود. هر وقت «خود» رها شد، دائماً در حضور حق است. دائماً در لقاست، البته منزّه است از این‌که لقای صوری، یا جسمی باشد.

در توحید صدوق است که:

«ذعلب از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: هل رأيت ربك؟؛ آیا پروردگارت را دیده‌ای؟ حضرت فرمود: لم أعبد رباً لم أره؛ پروردگاری را که ندیده باشم، نمی‌پرستم، آن وقت فرمود: لا تراه العيون بالأبصار ولكن تراه القلوب بحقایق الإیمان؛<sup>(۱)</sup> این چشمهای ظاهری او را نمی‌بیند لکن دلها به حقیقتهای ایمان، او را می‌بیند».

### دیدار با دل هنگام اخلاص

چشم، حسّ خطا دارد، هر چه که دید نمی‌تواند بگوید درست است. گاهی موهومات را حقیقت می‌پندارد. آتشگردان را که به سرعت حرکت می‌دهند، دایره‌ای مشاهده می‌کند. در اثر سرعت، در حسّ مشترک، دایره نمایش داده می‌شود که حقیقت ندارد. موارد خطای باصره زیاد است و در جاهای خودش تذکر داده شده است. چشم حسّ که نمی‌تواند خدا را ببیند با این وضعی که دارد، جسم کثیف را می‌بیند و خداوند جسم ساز است و منزّه از جسمیت است بلکه «تراه القلوب؛ دلهاست که خدا را

۱ - التوحید / صدوق: ۳۰۵ (با اندکی تفاوت).

می‌بیند». خوب این دیدار قلب کی تحقق پیدا می‌کند؟ وقتی که دیگر خودش را نبیند. آدمی تا خالص نشود، از خوددیت خود، یا از هر مخلوقی جدا نشود، نمی‌تواند خدا را ببیند؛ چه خودش و چه دیگری، اما اگر خالص شد، نخستین مرتبه شهود است که مراتب دارد، به مرتبه‌ای می‌رسد که دائم در لقای ربّ است. پس خلوص در عبودیت همراه خلوص در ربوبیت است، تا خود رها نشود، خدا را به چشم دل نمی‌بیند، پس باید معنی اخلاص خود را بفهمد.

### نشانه اخلاص، پرهیز از هر گناه است

حدیث شریفی از اصول کافی عرض می‌کنم؛ می‌فرماید:

«کسی که گواهی دهد به این که جز خدای یکتاخدایی نیست در حالی که خالص و مخلص باشد، بهشت برایش واجب می‌گردد و اخلاصش به این است که توحید، او را از آنچه خدا حرام فرموده است، باز دارد.»<sup>(۱)</sup>

تعبیری که در روایت است: «من شهد» است، نمی‌فرماید: «من قال» کسی که بگوید: «لا إله إلا الله» بلکه کسی که گواهی دهد، «شهادت» از «شهد» است، به مرتبه دیدن رسیده است. در کلمه «شهد» باید دقت شود. کسی که به علم و شهد در توحید رسیده است، با اخلاص است، هم خدا را از هر کمی و کاستی خالص دانسته و هم خودش خالص در بندگی

---

۱ - من شهد ان لا إله إلا الله خالصاً مخلصاً وجبت له الجنة واخلاصه ان تجزئه لا إله إلا الله عمّا حرم الله (مجمع الزوائد: ۱ / ۱۸ - با اندکی تفاوت).

گردیده است. «خالصاً» مخلصاً این است که: بهشت بر او واجب می شود. آنگاه حضرت برای این که مطلب، خوب روشن شود می فرماید: «نشانهٔ اخلاص این است که: توحید او را از هر گناهی باز می دارد، حضور حق را درک می کند، چگونه گناه می کند؟».

### مرتبه‌ای از عصمت برای مخلصین

وقتی توحید او را بهشتی می کند که به مرتبهٔ شهود برسد. خالص و مخلص بشود. هم خودش به مرتبهٔ اخلاص در بندگی برسد و هم خدا را خالص از هر نا بایستی بداند. در نتیجه محفوظ از هر گناهی می ماند. البته مقام اعلیٰ مربوط به معصومین است. برای دیگران مرتبه‌ای از عصمت ممکن است پیدا شود. اگر وقتی هم خطایی از آنان سر بزنند «لمم»<sup>(۱)</sup> و به طور تصادفی است. در معصوم لمم هم نیست؛ نه کبیره و نه صغیره و نه حتی خیال گناه نیز راه ندارد، اما در غیر معصوم، خیال گناه ممکن است به طور تصادفی که البته فوراً با توبه و بازگشت به سوی حق، آن را اصلاح می نماید. کسی که به مرتبهٔ اخلاص رسیده باشد، کارش به جایی می رسد که از مکروهات نیز خودداری می نماید. از این بالاتر، به حدی می رسد که از مباحاتی که خلاف ادب به نظر بیاید، پرهیز می کند. نسبت به مقدّس اردیلبی و غیرایشان نیز رسیده است که مدّتها پاها را دراز نمی کرد و چه در

۱ - گناه صغیره، گناه خرد و ... ومنه ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْأَثْمِ  
وَأَلْفَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ﴾ نجم: ۳۲ (لغتنامهٔ دهخدا).

مجلس، یا تنها در خانه، یا بیرون؛ چون در محضر پروردگار عالم است.

در لثالی الأخبار می نویسد:

«تنها هنگام مرگ پاهایش را خودش رو به قبله کرد و عرض کرد: پروردگارا! من مدتها بی ادبی نکردم، اما چون حالا امر خودت هست، پایم را دراز می‌کنم.»<sup>(۱)</sup>

این نتیجه معرفت شخص است.

در حالات شیخ مرتضی انصاری نوشته‌اند:

«حالت احتضارش پای او را رو به قبله نمودند و چون شیخ مبتلا به اسهال بود، پای خود را از قبله بر می‌گرداند، حاضرین تعجب می‌کنند، شیخ می‌فرماید: شما به تکلیف خود عمل کنید، من هم به تکلیف خود عمل می‌کنم.»

چون در حال خروج مدفوع، رو به قبله حرام است.

### اخلاص، شرط قبولی عمل

در باب عمل می‌بینیم عباداتی انجام داده‌ایم، ولی آیا شرایط قبول را دارا بوده است؟ به این نماز و روزه‌هایم چگونه می‌توانم اطمینان پیدا نمایم؟ از کجا که خالص بوده و موانع قبولی را نداشته باشد؟ نخواستم مأیوس شوم، ندای رحمت: «... لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ...»<sup>(۲)</sup> از رحمت خدا نومید نشوید، مرا بیدار کرد. به خود گفتم: هرچند از ایمان

و مقامات مؤمنین در خودت نمی‌بینی، ولی امت محمد ﷺ و شیعه علی ﷺ و دوست اهل بیت ﷺ که هستی.

### نشانه‌های شیعه علی ﷺ را در خود نمی‌بینم

ولی متوجه شدم شیعیان علی ﷺ را صفاتی است که من در خودم نمی‌بینم. نشنیده‌اید، جماعتی نزد علی ﷺ آمدند، فرمود:

«شما کیستید؟ گفتند: شیعیان شما هستیم. فرمود: من که آثار شیعه را در سیمای شما نمی‌بینم. پرسیدند: [آثار] شیعیان شما چیست؟ فرمود: از بیداری شب، صورت‌هایشان زرد و چشمانشان از زیادتی گریه نمناک و پشتهایشان از ایستادن به درگاه خداوند، خمیده شده است.»<sup>(۱)</sup>

شیعیان علی ﷺ شب زنده‌دار و روزها روزه‌اند. بهترین معرّف شیعیان علی ﷺ خطبهٔ همام نهج البلاغه می‌باشد، چگونه می‌توانم دلم را خوش کنم که شیعه علی ﷺ هستم؟

---

۱ - صفر الوجوه من السنهر، عمش العيون من البكاء، حذب الظهور من القيام ... عليهم غبرة الخاشعين (بحار الأنوار: ۷۷ / ۴۰۳).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فصل هفتم:

### نفاق و اخلاص

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾. (۱)

به حکم عقل، واجب فوری است که شخص منافق، از نفاق خود توبه کند و چون نفاق از بی ایمانی، یا ضعف ایمان است، پس باید از کفر و شک خود، پشیمان شده در صدد تحصیل ایمان و توحید - به تفصیلی که ذکر شد - کوشش نماید و به زینت «صدق» و «اخلاص» خود را آراسته کرده ظاهر و باطن خود را یکی سازد.

ظاهر و باطن اگر باشد یکی نیست کس را در نجات او شکی تا از مقامات و درجات صادقین بهره مند گردد، چنانچه در قرآن

مجید پس از ذکر عذابهای منافقین می‌فرماید:

«... مگر کسانی که توبه کنند و خودشان را اصلاح نمایند و به خدا بچسبند و دینشان را برای خدا اصلاح و خالص نمایند، اینان همراه مؤمنین اند و خداوند به زودی به مؤمنین پاداش بزرگی می‌دهد».

در این آیه برای «توبه از نفاق»، اوصاف متعدّد و دشواری ذکر فرموده که ریشه‌های نفاق جز به این اوصاف نمی‌شود، بدین قرار:

**اول:** توبه؛ یعنی رجوع از کفر و شرک، به ایمان به خدا و یگانه پرستی.

**دوم:** اصلاح؛ یعنی توبه تنها کافی نیست، مگر در صورتی که خود و اعمالشان را که به فساد گراییده‌اند، اصلاح نمایند.

**سوم:** اعتصام به حق؛ یعنی اصلاح هم سودی ندارد، مگر این که به خدا اعتصام جویند؛ یعنی از کتاب خدا و سنت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیروی کنند؛ زیرا راهی به سوی خدا نیست مگر راهی که خودش معین فرموده است.

**چهارم:** اخلاص؛ یعنی اعتصام به خدا در صورتی نافع است که دینشان را برای خدا خالص کنند؛ زیرا شرک، ظلمی نابخشودنی است و تا این چهار مرتبه را که در آیه شریفه بیان شده به خوبی انجام ندهد، از بیماری «نفاق» شفا نیافته است.

بنابراین، تا اهل اخلاص نشود، از بیماری نفاق رها نشده و شفا نیافته است و برای مخلص شدن باید جز نماز جماعت و پرداخت زکات واجب و حج که دستور رسیده آنها را آشکار انجام دهند، سایر عبادات [را]

مدتی پنهان از خلق انجام دهد، خصوصاً انفاقهای مالی را طوری انجام بدهد که جز خدا کسی نفهمد، تا به تدریج اقتضای ریاکاری و نمایش به خلق، از دلش بیرون رود، تا به جایی برسد که مدح و ذمّ خلق در نظرش مساوی باشد و هیچ کدام در او اثری نگذارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«از گنجهای بهشت، پنهان داشتن عمل و شکیبایی بر نامالیمات و پوشیده داشتن مصیبتهاست» (۱)

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله است:

«هر عبادتی که پنهان تر انجام داده شود، از عبادت آشکار اجرش بیشتر بلکه پاداشش به هفتاد مرتبه افزون است» (۲)

«و کسی که صدقه را چنان پنهان می دهد که دست چپ او نمی داند که دست راست او چه داده است؛ یعنی در نهایت پنهانی صدقه می دهد، از کسانی شمرده که در پناه عرش خداوندند در روزی که جز پناه او پناهی نیست» (۳)

۱ - من كنوز الجنة إخفاء العمل والصبر على الرزاقا و كتمان المصائب (بحار الأنوار: ۷۰ / ۲۵۱).

۲ - أعظم العبادة اجراً أخفاها، إن فضل عمل السر على عمل الجهر، سبعون ضعفاً (سفينة البحار: ۱ / ۴۰۴).

۳ - قال رسول الله صلی الله علیه و آله: سبعة يظلهم الله تعالى في ظل عرشه يوم لا ظل إلا ظله: إمام عادل وشاب نشأ في عبادة الله ... ورجل تصدق بصدقة فأخفاها حتى لا تعلم شماله ما تصدق بيمينه (سفينة البحار: ۱ / ۵۹۵).



«و بنده به حقیقت اخلاص نمی‌رسد تا این‌که دوست ندارد ستایش شود بر کاری که برای خدا کرده است»<sup>(۱)</sup>.

و به ابی ذر فرمود:

«ای اباذر! دانا نمی‌شود مرد تمام دانایی را تا هنگامی که مردمان را به مانند شتران ببیند؛ یعنی هنگام عبادت، بشر و شتر برایش یکسان باشد؛ چنان‌که هنگام عبادتش اگر شتری نزدش باشد، هیچ تأثیری در او ندارد و حال او را دگرگون نمی‌کند، همچنین اگر بشری نزدش باشد و او را ببیند، اثری در او نگذارد و بود و نبود او مساوی باشد، پس به خود بر می‌گردد و نفس خود را در نهایت پستی در برابر خدا می‌بیند»<sup>(۲)</sup>.

پس اگر حالش طوری است که به واسطه دیدن مردمان، کوشش او بیشتر و عملش را نیکتر انجام می‌دهد، معلوم می‌شود هنوز جاهل و گرفتار شرک و ریاست و خدای را به ربوبیت و قهریت و دیگران را به عبودیت و مقهوریت نشناخته است.

از این بیان به خوبی دانسته می‌شود که مراد از این‌که مردمان را به مانند شتران ببیند، این است که: چنانچه هیچ از حضور و دیدن شتر

۱ - ما بلغ عبد حقيقة الإخلاص حتى لا يحب أن يحمد على شيء من عمل الله (عدة الداعي: ۲۰۳).

۲ - لا يفتقر الرجل كل الفقه حتى يرى الناس أمثال الأباعر فلا يحفل بوجودهم ولا يغيره ذلك كما لا يغيره وجود بعير عنده ثم يرجع هو إلى نفسه فيكون أعظم حاقر لها (سفينة البحار: ۱ / ۵۰۰).

عبادتش را ملاحظه ندارد، همچنین از دیدن بشری، او را ملاحظه نداشته باشد، نه این که بر مردمان تکبر کند و خود را انسان و دیگران را شتر پندارد و لذا در آخر حدیث می فرماید:

«پس به خود بر می گردد و خود را پست تر می یابد».

و حضرت سجاد علیه السلام نیز در مناجات، خود را کوچکترین کوچکها و پست ترین پستها و مانند ذره یا کمتر از آن می نامد. (۱)

### فضیلت اخلاص و پستی ریا

از روایات کثیره این طور استفاده می شود، ریاکار علاوه بر زیان اخروی و محرومیت از اجر و ثواب الهی و سوختن به آتش، در دنیا هم به مقصود نخواهد رسید؛ یعنی منزلت و آبرویی در نزد مخلوقی که مورد نظرش بوده پیدا نخواهد کرد بلکه بیشتر اوقات رسوا و مفتضح خواهد گردید. (۲)

و بالعکس، شخص مخلص علاوه بر اجرهای آخرتی، در دنیا هم نزد خلق محترم خواهد بود؛ چنانچه حضرت صادق علیه السلام در ضمن تفسیر آیه: ﴿... فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ...﴾ می فرماید:

«شخصی کار نیکی می کند که در آن رضای خدا را نخواستسته بلکه

۱ - وانا بعد أقلّ الأقلین واذلّ الأذلّین ومثل الذّرة أو دونها (صحیفه سجّادیه / دعای ۴۷ / ۲۶۲).

۲ - ﴿... خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾ حج: ۱۱.

منظورش مدح و ثنای خلق است و میل دارد که مردم عملش را بشنوند، این کسی است که در عبادت پروردگارش شریک قرار داده. سپس فرمود: نیست بنده‌ای که عمل خیر خود را پنهان بدارد؛ (یعنی عمل خود را فقط برای خدا انجام دهد) تا این که بالأخره خدا آن را آشکار می‌فرماید و نیست بنده‌ای که شرّ خود را پنهان نماید، به این که خدا آن را آشکار می‌فرماید و نیست بنده‌ای که شرّ خود را پنهان نماید به این که در باطن و قصدش مدح خلق باشد، مگر عاقبت خدای تعالی شرّش را ظاهر می‌فرماید». (۱)

### عمل خالص جلوه‌گر می‌شود

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید:

«هر کس نیتش فقط رضای پروردگارش در عمل کمی که بجا می‌آورد باشد، خداوند ظاهر می‌سازد و جلوه می‌دهد برای بندگانش بیش از آنچه را که انجام داده است و هر که قصدش از عمل زیادی که کرده از مشقّت بدنش و بیداری شبش، مدح خلق باشد، خدای تعالی کوچک می‌فرماید عملش را در نظر هر که بشنود». (۲)

---

۱ - قال: الرَّجُلُ يَعْمَلُ شَيْئاً مِنَ الثَّوَابِ لَا يَطْلُبُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ أَلَمَّا يَطْلُبُ تَرْكِيَةَ النَّاسِ وَيَسْتَهِي ان يَسْمَعُ بِهِ النَّاسُ فَهَذَا الَّذِي أَشْرَكَ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ ثُمَّ قَالَ: مَا مِنْ عَبْدٍ أَسْرَ خَيْراً فَذَهَبَ الْأَيَّامُ أَبَدًا حَتَّى يَظْهَرَ اللَّهُ لَهُ خَيْراً وَمَا مِنْ عَبْدٍ يَسْرُ شَرًّا فَذَهَبَ الْأَيَّامُ أَبَدًا حَتَّى يَظْهَرَ اللَّهُ لَهُ شَرًّا (اصول کافی: ۲ / ۲۹۴).

۲ - مَنْ أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِالْقَلِيلِ مِنْ عَمَلِهِ أَظْهَرَ اللَّهُ لَهُ أَكْثَرَ مِمَّا أَرَادَ ←

مروی است که:

«مرد ریاکاری از بنی اسرائیل بوده که اوّل همه به مسجد می آمده و آخر همه بیرون می رفته، همیشه مشغول ذکر و دعا یا نماز و روزها روزه بود، در این مدّت هرکس به او می رسید، می گفت: ای ریاکار! تا آن که متوجّه زیانکاری خود گردید که از آخرت محروم شده به قصد دنیویّه اش هم نرسیده، از گذشته ها پشیمان شد و سعی در اخلاص نمود و همان اعمال را برای خدا به جای آورد.» (۱)

---

→ ومن أراد الناس بالكثير من عمله في تعب من بدنه وسهر من ليله ابي الله عز وجل إلا ان يقلله في عين من سمعه (اصول کافی: ۲ / ۲۹۶).

۱ - عدّة الداعي: ۲۱۶.

[ بخش دوّم: ]

[ انفاق ]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضْعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾. (۱)

«مثل آنان که داراییهایشان را در راه خدا به درویشان و مستمندان می دهند مانند داستان دانه ای است که از آن هفت خوشه برآید که در هر خوشه صد دانه باشد (یک دانه هفتصد دانه شود) و خدا این مقدار را برای هر که خواهد، افزایش می دهد و خدا بسیار بخشنده و مهربان است».

مولا علی ابن ابی طالب علیه السلام در سخنان حکمت آمیز خویش

می فرماید:

﴿من يعط باليد القصيرة يعط باليد الطويلة﴾. (۲)

«کسی که به دست کوتاه ببخشد، به دست بلند، بخشش می یابد».

آن که از مال اندک خود در راه خداوند انفاق نماید، در برابر،

خداوند از نعمتهای بی کرانش به او عطا خواهد کرد.  
این سرمایه گذاری پر سود درگاه خداوند چند برابر شده و چون  
خوشه‌های گندم روئیده شده از دانه‌ای به صاحبش که همان انفاق کننده  
است، باز پس گردانده خواهد شد.  
خداوند دعوت می‌کند که انفاق کنید. همه چیز از آن خداست. همه  
نعمتها مال خداست و قرض دادن آن هم به خدا در راه خیر و صلاح  
مسلمین و بندگان خداوند، موجب خشنودی و رضایت خالق یکتاست که  
نعمتهایش تمام نشدنی و جاوید است.  
امیدوارم این خدمت ناچیز در پیشگاه خداوند، مورد قبول  
قرار گیرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فصل اول:

### خدایی که همه چیز از اوست

﴿ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ  
ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ﴾ \* وَمَالِكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ  
يَدْعُوكُمْ لِيُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾. (۱)

در سوره مبارکه حدید، بعد از این که شش آیه را راجع به قدرت و حکمت خدا را ذکر کرد، خودش را معرفی کرد: اول خدا، آخر خدا، ظاهر و باطن خدا، خالق آسمان و زمین خدا، آن کسی که روز و شب را در هم می‌کند، خدا، آن کسی که می‌میراند و زنده می‌کند، خدا، عالم خدا، حالا که چنین است ﴿ءَامِنُوا﴾؛ ایمان به خدا بیاورید؛ یعنی دل متوجه بشود به خدایی که همه چیز از اوست، ایمان به خدایی که همه

---

۱ - حدید: ۸ - ۷.



کارهایت از اوست، ایمان به خدایی که الآن اوصافش ذکر شد که از آن جمله است مالکیت مطلقه، خودت را بنده بدانی، زنده شدن و مردن و نفس کشیدن و اولاد و مال و تمام چیزها را از خدا بدانی.

ایمانها معمولاً سطحی است، مرتبه نازل «ایمان» است. آدمی باید در هر حدی است، یک قدم جلو تر برود. در آیات بعد، مراتب ایمان را ذکر می کند: ﴿ءَامِنُوا بِاللَّهِ﴾؛ ایمان به خدا بیاورید و ﴿وَرَسُولِهِ﴾؛ محمد ﷺ شناس شوید. محمد دوست شوید. ببینید او کی بوده؟ آن کسی است که خدای تعالی او را برگزید و اختیار کرد او را به وحی خود و او را معلم و هادی بشر قرار داد تا قیام قیامت.

محمد ﷺ کسی است که نه استاد دیده و نه مکتب رفته. محمد ﷺ کسی است که علوم اولین و آخرین از اوست، ﴿ءَامِنُوا بِرَسُولِهِ﴾ حرفش را بشنوید، بدانید قرآن از خداست.

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد (۱)

قرآن مجیدی که علوم اولین و آخرین در آن است، بر زبان پیغمبر امی نازل شده است، باید شما ایمان بیاورید؛ یعنی تا فرمان محمد صادر شد، از جان و دل بپذیرید.

از لوازم قطعی شناخت خداوند، خود را به بنده بودن، خدای را به

مولایی شناختن، سهولت انفاق است. وقتی که بشر فهمید خودش بنده و ملک خداست، همه چیزش هم از خداست، اگر بنا شود خودش را و همه چیزش را ملک خدا بداند، دیگر چرا انفاق کردن برایش سخت باشد؟ خودت می‌گویی مال دیگری است، انفاق کردن به مال دیگر به دستور خودش آیا سخت است؟

﴿... وَأَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ...﴾

«مستخلف» از «خلیفه» است: «انفاق کنید از آنچه که شما را خلیفه قرار داد».

این جا دو احتمال در «مستخلفین» داده شده است:

**اول** این‌که: مراد خلیفه از طرف ربّ العالمین باشد، من باب آیه شریفه: ﴿... إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...﴾،<sup>(۱)</sup> از همان اول، خدا آدم ابوالبشر را خلیفه قرار داد؛ یعنی کرهٔ خاک و هرچه در او پیدا شود، عاریه و به‌عنوان امانت از طرف خداست که آدم و اولادش در آن تصرف کنند. «خلافة عن الله» ملک از خداست. این معدنها، زراعتها، حاصلها و میوه‌ها مال خداست. آدم خلیفه است؛ یعنی از طرف خدا مأمور است در زمین تخم بریزد، آب بدهد، بقیّه‌اش با خداست؛ مثلاً زمینی را شخم کند، تخمی که خدا آفریده بریزد، آبی هم که خدا آفریده به آن برساند، همین مقدار خلافت و نیابت از طرف حق دارد؛ یعنی آقای مالک، زمینی

زراعتی، نه ملک تو است و نه ملک دیگری است، ملک خداست و هکذا هر چه که تصوّر کنید.

احتمال دوم: مستخلف او نسل پیش است؛ «مستخلف» از مورث؛ مثلاً خانه‌ای که تو در آن نشسته‌ای پیش از تو پدرت بوده پس شما خلیفه از طرف پدرت هستی، شما که مردید، سر جای شما هم اولادت، قومی سر جای قوم دیگر.

ای که بر روی زمینی همه وقت آن تو نیست

دیگران در رحم مادر و پشت پدرند

هر نسلی وارث نسل جلو می‌گردد. کره زمین و آنچه در زمین است، همه جای خودش است، همه‌اش عاریه، عده‌ای استفاده می‌کنند می‌میرند، عده‌ای دیگر می‌آیند و او، جمع و تفریق، بدبختی می‌آید، زحمت می‌کشد و روی هم می‌گذارد، می‌افتد و می‌میرد، زحمت کشیدنهایش تقسیم می‌شود، در بین وارثهایش پخش می‌گردد و هکذا وارث کل هم خداست.

غرضم درباره «مستخلفین» است، ﴿أَنْفِقُوا﴾؛ ای مسلمانها! خرج کنید از این مالی که شما جانشین دیگران هستید. این کنایه است؛ یعنی مال خودت نیست، چقدر مهم است، تذکر این نکته انفاق را آسان می‌کند، از بس آدمی انفاق کردن برایش سخت است می‌گویند:

«انما سمی المال مالا لانه تمیل الیه القلوب».

«مال را که مال گفته‌اند چون به دل چسبیده طبع آدمی است، هر جا

پول است، دل هم آن جاست».

یک نفر خدمت رسول خدا ﷺ آمد عرض کرد: «آقا! چطور است که ما از مرگ بدمان می‌آید در حالی که مرگ بلا شک برای آدمی بزرگترین سعادت است و بعدش هم رسیدن به سعادت‌هاست؟ مرگ به این خوبی، چرا از آن منزجریم؟».

پیغمبر ﷺ پاسخ دادند: «بگو بینیم ألك مال؛ مالی هم داری؟». گفت: «آقا! مال و پول فراوان دارم».

فرمود: «هرجا مالت است، دلت هم آن جاست».<sup>(۱)</sup>

شکّی نیست اگر مال تو در دنیا و در بانک‌هاست، غیر ممکن است که دل کنده شود و برود به عالم اعلی و اگر مالت را جلوتر فرستادی، دلت هم از دنیا کنده می‌شود و می‌رود به عالم اعلی در حساب خدا.

جوابی دیگر شیخ در کشکول از آقا نقل کرده:

«حضرت نسبت به کسی که می‌گفت: من از مرگ وحشت دارم، فرمود: حق داری وحشت داشته باشی، چرا؟ لأنکم عمرتم الدنيا؛ شما یک عمر است چسبیده‌اید این جا را آباد کنید نه آخرت، هیچ عاقلی نمی‌خواهد از آبادی، به خرابی برود، آن وقت این جا آباد و آن جا خراب».

قربان کسی که عکس شد؛ آخرتش رادرست کرد، آباد کرد، تمام میل

---

۱ - أتى النبي ﷺ رجل فقال: مالي لا أحبّ الموت؟ فقال له: ألك مال؟ قال: نعم، قال: قدّمته؟ قال: لا، قال: فمن ثمّ لا تحبّ الموت (بحار الأنوار: ۶ / ۱۲۷).

و علاقه‌اش آن جاست؛ یقیناً دلش می‌خواهد از این وحشت‌کده دنیا زودتر خلاص شود و برود به عالم اعلیٰ ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾. (۱)

خواهی نخواهی باید آدمی از این جابرود، چه بهتر که خودش به دست خودش مال را جلوتر بفرستد، طولی هم نمی‌کشد که به آن ملحق می‌شوی. یک نفر در شیراز در پنجاه سال قبل، از اعیانهای مشهور فارس بود. علاوه بر این که ملکهای زیادی داشته مثل این که گنجی هم پیدا کرده بود. مکرر می‌گفته: «من تا هفت پشتم که بخورند، دارم! تا هفت نسلم حساب کرده‌ام دارایی من تمام شدنی نیست!!» باور کنید پشت اولش خود بنده مشاهده کردم بیچاره فقیر شد، خانه و زندگی و وسایل رفت، سید هم بود، بنده ماهی شصت تومان برای خوراکش به او می‌دادم. این طور سرش آمده بود. همان کسی که پدرش ادعا داشت تا هفت پشت مال دارم، پشت اولی گدا شد.

### مادر جعفر برمکی در طلب پوست گوسفند

محمد بن حنان گفت:

«روز عید قربان در خانه ما یک زن محترمه‌ای آمد به دیدن مادرم. از مادرم پرسیدم: این خانم کیست؟ گفت: این مادر جعفر برمکی است. می‌گوید: تا فهمیدم مادر جعفر است، محترم است، سلام و احوالپرسی

کردم، بعد گفتم: بی بی شما سرد و گرم روزگار را زیاد چشیده‌اید، عبرتی برای ما بگوئید. گفت: چه بگوئیم؟ بهترین عبرتها حال خود من است؛ یک روز عید قربان شماره غلامان و کنیزان من چهارصد بود، آنگاه جعفر حکم کرد به عدد هر غلام و کنیزی، یک قربانی کنید، البته غلام و کنیز مادرش، مال خودش هم جداگانه بود و من در همان سال و همان روز از جعفر گله داشتم که تشریفات مرا کم کرده است. بالأخره این گذشت، امروز عید قربان است، بلند شدم آمده‌ام منزل شما بینم یک پوست گوسفند قربانی به دست می‌آید زیر پایم بیندازم یا نه؟ فهمیدم امروز که عید قربان است، قربانی می‌کنید، پوستش را بدهید به من».

این دنیا واقعاً عبرت است.

### قصیده مولودیّه

باز عرض کنم فضل بن یحیی برمکی رئیس الوزرای هارون بود. برامکه هرچه می‌خواستند، بر می‌داشتند. داد و دهششان عجیب بوده البته برای حفظ وزارتشان بوده نه برای خدا تا بالأخره خیانتشان بر هارون کشف شد و از بینشان برد. در آن اوقات طمطراقی، شبی پسری برایش متولد شد، فرستاد عقب شاعر وقت [واو] را آوردند، گفت: «پسری خدا به من داده مولودیّه‌ای می‌خواهم برایم بگوئی». سه تا شعر گفت:

«ویفرح بالمولود من آل برمکی...».

از بس فضل خوشش آمد یک صد هزار در هم به شاعر داد! یک قبالة ملک هم به نامش کرد! خلاصه همان شب آن شاعر را غنی و مالدار کرد. شاعر، اموال کذایی در تصرفش بود؛ از دارایی اش استفاده می کرد تا چند سال بعد، روزی حمّام رفته بود، کارگری کیسه اش می کشید، این آقای شاعر در حمّام، خوشش آمد که شعر بخواند، همان سه شعری که برای پسر برمکی گفته بود، شروع کرد به خواندن. یک وقت کیسه کش صیحه زد افتاد، بالأخره بعد از دقایق و لحظاتی به خود آمد، آنگاه از او پرسید: «چطور شد یک دفعه حالت بهم خورد؟».

گریه کرد گفت: «این شعرها برای چه کسی گفته شده؟».

گفت: «پسر فضل بن یحیی برمکی وقتی به دنیا آمده بود، خواندم».

گفت: «من بدبخت همان پسر هستم؛ همان بچه ای که آن شب برای ولادتش میلیونها می دهند و این شاعر را صاحب ملک می کنند برای سه بند شعر، من همان هستم که روزگار رسیده به جایی که باید کیسه کشی آن شاعر را کنم»، این است دنیا ایها العقلاء!

بنابراین، ای کسی که مال در دست هست! به این مال تکیه نکن. خیال نکن این رازق و خدای تو است، این کاشف الکروب است. بعضی از عوامها می گویند: «عبد از خدا پول حلال مشکلات است!» استغفرالله نه چنین است، اگر خدا نخواهد میلیونها باشد، حلال هیچ مشکلی نخواهد شد و ضمناً هم بدان به خرج کردن تمام نمی شود و اگر خدا خواست تمام

بشود، به امساک نمی ماند.

امام حسین علیه السلام فرمود:

«انفاق، مال را تمام نمی گرداند و امساک مال هم آن را نگه نمی دارد»<sup>(۱)</sup>.

هرکدام اهل ایمان و انفاق شدید، از آنچه خدا به شما عاریه داده در

راه خدا خرج کردید، برای آنهاست پاداش بزرگ.

﴿... ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ﴾.

خدا می فرماید: بزرگ است تمام کره خاک و «عالم دنیا» را تعبیر

کرده به «لهو» و «لعب»، تعبیر به «تقلیل» کرده<sup>(۲)</sup> فرموده: هفت اقلیم کم

است، تمام خوشیهای روی کره خاک، کم است، اما اگر برای خدا کردی،

پاداش خدا بزرگ است:

﴿لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ﴾.

بزرگی همین بس که نهایت ندارد؛ یعنی اگر با خدا معامله کردی،

خدا جزای باقی به تو می دهد. هرچه در دنیای فانی، هرچه در دنیا خدا به

تو می دهد، این پاداش خدایی نیست؛ چون دنیا دار جزا نیست، ممکن

است مکافات باشد، چنانچه گذشت؛ چون مال و جاه و اسم و رسم

و ریاست و شهرت، تماش از بین رفتنی است، اما عطای خدایی، باقی

و در آخرت است.

۱ - إذا جادت الدنيا عليك فجد بها على الناس طراً قبل ان تتفلت فلا الجود

يفنيها إذا هي أقبلت ولا البخل ببقيةا إذا ما تولت (سفينة البحار: ۱ / ۶۰۹).

۲ - ﴿... فَمَا مَتَّعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْأَجْرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ توبه: ۳۸.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فصل دَوّم:

### انفاقهای الهی

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ﴾. (۱)

کیست که قرض خدا بدهد؟ خیلی تکان دهنده است، خدا می فرماید: از مال خودم بیا و قرض خودم بده تا من چند برابر به تو بدهم، غیر از کرم چیزی نیست. واقعاً زهی شرمساری برای آن بنده‌ای که بخل کند [و] در راه خدا از مال صرف نظر نکند، با این همه تهییج، امروز من معنی قرض به خدا دادن را روشن می‌کنم که قرض خدا دادن یعنی چه؟ ضمناً در راه خدا چیزی که نزد شما بی اهمّیت است، ندهید. (۲)

علم هیئت؛ ستاره‌شناسی، فلک‌شناسی علم مهمّی است که در معرفت

---

۱ - حدید: ۱۱.

۲ - ﴿لَنْ تَنَالُوا آلِيَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...﴾ آل عمران: ۹۲.

و شناخت ربّ العالمین مؤثر است. به قول ابو علی سینا:

«من لم يعرف الهيئة والتشريح فهو عنین فی معرفة الله تعالی». (۱)

«کسی که از علم تشریح و هیئت اطلاعی ندارد، کسی که از ساختمان بدن خودش بی خبر است، در معرفت خدا مردانگی ندارد، این شخص درست خداشناس نمی شود».

«یا من فی السماء عظمته». عظمت خدا را می خواهی بفهمی، در علم هیئت جدید کار کن. سابق می گفتند: این عالم منحصر به فلک است، حالا ببین چه خبر است. سال به سال، تلسکوپهای قوی و عظیمی که تدارک کرده اند، کشفیات جدیدی می کنند. آن وقت به وسیله این تلسکوپها عجایبی دریافتند که خودشان اقرار دارند تا حالا هرچه کشف کردیم، نسبت به آنچه نفهمیدیم، چیزی نیست؛ مثلاً مجره (کهکشان) که عبارت است از مجموعه ستارگانی که با هم هستند، علّت این که «مجره» به آن می گویند؛ چون مجره عبارت است از: مجرای آب است، مثل آب سفید که روی زمینی سیاه حرکت کند، این طور به نظر می رسد.

در فارسی اسمش را «کهکشان» گذاشته اند. «کهکشان» مخفف از «ماه کشان» است؛ اگر بارگاهی از ده بیاورند در شهر، در اثنا راه همین طور [روی] خاک، گاه می ریزد بالای سر هم، یک عدّه ستارگانی که عدد آنها را خدا می داند، در اثر این که نزدیک هم هستند، از دور وقتی آدم نگاه

می‌کند، می‌بیند مثل یک خطّ کاهی است، لذا به آن «کهکشان» می‌گویند. هر کهکشانی، میلیونها ستاره دارد، کهکشان ما یک صد و پنجاه میلیون ستاره دارد. می‌گویند: آنچه تا حالا توسط تلسکوپها کشف شده است، دو هزار کهکشان به دست آمده و به حدّ سی که زده شده است در آتیه ممکن است تا پانصد میلیون مجره برسد. تازه ما دو هزار تایش را کشف کرده‌ایم، هر مجره‌ای میلیونها کوب که یکی از آن کهکشانها کهکشان ماست که این گوشه قشر خارجی‌اش این آفتاب به چشم می‌خورد، آفتاب هم یک کره معتدلی است، نه خیلی بزرگ است و نه خیلی کوچک نسبت به کره‌های دیگر لکن در اثر پیری، رو به ضعف و زرد رنگی رفته است. می‌گویند: آفتاب پیر است، قیامت نزدیک است. آفتاب نورش تمام گردد، نزدیک است زمین از حرکت بیفتد، کره زمین یک ستاره دور افتاده از یک منظومه شمسی که منظومه شمسی یک صد و پنجاه میلیونم یک کهکشان است.

### انفاقهای خدا به تمام هستی

خدای ما جود دائم - کرم ثابت - انفاق مستمر به تمام عالم هستی دارد؛ آن هم چه انفاقی؟ یکی از رشته‌های انفاقش «آفتاب» است. می‌گویند: سالانه چهارصد و پنجاه هزار میلیون تن این کره آفتاب از جرم و موادش، تبدیل به حرارت و نور می‌شود. سالیانه به کره زمین و چند کره

دیگر که تحت عائله او هستند، مستمراً می‌بخشد.

در روزنامه‌ای در سر مقاله‌اش نوشته بود: «ولخرجی خورشید»،  
 خنده‌ام گرفت که نویسنده خیال می‌کند خورشید از خودش است که  
 ولخرجی کند، اینها انفاق دیگری است. خداست که این همه حرارت  
 و نور می‌دهد تا از نورش بشر استفاده کند. از مقدار بخشش خورشید تنها  
 مختصری انرژی به کرات منظومه شمسی می‌رسد و بقیه‌اش در فضای  
 پایان، پخش می‌گردد.

در سال چند هزار میلیارد تن این کره خاک مواد غذایی به ریشه  
 درختها می‌دهد. اینها تمامی انفاق خداست. متصل از این خاک چقدر  
 مواد غذایی، مواد رشد گیاهی، اضافه می‌شود، خدا داند. در سال  
 میلیاردها تن آب دریاها تبخیر می‌شود [و] به صورت ابر در فضا و سپس  
 باران می‌بارد و زمینهای مرده را سیراب می‌کند، درختهای خشکیده را  
 شاداب می‌کند، این هم انفاق دریاهاست.

اما انفاق گیاهی: در سال، میلیاردها از برگ تا علف، تا میوه‌هایی که  
 تمام این نباتات به حیوانات می‌دهند، این انفاق است.

حیوانات شیر دهنده مثل: گوسفند، گاو در سال، میلیونها تن شیر  
 دارد، انفاق به بشر می‌کند. بله گوشت و پوست تمامش انفاقهای الهیه  
 است، میلیونها تن گوشت انفاق می‌کند.

انفاقهای خدا را که نمی‌شود شمرد، برای نمونه به خاک، آب، گیاه

اشاره کردم. روزانه میلیونها زنبور عسل از این سفره الهی می‌خورند، عسل شربنی به بشر می‌رسانند، این نمونه‌ای از انفاقهای خداست. انفاقی که لایق مقام ربوبیت باشد، هیچ‌کدام از اینها نیست؛ چون تمامش فانی است، هرچه آفتاب، زمین، گیاه، حیوان، دریامی دهند، فانی است. فعالیت مقام الوهیت و ابدیتش انفاق ابدی است، عطاهای فناپذیر و بخششهایی که نهایت نداشته باشد، منحصرأً لایق طایفه بشر است؛ چون غیر از بشر، موجودات مادی همه فانی است. فقط چیزی که باقی می‌ماند، خداست و روح آدمی. (۱) خدا شما را ابدی خلق کرده، برای همیشگی آفرید. من که می‌گویم: آدمی مرگ و میر ندارد، مرگ و میر روحی غرضم است، نه بدن. از وقتی که در شکم مادر سنّ چهار ماهگی روح دمیده شد و بعد رو به تکامل رفت، دیگر مرگ ندارد. خلاصه روح آدمی باقی به بقاء الله است. ساعت مرگ به مؤمن خطاب می‌رسد:

﴿يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾. (۲)

مرگ بدن، اول تکمیل حیات روح است. خواستم بگویم: انفاق خدایی برای شماست که خداگرامی‌تان داشته است. (۳)

انفاقهای ابدی، نهایت ندارد. روایت دارد:

«هرکسی از ساعت مرگش عذابی نداشته باشد، دیگر ندارد».

۱ - خلقتم للبقاء لا للفناء (شرح اصول کافی: ۳ / ۱۲۳).

۲ - فجر: ۲۸ - ۲۷.

۳ - ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِيَّ آدَمَ...﴾ اسراء: ۷۰.

قربان آن کسی که از ساعت مرگش کارهایش درست باشد.<sup>(۱)</sup> از ساعت مرگ عطا‌های ابدی است، اما رسیدن به این عطاها استعداد می‌خواهد، آمادگی می‌خواهد. از ابتدا آدمی استعداد عطا‌های عظیمه باقیه ابدیه را ندارد.

پیدا شدن آمادگی به این است که آنچه که خدا به او داده، پول، سلامتی، آبرو، تماش را در حساب خدا بیاورد، خیلی آسان است، ولی کمی باید پا روی هوای نفس گذاشت که تمام کارهای مشکل، آسان می‌شود. اگر آمد در حساب خدا، بزرگ می‌شود بزرگ که شد، سعه روح پیدا می‌کند؛ وجودش هستی‌اش بزرگ می‌شود. عظمت کسب می‌کند. از عظیم مطلق کسی که با خدا معامله می‌کند، بزرگ است. به قدری بزرگ می‌شود که به عالم غیب سر و کار پیدا می‌کند. مردانگی می‌خواهد. مردانگی هم در انفاق پیدا می‌شود؛ یعنی قوایی که خدا به تو داده تا حالی که خدا به تو داده هر اندازه در حساب خدا گذاشتی، رشدی در خودت پیدا می‌شود؛ چون طرفت خداست، آماده سلطنت ابدی الهی می‌گردد. عطا‌های ابدی پس از این است که تو با خدا سر و کار داشته باشی:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا...﴾ (۲).

هر که قرض خدا داد، نه این که خدا احتیاجی دارد، اگر می‌خواهی به عطا‌های الهی برسی، همین که داری، فانی بده، باقی بگیر.

۱ - واجعل لی فی لقاءک الراحة والفرح والكرامة (بحارالانوار: ۹۸ / ۹۲).

﴿... فَيُضْعِفُهُ لَهُ أضعافًا كَثِيرَةً...﴾ (۱)

مثال بزنم: خدا یک تکه گوشت که زبان باشد، به همه ماها داده این عاریه است بالأخره روزی می آید که با این زبان، هرچه می خواهی بگویی: لا إله إلا الله نمی توانی، ساعت مرگ نمی شود از آن استفاده کرد، حالا که می شود از آن استفاده کرد، پس بیا و حرفت را بینداز در حساب خدا. با این زبان نگو مگر هر چه رضای خدا باشد. معنی «قرض با خدا» همین است. رد می شوی دو نفر با هم نزاع دارند، بایست اصلاحشان بده. زن و شوهری با هم نزاع دارند، می خواهند بروند دادگاه، تو نگذار. با زبانت چیزی نگو مگر خیر. چیزی نگو مگر حفظ اتحاد قلوب. وای به تو! اگر با زبانت دلی را رنجیده کنی. لعنت به تو! اگر زبانت را در حساب شیطان بگذاری و کسی را رسوا کنی، عیب کسی را آشکار کنی، چیزی که علم نداری، بگویی، قرض شیطان دادی. معامله با شیطان کردی با این زبان. بشر می تواند هم با خدا معامله کند، هم می تواند با شیطان معامله کند، ولی: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا...﴾ کیست که زبانش را بیورد در حساب خدا بگذارد؟ چشم، ایها المؤمنون! چشمتان را در حساب کی گذاشته اید؟ من ندانم چشمت را قرض رحمان داده ای یا شیطان؟ و همچنین همه اعضای بدن تا برسد به قوه فکر و عقل، در آثار صنع خدا تفکر می کنی، یا به اوهام می گذرانی؟ خواستم بگویم: قرض به خدا منحصر به مال نیست بلکه رشته ای از آن، مربوط به مال است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فصل سوّم:

### انفاق در راه خدا

﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...﴾ (۱)

شمارا چه می شود آی مسلمانها! چرا این قدر بخیل، پول خرج نکن، در راه خدا مسامحه کن هستید با این همه تشویق به ایمان، به دانش، به معرفت. لازمه ایمان آن است آدمی اگر خدا را شناخت، در راه خدایش از بذل جان مضایقه نکند تا چه رسد به بذل مال.

خدانشناس حاضر است جان در راه خدای خودش بدهد، مال چیست؟ اگر کسی در راه خدا از مال مضایقه دارد، یقین بدان ایمانی ندارد. دور خدای خودش نیامده است. معبودش پولش است، ایمانش شهوات است، لذا انفاقی هم نمی کند:

---

۱ - حدید: ۱۰.



﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...﴾

«چرا [در راه خدا] انفاق نمی‌کنید؟»

مال به دلتان چسبیده. هرکس در حدّ خودش. گاه می‌شود زید نسبت به یک تومان برای خدا گذشت ندارد. انفاق در راه خدا، دینی را ادا کردن، از طلبی گذشتن. می‌گوید: نباید آدم زیر بار ظلم برود، این که زیر بار ظلم نیست، فتوّت، گذشت، عفو، صدقه است، تو در راه خدا بده به هر که می‌خواهد باشد.

مفضّل روزی در راه بازار کوفه رد می‌شد، دو نفر از شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام نزاعشان شده بود، در بازار جناب مفضّل پیش آمد پرسید: «برای چه نزاع می‌کنید؟»

گفتگو این بود که یکی از آنها ادّعی طلب ارث از دیگری داشت، ظاهراً چهارصد درهم مورد نزاع بوده است. آنها را به منزل خودش برد، چهارصد درهم را به مدّعی داد و گفت:

«سر و صورت یکدیگر را ببوسید و بروید در امان خدا.»

بعد، جناب مفضّل گفت:

«ضمناً بدانید این پول از خودم نیست، مال مولایم جعفر بن محمّد علیه‌السلام است؛ خود امام به من فرموده از مواردی که اذن داری خرج کنی، اصلاح بین ذات است.»

نزاع برای چه؟ حیف عمر عزیز نباشد [که] دو نفر شیعه برای مال دنیا با هم قهر و در جدال باشند؟ پس شما کی به فکر آخرت می‌افتید؟

قرآن این طور تحریک می کند [اما] کیست که تحریک بشود؟ چرا در راه خدا خرج نمی کنید؟ در راه نفس و هوا این همه جنب و جوش [دارید]؟ اما خیری که پیش آید، چقدر مسامحه کار. خانه تان چقدر قشنگ، فرش، گل، اما بنای خیری که به نام خداست، چنان مسامحه کار.

برای چه خرج نمی کنید؟:

﴿... وَلِلَّهِ مِيرَاتُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾<sup>(۱)</sup> برای این که خوب

تکانت بدهد می گوید:

«بدان وارث همه خداست؛ ارث آسمان و زمین از خداست؛ یعنی

کسی که بعد از همه می ماند، خداست.»

در هر دو جهان خدای می ماند و بس

باقی همه کل من علیها فان<sup>(۲)</sup>

وارث همه خداست، پس بیا [و] اختیار خودت [را] جلوتر به

خودش بده تا برایت ذخیره کند.

خداوند می فرماید:

«مسلمانها! من وارث همه شما هستم، تا مال دست خودتان است

بدهید در راه من تا برایتان ذخیره کنم.»

﴿... وَلِلَّهِ مِيرَاتُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾

بعدهش نکته ای در باب «اخلاص» ذکر می کند.

### اخلاص شرط اساسی انفاق

انفاق در راه خدا اولین شرطش «اخلاص» است؛ چه یک تومان و چه یک میلیون تومان. آنچه در راه خدا انسان می‌خواهد بدهد، شرطش این است که هیچ منظوری نداشته باشد، فقط روی علاقه و محبت خدا جدا گردد؛ یعنی خدا پیشش عزیزتر از همه دارایی‌اش باشد. گاه می‌شود آدمی بدبخت برای یک مرحبایی، مالش را می‌دهد [تا] تعریفش کنند، چقدر پست است. پیش خدا هیچ ندارد، فایده‌ای هم ندارد<sup>(۱)</sup> بلکه در کفّه سیئاتش محسوب می‌شود. اگر ریا کرده باشد در انفاقش مسجد، حسینیه، در مانگاه، مدرسه علمیه اگر برای ریا باشد، فایده ندارد.

### انفاق در سختی

پس از دانستن این مقدمه، اخلاص بیشتر در حال سختی و فشار پیش می‌آید. اگر کسی در سختی انفاق کرد، معلوم می‌شود از اخلاصهای حقیقی است، ولی انفاق در گشایش، اخلاصی [است که] چندان ظهوری ندارد. مثال انفاق و سختی:

امیرالمؤمنین علیه السلام به منزل وارد شد دید فاطمه علیها السلام چشمهایش به گودی فرو رفته احوال او و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را پرسید، عرض کرد: «همه گرسنه‌اند (مثل این که علی علیه السلام خارج از مدینه رفته و حالا برگشته بود)».

۱- ﴿... يِرْأَوْنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ نساء: ۱۴۲.

عرض کرد: «سه روز است چیزی نخورده‌اند».

امیرالمؤمنین علیه السلام هم فوراً نزد عبدالرحمن بن عوف رفت، فرمود:

«یک دینار قرض می‌خواهم».

[او] رفت کیسه پول را آورد، گفت: «آقا! قرض برای چه؟ همین‌طور

می‌دهم خدمتان».

فرمود: «ابدأ».

اجمالاً یک دینار از عبدالرحمن بن عوف به‌عنوان قرض الحسنه

گرفت که برای فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام خوراک تدارک کند. وقتی که

تشریف آورد وسط راه دید مقدار توقف کرده در حالی که از آسمان

و زمین گرما می‌بارد؛ آفتاب سوزان و زمین نیز داغ است.

امیرالمؤمنین علیه السلام احوالش را پرسید: «چرا در این حرارت این‌جا

نشسته‌ای؟».

مقداد حیا کرد حقیقت را بگوید و خواهش نمود حضرت او را از

پاسخ دادن معاف فرماید، ولی امیرالمؤمنین علیه السلام تکرار فرمود، مقداد هم

به‌واسطه عفت نفس حقیقت را نگفت. در مرتبه سوم چون اصرار علی علیه السلام

را دید به ناچار گفت: «صدای گریه و ناله عیالم از گرسنگی، توان مرا

گرفت، نتوانستم بمانم، از خانه بیرون آمدم».

چشمان علی گریان شد، فرمود: «ما هم مثل تو مسلمانیم، دیناری به

وام گرفته‌ام، تو را بر خودم مقدم می‌دارم، آن را بگیر».

حضرت مسجد رفت نماز ظهر و عصر را خواند و به خانه نرفت. پس از نماز مغرب، رسول خدا ﷺ که از جریان به وحی آگاه شده بود، روبه‌علی علیه السلام کرد و فرمود: «امشب چطور است شام را در خانه شما باشم؟». علی علیه السلام حیا کرد جواب منفی بدهد، به اتفاق به خانه زهرا علیها السلام آمدند. از نماز فارغ شده بود و پشت سرش ظرف سر بسته خوراکی بود که بخار از آن بر می‌خاست، پس آن را برداشت خدمت پیغمبر و علی گذاشت. پیغمبر به فاطمه علیها السلام فرمود: «این خوراکی را از کجا آوردی که به رنگش ندیده و مثل بویش نشنیده و پاکیزه‌تر از آن نخورده‌ام؟». آنگاه پیغمبر دست مبارکش را میان دوشانه علی علیه السلام گذاشت و فرمود: «یا علی! این خوراک به جای دینار تو است که به مقدار دادی». مقدار خیلی بزرگوار است و پس از رسول خدا چهارمین مرد اسلام است.

### خانه‌ای در بهشت

یکی از اعیان جبل عامل، بزرگ مرد شریفی بود که هر سال می‌آمد مدینه منوره و مدتی در جوار امام ششم کشاف حقایق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام می‌ماند. بعد به فکر افتاد که من باعث زحمت امام می‌شوم. من که تمکن دارم، چرا خودم خانه‌ای در این جا تهیه نکنم؟ ده هزار درهم، یا دوازده هزار درهم داد به آقا امام صادق علیه السلام گفت: «برای من خانه‌ای بخرید، وقتی که مدینه می‌آیم به خانه خودم

بروم، زحمتی نداشته باشم».

امام هم قبول فرمود. امام شیعه‌اش را می‌شناسد، لذا بدون این که از آن مرد بزرگ بپرسد، حضرت تمام پول او را بین فقراى سادات قسمت کرد تا وقتی که آقای جبل العاملی آمد و وارد شد بر امام، عرض کرد: «آقا! معامله را انجام دادید؟».

فرمود: «بله قباله‌اش را هم برای [تو] نوشته‌ام». قباله را گرفت که برود خانه‌اش، دید در قباله‌اش نوشته است:

«فروخت جعفر بن محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ به فلان شخص جبل العاملی خانه‌ای در بهشتی که فنا و زوال ندارد؛ یعنی خراب شدنی نیست، صاحبش هم از آن بیرون کردنی نیست. برای او چهار حد است؛ یک حدّش به خانه جدّم محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حدّ دیگرش به خانه جدّم علی مرتضی عَلَيْهِ السَّلَامُ و حدّ دیگرش حسن مجتبی عَلَيْهِ السَّلَامُ حدّ دیگرش حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ حضرت هم امضا کرده است. به قدری این مرد جبل عاملی شاد شد [و] دعا کرد به امام که گفتنی نیست؛ چون خیلی معامله عظیم است.

ضمناً امام می‌دانست که این مرد بزرگ، سال آخر عمرش است. اجمالاً پس از آن که به وطن بازگشت، بیمار شد، در حال بیماری، وصیت کرد گفت: «این قباله را در کفن من بگذارید». آنها همین کار را کردند. فردایش بستگانش آمدند برای فاتحه سر قبرش، دیدند همان قباله روی قبرش است، سطری هم به آن اضافه شده است: «قد وفی لی جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ؛

جعفر به من وفا کرد؛ چون جعفر ضامن شد خانه‌ای در بهشت را». معامله با خدا زبانی ندارد. عجیب این است که حتی برای دنیایش هم بهتر می‌شود که قرآن خبر داده: «... فَهُوَ يُخْلِفُهُ...»<sup>(۱)</sup> در همین دنیا هم عوضش می‌دهد؛ همان چیزی که برای خدا دادی، علاوه [بر آن، در] آخرت بهترش را پس می‌گیری. روایت دارد که بیمارانتان را به صدقه مداوا کنید:

«داوا مرضاکم بالصدقة».<sup>(۲)</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فصل چهارم:

### حضرت زهرا علیها السلام و انفاق

بیماری حسنین علیهما السلام و نذر علی و فاطمه علیهما السلام

ثعلبی در تفسیرش به سند مفصل از ابن عباس روایت کرده است که:  
حسنین علیهما السلام بیمار شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحاب از آن دو  
آقازاده عیادت کردند و به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: سزاوار است برای  
شفای دو فرزندات نذری کنی ... امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: اگر دو فرزندم  
شفا یافتند، به شکرانه این نعمت، سه روز روزه می‌گیرم. فاطمه زهرا علیها السلام  
و فضه خادمه نیز همین نذر را کردند، خدا آن دو آقازاده را شفا داد.

قرض [گرفتن علی علیه السلام] از شمعون یهودی

چون خواستند روزه بگیرند و چیزی در خانه نبود، امیرالمؤمنین علیه السلام



نزد شمعون یهودی رفت و سه صاع جو از او قرض گرفت و در حدیث دیگر است که مقداری پشم از او گرفت تا فاطمه علیها السلام برایش برسد و مزدش بهای آن سه صاع جو باشد.

یهودی پذیرفت و پشم و جورا تسلیم آن حضرت کرد. علی علیها السلام هر دو را به زهرا علیها السلام داد.

### روزه [اهل بیت علیهم السلام] و [سؤال مسکین

پس روزه گرفتند و فاطمه علیها السلام صاع جو را آرد نمود و پنج قرص نان پخت، برای هر نفری، یک قرص. علی علیها السلام نماز مغرب را با رسول خدا صلی الله علیه و آله خواند، برای افطار کردن به خانه آمد، چون خواستند افطار کنند، مسکینی درب خانه ناله کرد، گفت: السلام عليك یا اهل بیت محمد! صلی الله علیه و آله من مسکینی از مسلمانانم، مرا طعام دهید، خدا به شما از مائده‌های بهشتی اطعام کند.

### همه نان خود را [به مسکین] می دهند

پس علی علیها السلام اشعاری انشا فرمود در حُسن جود و این که بهشت بر بخیل حرام است و جای او دوزخ می باشد و نان خود را به مسکین داد.

فاطمه علیها السلام هم اشعاری انشا نمود و به آن حضرت اقتدا کرد، نان خود را به مسکین داد. حسن و حسین علیهم السلام و فضه هم نان خود را دادند. در آن شب جز آب چیزی نچشیدند.

### [اهل بیت علیهم السلام] یتیم و اسیر را هم اطعام می‌کنند

روز دوم را روزه داشته و فاطمه علیها السلام پنج قرص نان طبخ کرد. شب پس از نماز مغرب که خواستند افطار کنند، یتیمی درب خانه آمد و سلام کرد و گفت: من یتیمی از اولاد مهاجرین هستم که پدرم در یوم العقبه شهید شد، مرا طعام دهید، خدا به شما از طعام بهشتی اش دهد.

علی علیه السلام اشعاری در مدح یتیم نوازی انشا فرمود و نان خود را داد. فاطمه علیها السلام هم به آن حضرت اقتدا کرد. حسنین علیهم السلام و فضا هم نان خود را به آن یتیم دادند و آن شب را هم جز آب نچشیدند.

روز سوم فاطمه علیها السلام تمه جو را آرد کرد و پنج قرص نان طبخ نمود و شب پس از نماز مغرب که علی علیه السلام به خانه آمد و خواستند افطار کنند، اسیری درب خانه آمد و گفت: السلام علیکم یا اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله ما را اسیر می‌کنند، به ما طعام نمی‌دهند؟ مرا طعام دهید، خدا شما را طعام بهشتی دهد. امیرالمؤمنین علیه السلام و سایرین نانهای خود را دادند و سه روز و سه شب، جز آب چیزی نچشیدند.

### [نزول سوره ﴿هَلْ أَتَى﴾ بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله]

روز چهارم که از ادای نذر خود فارغ شدند، امیرالمؤمنین علیه السلام به دست راست، حسن علیه السلام و به دست چپ حسین علیه السلام را گرفت و به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله روان شد، در حالی که از گرسنگی مانند جوجه می‌لرزید.

چشم رسول خدا ﷺ که به ایشان افتاد، فرمود: «یا ابالحسن! ﷺ حالت شما سخت مرا ناراحت کرد، برویم به دیدن دخترم فاطمه. چون نزد فاطمه ﷺ آمدند، آن مخدّره در محرابش به نماز سرگرم بود در حالی که شکمش از گرسنگی به پشت چسبیده و چشمهایش به گودی فرو رفته بود. چون رسول خدا ﷺ حالت زهرا ﷺ را دید، ناله کرد و گفت: «خدایا! اهل بیت محمد ﷺ از گرسنگی می‌میرند»، پس جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و [سوره] «هَلْ أَتَى» را تا آخر، بر آن حضرت خواند.

### شادی پیغمبر ﷺ از قبولی روزه و طعام [اهل بیت ﷺ]

در روایت دیگر است که رسول خدا ﷺ پس از قرائت سوره «هَلْ أَتَى» از این که عمل اهل بیت ﷺ مورد قبول حضرت آفریدگار واقع شده و ایشان مورد مدح و بشارت الهی قرار گرفته‌اند، سخت شادمان و خندان شد و خدای را حمد و ثنا نمود و همچنین اهل بیت ﷺ شاد و خندان و شکرگزاران شدند.

### خانه زهرا ﷺ امید محرومان

فاطمه زهرا ﷺ که هم محبوبه خدا شد، هیچ وقت کسی رو به خانه او نیاورد که ناامید گردد.  
در روایت است که:

«سائلهما وقتی از همه جا می‌شدند، رو به خانه فاطمه علیها السلام می‌آوردند».

عمادالدین طبری در کتاب بشارة المصطفی به سند معتبر از جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز عصر را با ما بجا آورد و بعد از نماز بر جهت قبله قرار گرفت و صحابه پروانه‌وار اطراف آن مشعل هدایت را گرفته بودند که در این حال، پیر مردی از عرب که از شدت فقر و فاقه از منزل خود به سختی طیّ منازل کرده بود تا خود را به مدینه رسانیده بود، با جامه‌های کهنه و مندرس، چون به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، نگران او شدند. دیدند که از شدت پیری و کبر سن و ضعف و ناتوانی و گرسنگی خود را نمی‌تواند نگاه دارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از حال او پرسش فرمود، عرض کرد: یا رسول الله! من پیر مرد پریشان حالی هستم، گرسنه [هستم] مرا طعام ده، برهنه هستم مرا بیوشان، فقیر و بیچاره هستم، گرهی از کار من بگشا.

راهنمای خیر چون بجا آورنده آن است

حضرت فرمود: من فعلاً چیزی در دست ندارم که چاره کار تو بکند، ولی دلالت‌کننده بر خیر همانند فاعل خیر است؛ برو به منزل کسی که خدا و رسول او را دوست می‌دارد و او خدا و رسول را دوست می‌دارد. سپس

بلال را فرمان داد تا آن شیخ را به سرای فاطمه علیها السلام دلالت کرد. چون به در سرای رسید، بلندترین ندا در داد که: سلام بر شما ای خاندان پیغمبر! فاطمه علیها السلام در پاسخ فرمود: بر تو باد سلام! تو کیستی؟ عرض کرد: مردی از عرب به خدمت پدرت سید بشیر آمدم و از گرسنگی و برهنگی و بیماری خود شکایت کردم، مرا بدین حضرت دلالت فرمود، اکنون بر من رحم کن، خدایت رحمت کند.

### پوست گوسفند، تنها دارایی [حضرت فاطمه علیها السلام]

این وقت علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام سه روز بود که طعامی به دست نیاورده بودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله از حال ایشان آگهی داشت.

بالجمله فاطمه علیها السلام را چون چیزی نبود، پوست گوسفندی را که دباغی کرده بود و حسن و حسین علیهم السلام بر آن می خفتند، برگرفت و اعرابی را داد و فرمود: امید است که خدا برای تو فرج کرامت فرماید، فعلاً غیر از این پوست، چیزی در دست ندارم.

اعرابی گفت: ای دختر محمد صلی الله علیه و آله! من از گرسنگی [رو] به حضرت تو آوردم، پوست گوسفند را چکنم؟ و آتش گرسنگی را چگونه به آن فرو نشانم؟ فاطمه علیها السلام چون این سخن بشنید، مرسله ای در گردن داشت که دختر حمزة بن عبدالمطلب به او هدیه کرده بود، آن را از گردن باز کرد

و به اعرابی داد و فرمود: آن را بفروش، امید است خدای تعالی بهتر از آن را به تو عنایت فرماید.

### فَرَجِ خِدا بِه بَرکَتِ گَرْدَنبِنْد

اعرابی گردنبنند را گرفت و به مسجد آمد. رسول خدا ﷺ را در میان اصحاب نشسته دید، عرض کرد: یا رسول الله! فاطمه این قلاده را به من احسان فرمود و به من گفت آن را بفروشم، امید که مرا به آن فرجی حاصل شود. پیغمبر بگریست و فرمود: چگونه خدای بر تو فرج حاصل نکند و حال آن که دختر محمد ﷺ سیدهٔ زنان اولین و آخرین، این گردنبنند را به تو داده است.

عمار یاسر برخاست و عرض کرد: یا رسول الله! اجازه می‌دهی که من این قلاده را بخرم؟

حضرت فرمود: هر کس خریدارش باشد، خدا او را عذاب ننماید. سپس عمار یاسر از اعرابی پرسید: این مرسله را به چند فروشی؟ عرض کرد: به سیر شدن از نان و گوشت و یک برد یمانی که خود را به آن پیوشم و یک دینار که خرجی راه خود بنمایم.

### حکایت طَبَقِ انار

در خصائص الفاطمه و مجالس المتّقین شهید ثالث آخوند

ملا محمد تقی علیه السلام در مجلس سی و ششم رسلاً روایت کند که:  
 امیرالمؤمنین علیه السلام روزی بر فاطمه علیها السلام وارد شد در حالتی که مزاج  
 شریف آن بانوی عصمت، از صحت منحرف شده بود و دریستر افتاده بود.  
 حضرت سر آن معصوم را به دامن گرفت و فرمود: ای فاطمه!  
 بفرمای که چه میل داری؟ از من بطلب. آن معدن حیا و عفت عرض کرد:  
 ای پسر عمو! من چیزی از شما نمی خواهم.

حضرت اصرار فرمود، فاطمه عرض کرد: ای پسر عمو! پدرم به من  
 سفارش کرده که از شوهرت علی علیه السلام هرگز چیزی خواهش مکن مباد او  
 را ممکن نباشد و خجالت بکشد.

آن جناب فرمود: ای فاطمه! به حق من، آنچه میل داری بگو.  
 عرض کرد: حالا که مرا سوگند دادی، اگر اناری به دستت بیاید، برای  
 من خوب است.

آن حضرت برخاست و برای طلب اناری از خانه بیرون آمد. از  
 اصحاب جوایب انار شد، عرض کردند: فصل آن گذشته مگر آن که چند  
 روز قبل برای شمعون یهودی از طائف چند دانه آوردند.

آن جناب خود به در خانه یهودی رفته دق الباب کردند. شمعون  
 بیرون آمد دید جناب امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد. عرض کرد: یا علی! چه  
 باعث شد که بدین جا تشریف فرما شدید؟

آن حضرت فرمود: شنیده‌ام چند دانه انار برای تو از طایف  
 آورده‌اند آمده‌ام یک دانه برای بیماری که دارم بخرم.

عرض کرد: یا علی! چیزی از آنها باقی نمانده همه را فروختم. آن جناب به علم امامت می دانست که یکی باقیمانده از این جهت فرمود: برو تفحص بنما شاید یکی باقی باشد که تو آگاه نباشی.

عرض کرد: از خانه خود مطلع هستم، می دانم که نیست. همسر شمعون پشت در بود، از حکایت مطلع شد، گفت: ای شمعون! من یک دانه انار ذخیره نموده ام و در زیر برگها پنهان نموده ام که تو مطلع نیستی. آنگاه انار را آورد و به دست آن حضرت داد. آن جناب چهار درهم به او داد.

شمعون گفت: قیمت آن نیم درهم است.

حضرت فرمود: این زن به جهت ذخیره این انار را نگهداشته شاید نفعی در نظر داشته سه درهم و نیم زاید برای او باشد، سپس آن جناب به سوی خانه روان شد.

[علی علیه السلام] انار را به بیمار فقیر می دهد

در بین راه صدای ضعیفی و ناله غریبی به گوشش رسید. به اثر ناله تا وارد خرابه گردید، دید شخص نابینا و مریض سر به مسیر خاک نهاده می نالد. آن امام رحیم و رئوف نشست و سر او را در کنار گرفت و با کمال مهربانی فرمود: ای مرد! چه کسی [هستی]؟! و از کدام قبیله ای؟ و چند روز است بیماری؟

عرض کرد: ای جوان صالح! من مردی از اهل مداین می باشم. بدهی



بسیاری پیدا کردم، ناچار به کشتی نشستم و به جانب مدینه رهسپار شدم. با خود گفتم: بروم خدمت مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام شاید آن حضرت چاره کار مرا بنماید و قرض مرا ادا فرماید.

حضرت فرمود: اکنون میل داری؟

عرض کرد: اگر یک دانه انار برای من پیدا می شد، میل داشتم.

حضرت فرمود: من یک دانه انار برای بیمار عزیز خود تهیه کردم، ولی تو را محروم نمی کنم، نصف آن را به تو می دهم، پس انار را کم کم در دهان آن مریض ریخته تا تمام شد.

بیمار گفت: اگر مرحمت بفرمایی و نصف دیگر را هم کرم بنمایی بسا باشد حال من خوب شود. آن حضرت خجالت کشید و با نفس خود خطاب کرد که: یا علی! مریض در این خرابه غریب و بینوا و از همه جا بریده است. او به رعایت اولی است، شاید خداوند متعال برای فاطمه علیها السلام وسیله دیگری فراهم نماید. پس آن نیم دیگر را به او داد، تمام شد [و] با دست خالی از خرابه بیرون آمد. آهسته به سوی خانه روان شد و سر به جیب تفکر فرو برده تا به در خانه رسید. حیا کرد وارد خانه بشود، با خود گفت: از شکاف در نگاه کنم بینم [فاطمه] در خواب است یا بیدار.

انار بهشتی، فرستاده علی علیه السلام

چون نظر کرد دید فاطمه تکیه کرده است و طبقی از انار در پیش

اوست [و] تناول می نماید. آن حضرت به غایت مسرور شد، سپس داخل خانه گردید، چون ملاحظه فرمود، دید آن طبق از انار این عالم نیست. چون احوال فاطمه را پرسید، عرض کرد: ای پسر عمو! چون تشریف بردی، زمان نگذشت که من عرقِ صحت کردم، ناگاه صدای در به گوشم رسید، فضا رفت شخصی را دید در خانه طبقی انار در دست دارد و می گوید: امیرالمؤمنین این را برای فاطمه فرستاده است.<sup>(۱)</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فصل پنجم:

### انفاق و اهل بیت علیهم السلام

زهد، امر قلبی است

«زهد» مربوط به دل است؛ یعنی کسی که دلش مایل به دنیا نباشد، او را «زاهد» گویند. هرکس علاقه‌اش به آخرت باشد، او زاهد است. اصلاً خارج از قلب میزان نیست، اگر دل به دنیا بسته باشد، او را «حریص» گویند. اگر دل از دنیا برید و به آخرت بست، زاهدش خوانند.

اعمال و رفتار و گفتار هرکس [که] حریص شد، بر دل آزمندش گواه می‌باشد. پول روی پول می‌گذارد، یک خانه را دو خانه و سه خانه می‌کند و همچنین سایر چیزها، ولی اگر هدفش این نیست که تنها پول روی پول بگذارد بلکه می‌خواهد مالی به دست آورد و آن را در راه خدا و رضای او صرف نماید، این می‌شود «زهد»؛ چون غرض آخرت شد نه

دنیا. با این پول می‌خواهد ارحام فقیرش را دستگیری کند. مال خیلی عزیز است؛ زیرا به وسیله آن می‌تواند قرب و رضای خدا را تحصیل نماید. حیات آخرتش را تأمین نماید و از این جاست که در قرآن مجید تعبیر از «مال» به «خیر» شده است. (۱)

رسول خدا ﷺ می‌فرمود:

«نعم المال الصالح للعبد الصالح». (۲)

و در روایت دیگر:

«نعم العون الدنیا علی الآخرة». (۳)

مال خوب، کمکی برای شخص است. آثار عجیبی که برای داد و دهش در راه خداست، بی‌شمار می‌باشد. در آخر سوره بقره و جاهای متعدد قرآن مجید، برخی از آثارش را ذکر می‌نماید. به قول حاجی نوری چطور کیمیا یک ذره‌اش مس را طلا می‌کند، انفاق هم دلت را درست می‌کند، به درگاه پروردگار آبرومندت می‌کند. اگر قدر مالت را بدانی، بلی قدردانی از مال، خرج کردنش در راه خداست.

سید جزایری در انوار نعمانیه می‌نویسد:

«در هند وزیر وقت، سالیان درازی با چهارصد هزار دینار حقوق همیشه بدهکار بود؛ به این ترتیب که هر ماهه پیش از حقوق گرفتنش،

۱ - ﴿... إِنَّ تَرَكَ خَيْرًا...﴾ بقره: ۱۸۰.

۳ - بحار الأنوار: ۷۳ / ۱۲۷.

۲ - بحار الأنوار: ۷۲ / ۶۰.

قرض می‌کرد! و هر جا فقیر و گرفتاری بود، می‌پرداخت، سر موعدهش حقوقش را می‌گرفت [و] بدهیهایش را می‌داد و باز کسر می‌آورد. بعضی از وزرا شکایتش را به سلطان بردند که این شخص قدر پول را نمی‌داند و همه می‌گویند همیشه او بدهکار است و با این ترتیب آبروی مملکت ریخته می‌شود! اگر صلاح می‌دانید حقوقش را توقیف نمایید، مخارجش را به او بدهید و بقیه‌اش را برایش پس انداز نمایید.

سلطان او را احضار و به او اعتراض کرد که چرا چنین می‌کنی؟ گفت: اشتباه گزارش داده‌اند؛ در تمام کشور هند هیچ‌کس به اندازه من پول را دوست نمی‌دارد، نمی‌گذارم درهمی از مال من تلف شود، همه‌اش را در راه خدا خرج می‌کنم و به خدا می‌سپارم و بدین وسیله مالم را نگه می‌دارم و به قولی: من نمی‌گذارم بعد مردنم لاشخورها بخورند و بعد هم بگویند برایمان کم گذاشت»<sup>(۱)</sup>.

غرض قدردانی از مال است، مانند: عمر، ساعات عمر، چقدر عزیز است، مال نیز عزیز است.

### اسراف و تبذیر فرمان شیطان است

در روایتی که [شخص] به امام عرض می‌کند:

«برخی از شیعیان شما در خرج کردن سختگیری می‌کنند، می‌فرماید:

برای این است که شیعیان ما مال را از راه حلال به دست می آورند و سعی می کنند بیهوده خرج نشود. اسراف و تبذیرها همه بیهوده و فرمان برای شیطان است».

از روی هوا و هوس، میهمانی سنگینی می کنند، اما اگر رحم فقیر، یا بدهکارش نزد او بیاید، مسامحه می کند، صله رحم نمی نماید، بدهکارش را تخفیف نمی دهد.

چطور است در میهمانی از روی هوا به خیال خودش آبرو نگه می دارد، ولی برای رحم فقیرش نزد خدا آبرو نگاه نمی دارد؟ آیا آبرو نزد خدا مهمتر است، یا خلق؟ نمی گویم میهمانی نکن، آبرو نگه ندار، بلکه به وجهه الهی و برای خدا کار کن. همین میهمانی را برای خدا به قصد اطعام مؤمن که مستحب است، یا اطعام فقیر، یا از جهت این که اگر دنیا را لقمه کنی و در دهان مؤمن گذاری، باز کم است، خلاصه به وجهه الهی خرج کردن، سزاوار است. گاه عمل کوچکی باعث می شود که خدا از او راضی می گردد که بهترین درجات است.

فدک و عوالی را خدا به وسیله پیغمبر به زهر عَلَيْهِ السَّلَام داد که در اثر مصالحه با یهود به تصرف پیغمبر در آمد و احدی از مسلمانان را در آن حق و سهمی نبود و عوالی نیز که مال «مخریق یهودی» بود و خودش آمد و مسلمان شد و هنگامی بود که جنگ احد شروع شده بود، گفت: «یا رسول الله! می خواهم به جبهه بروم و کشته شوم، عوالی را به شما تقدیم

می‌کنم». همین‌طور هم که دلش می‌خواست و در جههٔ جنگ به فیض شهادت رسید، لذا مسلمانی که دو رکعت هم نماز نخواند و بهشتی شد و رفت، همین مخریق است. خداوند هم امر فرمود: ﴿وَأَتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ...﴾<sup>(۱)</sup> این فدک و عوالی را باید به ذی‌القربی بدهی.

پیغمبر فرمود: «از جبرئیل پرسیدم: مراد از ذی‌القربی کیست؟ جبرئیل گفت: زهرا علیها السلام پیغمبر آن را تسلیم زهرا علیها السلام فرمود».

فدک و عوالی، درآمد سرشاری داشت. در تواریخ درآمد سالیانه‌اش را هفتاد هزار دینار نوشته‌اند که کنایه از زیادتی آن است و ممکن است از این مبلغ هم به مراتب بیشتر [بوده] باشد.

به هر حال، زهرا علیها السلام سه سال متصرف بود. عاملها و کارمندان مال الاجاره‌اش را می‌آوردند، زهرا علیها السلام هم بین فقرای مدینه تقسیم می‌کرد. اما خودش چطور؟ از آن استفاده نمی‌کرد، آری «زهد» این است. سلمان گفت:

«چادر زهرا علیها السلام را دیدم که دوازده جای آن وصله داشت که گریه‌ام گرفت».

با آن درآمد فدک و عوالی، خودش را با فقیرترین زنان مدینه یک‌نواخت می‌کند که هیچ فقیری ناراحت نباشد بلکه وضع دختر پیغمبر را از خودش بدتر یا مانند خودش ببیند.

فرش خانه‌اش را شنیده‌اید که به سلمان فرمود:

«گوسفندی کشتیم پوستش را شبها زیر بدن حسن و حسین علیهما السلام می‌اندازم.» (۱)

وضع زندگی‌اش را نیز که سابقه دارید، خودش دستاس می‌کند، نان می‌پزد.

بلی زهرا علیها السلام فدک را می‌خواهد، چون مهم است، امانه برای خودش بلکه برای این که [درآمد آن را] در راه خدا صرف کند. بلی خوب است نه تنها برای اتمام حجت بلکه وظیفه‌اش این است که از حقّ خود دفاع کند. چطور مالی را در دست افرادی بگذارد که تمام در راه هوا و به نفع شخصی صرف نماید.

### چشمهٔ آب، موقوفهٔ علی علیه السلام

باید این ملک در دست علی علیه السلام باشد که طرفدار فقرا و به نفع آنهاست برای خدا، خودش چطور به خاطر آنها رنج می‌برد و رایگان در اختیارشان می‌گذارد.

مروی است که:

«حضرت در ینبوع مشاهده فرمود کسانی می‌گذرند و تشنه می‌شوند، آبی هم موجود نیست؛ خود آقا بیل و کلنگ [برداشت و] مشغول حفر



چشمه شد، وقتی که به آب رسید، علی علیه السلام شاد شد. بیرون آمد و سجده شکر کرد و همان جا صیغه وقف را انشا کرد، که عین وقف نامه آقا را در کتاب مستدرک ذکر کرده است. مضمون آن این است که:

«این آب چنین است که بنده خدا علی به دست خودش آن را حفر کرده است و من آن را وقف کردم بر عموم رهگذران تا آن که پروردگار مرا از آتش جهنم نجات دهد و به بهشت برساند.» (۱)

امام خوب می داند چه اثراتی در سیراب کردن تشنه است؛ چه برکات و ثوابهایی در آن است. هرکس می خواهد باشد، برای هر سیراب کردن تشنه ای پاداش است، هرچند حیوانی باشد، کافری باشد تا برسد به مؤمن، البته مؤمن هم مراتب دارد.

شیخ شوشتری می فرماید:

«ندانم چه ثوابی در سیراب کردن تشنه است؟».

آنچه منافعی زهد است، دل بستن به مال است، ولی اگر مال را بخواهد در راه خیر صرف کند، این خود آخرت است.

در روایتی امام به راوی می فرماید:

«مال دنیا را برای چه جمع می کنی؟ عرض کرد: برای نفقه عیالم و بعد صله ارحام و میهمانی کردن مؤمنین، فرمود: این آخرت است؛ کسی که مال را برای این مصارف به دست آورد، این زهد حقیقی است.

حریص نباشد که بخواهد ثروتمند شود و ثروتش را زیاد کند».

فدک و عوالی که گفتیم مال معتناهی بود که خدای تعالی به پیغمبرش امر فرمود که باید در نسل زهرا علیها السلام و ذوی القربای پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد که تا قیامت از آن استفاده نمایند، دیگر فقیری در ذریه زهرا علیها السلام نباشد، دیگر آن که اولاد زهرا علیها السلام نیز به فقرای مسلمین برسانند، زهرا علیها السلام باید به این مال اعتنا بفرماید و اهمّیت دهد، نه این که به آن بی اعتنا باشد [تا] با همین داد و دهش مقام بلندتر گردد. انفاق حتّی برای معصوم نیز سبب ارتفاع درجه است؛ زیرا سبب رضای خداست. از این جهت حتّی از بذل نان جوی که بیش از آن نداشتند هنگام افطار در راه خدا مضایقه نکردند؛ چون اهمّیت و اثر آن را می دانستند.

مرحوم صدر اصفهانی رئیس الوزرای محمّد شاه قاجار بود. پیش از رسیدن به مقام وزارت، اصفهان گندم فروشی می کرد و انبار گندم داشت. در سفر حجّی که مشرف می شود، در مسجد الحرام حاجتی از خدا می طلبد این که:

«خدایا! مال فراوان بدون دردسر به من عنایت فرما».

از بس این حاجت را تکرار می کرد، رفقاییش به او ایراد گرفتند و گفتند:

«این جا جایی است که مردم از خدا بهشت و عاقبت به خیری می خواهند،

تو تنها پول می خواهی؟!».

گفت: «من پول می خواهم که به وسیله آن رضای او را تأمین نمایم».

خلاصه به اصفهان بر می‌گردد، در محوطه انباری که تعمیر می‌کرد، گنج فراوانی می‌یابد. آن وقت آن مرحوم، آثار خیری از خود باقی می‌گذارد؛ مدرسه علمیه صدر اصفهان و نجف و موقوفه‌های فراوان برای این دو مدرسه و سایر آثار خیر. چه فقرایی که اداره‌شان می‌کرد و راستی پناهگاهی برای فقرا بود.

غرضم، این مرد شریف است [به خاطر] چه خیرهایی که با این مال از او سر زد. پس اگر کسی قدر مالش را بداند و آن را نعمت خدا ببیند، از راه حلال به دست آورده و در رضای خدا صرف نماید، زهد حقیقی این است، نه این که مال را ببندد و به آن دل ببندد و دیناری خرج نکند [تا] مبادا کم شود.

### علی علیه السلام بدهی اش را می‌پردازد

از ابن جوزی و دیگران از موثقین عامه و خاصه نقل کرده‌اند: «در کوفه مردی بوده به نام ابو جعفر تاجر، از خصایصش این بوده از اول سال تا آخر سال همه روزه هر سید فقیری می‌آمد، چیزی از او می‌گرفته می‌نوشت در حساب علی علیه السلام، سر سال که می‌شد، بابت خمس حساب می‌کرد؛ چون حسن اخلاق و رفتار داشت، سادات زیاد به او رجوع می‌کردند به طوری که از حساب خمس می‌گذشت. بعد تصادف کرد که این بنده خدا ابو جعفر کوفی ورشکست کرد، کاملاً فقیر شد. رفت

گوشه‌خانه نشست. در خانه که نشسته بود، دفتر سابق را می‌آورد بدهکارها را نگاه می‌کرد، اگر مرده بود، اسمشان را خط می‌زد و اگر زنده بودند، می‌فرستاد عقبشان که ما این قدر از تو طلب داریم، حالا هم گرفتاریم، آن وقت طرف چیزی می‌داد. معیشتش به همین وضع می‌گذشت. روزی بیرون درب منزلش نشسته بود، یکی از ناصیهای ولدالزنا از آن دشمنهای علی علیه السلام رد شد، شماتی به او کرد، گرچه به نفع تاجر تمام شد، گفت: با آن بدهکار بزرگ (علی علیه السلام) چه کردی؟! مسخره کرد. ابو جعفر چیزی به او نگفت، از غصه و حسرت بلند شد رفت در منزل گریه کرد و این تاجر محترم بعد خوابید، در عالم رؤیا خاتم النبیین محمد مصطفی و حسن و حسین علیهم السلام را دید.

خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله رو به حسنین علیهم السلام فرمود: پدرتان کجاست؟ علی علیه السلام نزد محمد صلی الله علیه و آله حاضر شد، فرمود: یا علی! چرا بدهی‌ات را نمی‌پردازی؟ عرض کرد: یا رسول الله! الآن آورده‌ام. به تاجر فرمود: دستت را دراز کن، دستش را دراز کرد، کیسه‌ای پر از پول به دستش داد، فرمود: آخرتت هم محفوظ است.

از خواب بیدار می‌شود، می‌بیند کیسه‌ای پهلوش است. دست به کیسه می‌زند، صدای اشرفی می‌دهد. تاریک هم هست. صدای همسرش زد، گفت: چراغ بیاور، چراغ آورد دید تمامش اشرفی است. همسرش باور نکرد، بالأخره گفت: این عطای علی علیه السلام است دلیل بر این‌که

می خواهیم بدانیم واقعاً من درست می گویم؛ چون علی علیه السلام فرمود: من بدهی ام را آوردم، هم اکنون دفتر حساب را بیاور بینم چقدر از علی علیه السلام طلب داریم؟ سبحان الله! همان شبی، تمام بدهکاریها را جمع زد و پولها را هم شمرد بدون این که یک درهم کم و یا زیاد باشد، مطابق است با آنچه از علی علیه السلام طلب داشته.»

خواستم بگویم اگر در دنیا عوض آن داده نشد، آن هم به نفع تو است، اقللاً مرگت نزدیک است، به تلافی در دنیا نمی رسد و اگر انفاق در هنگام سختی بکند، آن هم از روی اخلاص، زهی سعادت:

«... لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ...» (۱)

هرکس پیش از گشایش، ادای حق کرده هرچند قبل از گشایش و چه پس از آن «کلاً وعد الله الحسنی» در هر دو حال، خدا اجر می دهد، اما کجا به کجا؟ اگر کسی یک نان داشت و داد بهتر است؟ یا کسی که نان زیاد دارد و یک دانه بدهد؟ البته آن که یک نان بیشتر ندارد و بدهد، بهتر است.

### مال امام علیه السلام در راه اصلاح شیعیان

ابو حنیفه سائق الحاج (و او غیر از ابو حنیفه مشهور است) گوید که: «میان من و دامادم نگرانی بود. در بازار کوفه بر سر میراث، نزاعمان شد. ظاهراً ارث دخترش بوده. جناب مفضل نایب خاص کشف حقایق

جعفر بن محمد الصادق علیه السلام رسید و پرسید: چه خبر است؟ با من بیایید. ما را به منزلش برد. پرسید: ادّعیاتان چقدر است؟ بالأخره ما را صلح داد که مصالحه کنیم به چهارصد درهم. آن وقت خود مفضّل به اندرون رفت، چهارصد درهم آورد و به ما داد و گفت: صورت همدیگر را ببوسید و اصلاح کنید. صلحنامه نوشته شد. (اصلاح که می‌خواهی بدهی اگر نزاعشان بر سر مال دنیاست، برای خدا دست به جیب کن، راستی ارزش دارد. بهترین مصارف، انفاق در راه خداست) آنگاه مفضّل گفت: این پولی که من دادم برای اصلاح شما، ملک شخصی‌ام نبود، مال امام است. خود امام [به] عین سفارش کرده فرموده: این پول باشد برای اصلاح میان شیعیان». (۱)

### انفاق حسین علیه السلام سر مشق برای دیگران

عربی بدهی سنگینی داشت؛ دیه (خون بها) که اقلاً هزار مثقال طلا می‌باشد، برعهده‌اش بود. در مدینه پرسید: «سخی‌ترین افراد کیست؟». گفتند: «حسین علیه السلام است».

خودش را به حسین رسانید، گفت: «آقا! من چنین گرفتاری پیدا کرده‌ام، شما را به من نشان دادند».

حضرت هم اول امتحانش کرد؛ چند سؤال از او فرمود که حالا اگر

---

۱ - عن المفضّل قال: قال ابو عبدالله علیه السلام إذا رأیت بین اثین من شیعتنا منازعة فافتدها من مالی (سفینة البحار: ۲ / ۴۰).

بخواهم عرض کنم طول می کشد. معلوم شد که بیابانی نیست، واقعاً داناست. مؤمن و چیز فهم است. فرمود: «به همراهم بیا». آوردش تا درب خانه. آقا حسین علیه السلام وارد خانه شد، چهار هزار اشرفی موجود بود، تماش را گوشه عبا کرد. درب خانه را باز نکرد، از شکاف درب به او داد به طوری که حسین علیه السلام را هم نبیند، خجالت بکشد،<sup>(۱)</sup> فرمود: «بگیر که من از تو معذرت می خواهم».

چهار هزار دینار هرچه داشته باشد، می دهد، با شرمساری (تو چند تومان در راه خدا می دهی، با گردن کلفتی) اعرابی دید عجب، آقا با این همه پول داده اما در را باز نمی کند. گفت: «آقا! چرا در را باز نکردی؟». فرمود: «نخواستم خجالت بکشی، چشمت توی چشمم بیفتد، آبروی تو را نگه داشتم، خودم نهان شدم؛ چون خودش را کاره نمی بیند که بگوید: من این مال را دارم، مال را مال خدا می داند، خودش را هم بنده خدا می داند، توفیق را هم از خدا می داند. خودش را زیر منت خدا می بیند «وَلِكِ الْمَنِّ عَلَيَّ» کسی که چیزی بدهد و منت هم بگذارد، انفاقش را باطل کرده است.<sup>(۲)</sup>

در همین موقع اعرابی گریه کرد، حسین علیه السلام از همان پشت در صدای

۱ - خذها فإني إليك معتذر واعلم بأني عليك ذو شفقه

(بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۹۰).

۲ - ﴿... لَا تُبْطِلُوا صِدْقَتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ

النَّاسِ...﴾ بقره: ۲۶۴.

گریه‌اش را شنید، پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ آیا عطای ما کم بود؟ من به تو گفتم بیش از این نداشتم».

گفت: «نه، گریه‌ام برای این است که چگونه این دست زیر خاک برود؟».

آنگاه اشعاری سرود که وقتی آن را نوشته بودند به ضریح حسین علیه السلام و نصب کرده بودند، مضمونش این است که:

«ای حسین عزیز! ناامید نشد هرکس رو به تو آورد، هرکس در خانه رازد، عاقبت در به رویش باز می‌شود».<sup>(۱)</sup>

ما هم می‌گوییم: آقا حسین علیه السلام اعرابی بدهکار بوده به تو پناه آورد، پناهش دادی، دینش را ادا کردی، گرهش را باز کردی، از اسارت خلاصش کردی، ما هم آقا امروز گرفتار گناهانیم، اسیر نفس و هواسیم، آقا حسین علیه السلام از تو می‌خواهیم تو از خدا بخواهی امشب ما را جزء آزاد شدگان قرار بدهد. آی حسین عزیز! هرکس هر چه از تو بخواهد، ناامید نمی‌گردد، ما هم امشب از تو می‌خواهیم مغفرت و رحمت خدا را، هم برای خودمان، هم برای پدر و مادرمان. یا حسین! آرزو داریم، شب جمعه آخری است، برات آزادی به همه داده شود. اگر پرده عقب برود و حقیقت آشکار شود، همه ما می‌فهمیم که راستی مفلسیم، اما نه افلاس درهم و دینار، مفلسیم از اعمال خالص، عملی که فردای قیامت به کار

---

۱ - لم یخب الآن من رجاك ومن حرك من دون بابك الحلقة  
(بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۹۰)



بخورد، نداریم. ما خاب من تمسك بك وأمن من لجأ اليك.  
 آی حسین عزیز که یک قطره اشک بر تو گناهان را چنان شستشو  
 می دهد که از آن اثری نمی ماند! نظری به ما بفرما. این اعرابی گریه می کرد  
 که حیف است دست حسین زیر خاک پنهان بشود، آه اگر اعرابی از ظلم  
 ساربان خبردار می شد!

[امام حسین علیه السلام] طعام برای فقرا را نیمه شب به دوش می کشد

نوشته اند:

«روز یازدهم آمده بودند اطراف بدن ابی عبدالله الحسین علیه السلام  
 زخمها را که نگاه می کردند، در کتف حسین علیه السلام بر آمدگی و آثار زخمی  
 بود که هیچ شباهت به زخم شمشیر و نیزه و تیر نداشت و گویند: این  
 موضوع را خدمت آقا زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام عرضه داشتند،  
 فرمود: از بس شبهای تار، آرد و خرما و پول به کتفش می گرفت که  
 هیچ کس نداند، در خانه فقرا می زد و به آنها عنایت می کرد».

رویه هر یک از ائمه، ما چنین بوده است. معلی بن قیس؛ ناظر خرج

امام صادق علیه السلام می گوید:

«شب تاریک بود و نم نم باران می آمد. در تاریکی دیدم کسی  
 حرکت می کند. دقت کردم دیدم مولایم امام صادق علیه السلام است. زیر طاق  
 که حضرت رسید، آنچه همراه داشت، افتاد، در تاریکی دیدم امام

می‌گویند: اللهم رده الیّ؛ خدایا! به من برگردانش. دانه دانه جمع می‌کند. پیش رفتم، گفتم: آقا سلام علیکم و همراه حضرت جمع کردم، دیدم قرصهای نان است. گفتم: آقا این موقع شب کجا تشریف می‌برید؟ فرمود: برای فقیرهایی که این جا خوابیده‌اند (سقیفه بنی ساعده) می‌خواهم ببرم. عرض کردم: آقا اجازه بدهید من به دوش بکشم، همراهتان بیایم. فرمود: خودم اولی هستم. خود امام به دوش کشید، نزد فقرا آورد. همه خوابیده بودند، دانه دانه یک نان پهلوی هر کدام می‌گذاشت و می‌رفت. کار چیزی که می‌کنید در حساب خدا بگذارید، نه در حساب دیگری. در عمرت چند عمل از خودت سراغ داری که در حساب خدا گذاشته باشی و بس؟ غیر از خدا هیچ کس منظور تو نبوده و غیر از پروردگار هم هیچ نظری نداشته؟

نسبت به حبیب بن مظاهر - سلام الله علیه - و سایر شهدا هم دارد: «حبیب که کشته شد، در کتب مقاتل [نوشته‌اند که] کشته شدن حبیب، حسین علیه السلام را تکان داد. شدت علاقه چه می‌کند. حبیب در دل حسین علیه السلام جا کرده بود که داغ حبیب این قدر آقا را صدمه زد. حبیب از دنیا رفت، حسین علیه السلام گفت: أحتسبه عندك؛ خدایا! این مرگ حبیب را در حساب تو قرار دادم. در حساب تو؛ یعنی برای تو صبر می‌کنم. حبیب را در راه تو دادم و برای تو هم صبر می‌کنم. کاری هم به هیچ کس ندارم».

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فصل ششم:

### آزمایش الهی

﴿وَأَيُّ لَّهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ \* وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِن مِّثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ \* وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنقَدُونَ \* إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ﴾ (۱)

از جمله آیات دالّه بر نعمتهای خداوند، مسخر شدن دریاست برای بشر. خدای عالم، دریا با این عمق و حیوانات مهیب را مسخر بشر قرار داده است؛ دریایی که راستی آدمی وقتی نگاهش می‌کند، هول او را می‌گیرد، امواج که به حرکت می‌آید، واقعاً وحشت آور است، اما آن را مسخر بشر کرد تا بر روی آب حرکت کند برای تجارت و سیاحت آنرا طی نماید. کشتی ساخته [تا انسان] با قوت قلب سوار شود، فرسنگها

---

۱ - یس: ۴۴ - ۴۱.

حرکت کند، صید ماهی و غیره کنند، مرجان بیرون آورند، حال که معدنها از دریا بیرون می آورند کشتی پر از سکنه را از روی آب رد می کند: ﴿... وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ﴾؛ از مثل کشتی در دریاها برای شما آفریدیم مثل شتر که سفینه البر است؛ کشتی صحراست به قول مفسرین جدید، این طیارات، هواپیماها هم ساخته خداست، مثل کشتی است، برق و بخارش از خداست، بشر تنها ختم و ترکیبش را عهده دار است، هوش و قدرتش را هم خدا داده است.

﴿وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنقَدُونَ﴾.

«اگر ما بخواهیم، کشتی نشستگان را با یک موج، غرق می کنیم.»

خدا حافظ است، نه کشتی. ماشین و هواپیما هم همین طور است، چه در دریا و چه در صحرا، چه در هوا، حافظ خداست، اگر او هلاک خواست، نجات در کار نیست ﴿إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ﴾؛ مگر رحمت از ما، تا اجلس هنوز نرسیده خدا نگهش می دارد.

در این آیات، همه شواهد قدرت و حکمت و ربوبیت و الوهیت بود، لازمه اش این است که: ای انسان! خدایی که بر و بحر را مسخر تو کرد، باید بنده فرمانبردارش باشی، خدایی که این همه انواع نعمتها، خوراکیها و آشامیدنیها ﴿... وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ﴾<sup>(۱)</sup> انواع حیوانات برای تو آفرید، این همه سبزیجات و میوه جات را برای تو خلق کرد، باید

سپاسگزارش باشی، بندگی خدا از لحاظ بدن، مال، فروگذاری نکنی. شکر بدنی به زبان و اعضا؛ نماز، روزه، حج و امر به معروف ونهی از منکر، عبادتهای بدنی، شکر است.

بخش دوم، عبادت مالی است و آنچه متعلق به علاقه‌های شخص است.

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ...﴾ (۱)

﴿... يَتِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ...﴾ (۲)

﴿... وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾ (۳)

در جمیع ادیان الهی، نماز و زکات متصل بهم است. اگر بدن عبادت داشته باشد، ولی عبادت مالی نباشد، ناقص است. روزه به جای خود، اما افطاری و سحری دادن هم لازم است، هرچند پروردگار عالم درباره اهل مکه این آیات را فرستاده ولی تا قیامت این رشته ادامه دارد.

اهل مکه به قدری بدبخت بودند که نسبت به عبادت بدنی وقتی که می‌گفتند به آنان: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾؛ (۴) از خدا بترسید، اصلاح کنید، اهل نماز شوید، استهزا می‌کنند. هنوز هم هستند افرادی که مسخره می‌کنند، به آنها می‌گویند: چرا نماز نمی‌خوانی؟ روزه نمی‌روی؟ مسخره می‌کنند، فو قش می‌گویند: خدا چه احتیاجی به نماز و روزه من دارد، بلی اما تو احتیاج داری به عبادت، تا خدا در عوض تو را مورد انعامهای اخروی قرار دهد: ﴿وَإِذَا

قِيلَ لَهُمْ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ...؛ و جوهی ذکر شده بهترین وجه برای ﴿مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ﴾؛ آنچه جلو شماست، از کشف حقایق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مروی است:

«یعنی گناهان ﴿مَا خَلْفَكُمْ﴾ عذاب و عقوبت ما، به آنها می‌گویند: نگاه گناهانتان کنید، نگاه آنچه برای گورتان فرستادید، بکنید: لما بین ایدیکم من الذنوب و ما خلفکم من العذاب؛ عوض این که برای آخرت روح و ریحان بفرستی، آتش می‌فرستی».

وجه دیگر نیز گفته شده:

«﴿مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ﴾ گناهان حالا، ﴿مَا خَلْفَكُمْ﴾ گناهان گذشته» (۱)

﴿لَعَلَّكُمْ تَرْحَمُونَ﴾ شاید مورد ترحم گردید. هر چند جوابش به واسطه روح ذکر نشده، ولی از آیه بعد، به خوبی معلوم می‌شود.

﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾ (۲)

آیه قرآن برایش می‌خوانند، رو بر می‌گرداند! می‌گویند: از عذاب برزخ ترس، چه آیات تشریحی که قرآن باشد، چه آیات تکوینی همه آیات خدا، همه کلمات و نعمتها و موجودات خدا، در او تأثیری ندارد. از جهت عبادت مالی چطور؟ البته باید خودمان تطبیق کنیم، مبادا راجع به ما هم باشد. خصوصیتی برای اهل مکه ندارد، هر چند درباره آنها نازل شده است.

اگر خدا می‌خواست خودش به فقرا می‌داد!!

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ...﴾ (۱)

وقتی به آنها می‌گویند: از آنچه خدا به شما روزی کرده است، در راه خدا انفاق کنید؛ مثلاً خمس، یک پنجم آنچه زیاد آوردی، پس از مخارج یک ساله، راستی که خیلی سهل است، اما پاسخ می‌دهد: اگر خدا می‌خواست خودش به آنها می‌داد:

﴿... أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ...﴾ (۲)

آقای دکاندار! می‌فهمی شاگردت کسر خرج دارد، باید به او همراهی کنی.

﴿قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا...﴾؛ (۳) کافران به آن مؤمنین که واسطه شدند برای کمک جهت فقرا گفتند: ﴿... أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ...﴾؛ آیا اطعام کنیم به کسی که اگر خدا می‌خواست به او اطعام می‌کرد، خدا خواسته گرسنه و فقیر باشد!

﴿... إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (۴)

شما هم گمراهید! نمی‌دانید چه می‌کنید! گدا پروری می‌کنید! و از این قبیل حرفها «نیستید شما مگر در گمراهی آشکار».

مشیت خدا نسبت به اختیار بشر

مشیت؛ یعنی اراده خدا دو قسم است؛ مشیت تکوینی، مشیت

تشریحی؛ «مشیت تکوینی»؛ یعنی خدا اراده کرده که حتماً باید فلان وقت باران بیاید، فلان کس، عمرش تمام شود که تخلف پذیر نیست.

«مشیت تشریحی» آن است که: خدا خواسته که بشر به میل خودش رو به خیر برود؛ نماز بخواند، روزه برود. مشیت تکوینی خدا خواسته که الاغ و گاو همیشه خمیده و در حال رکوع باشد، اما رکوع بشری را خواسته با اراده خود بشر به میل و خواست خودش عظمت خدا را درک کرده رکوع کند و بگوید:

«سبحان ربی العظیم وبحمده».

حشرات به خاک افتاده‌اند، جز این هم نمی‌تواند باشد، اما بشر را خواسته از روی علم و اراده سجده کند تا ثواب ببرد. مستحقّ مقام گردد. خدا خواسته کسی که فقیر است و آنان که بی‌نیازند، به او اطعام کنند، رفع نیازش نمایند.

**ثروتمندی و تهیدستی افراد، امتحان نسبت به یکدیگر**

خداوند بشر را یک‌نواخت نیافریده، در هر زمان یک عده فقیر، عده‌ای ثروتمند برای آن که مردمان امتحان گردند:

﴿... وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً...﴾ (۱)

آقای میلیونر! خدا به تو داد تا هزاران بیچاره را از این مال خود،



بهره‌مند کنی. مرضهای نفس خودت اصلاح شود. با انفاق کردن، بیماری‌هایت علاج می‌شود، سخاوت پیدا می‌کنی.

برای فقیر هم خوب است به برکت فقرش، اگر با عفت همراه باشد، خود همین خودداری، نعمت بزرگی است، صبر پیدا می‌کند. اجرهای باقی نصیبش می‌شود، فقیر به اختیار خودش صبر می‌کند، سخی هم به اختیار خودش انفاق می‌کند، به هر کدام خیراتی می‌رسد، این خواست خدا تشریحی است که فقیر و غنی بهره ببرند.

آدم بخیل از بهشت محروم است. مضمون روایت:

«کافر سخی به بهشت نزدیکتر است از مؤمن بخیل».

به چنین مؤمن بخیلی، امیدی نیست، اگر با این صفت حیوانی بمیرد، امید نجاتی برایش نیست.

سگی که از محله‌ای خواست رد شود، از ترس این که مبادا در استخوانهای این محله شرکت کند، سگهای این محله چه می‌کنند؟ آی همکارها با همکار! چه می‌کنید؟ علاج بخل، به عطاست. مکرر گفته‌ام: نه از چیزهایی که خودتان بی‌میلید، از آنچه دوست دارید، در راه خدا بدهید.

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...﴾ (۱).

«نه از آنچه خودتان از آن رو بگردانید».

﴿... وَلَسْتُمْ بِكَائِدِيهِ إِلَّا أَنْ تُعْمِضُوا فِيهِ...﴾ (۱)

یک نفر وارد شد بر خانهٔ مولا علی علیه السلام. در خانهٔ حضرت وسایل زندگی حضرت را نامرتب و خیلی مختصر یافت، گفت: «یا علی! شما خلیفهٔ مسلمین هستید، این چه وضعی است؟».

فرمود: «عقل در ملک عاریه تأسیس اساس نمی‌کند و ما هرچه داریم برای بعد فرستاده‌ایم. جایی که عاریه است، اهمّیت دادنش خلاف عقل است».

فقال علی علیه السلام: «إِنَّ اللَّيْبَ لَا يَتَأْتِي فِي دَارِ النُّقْلَةِ وَلِنَا دَارُ أَمْنٍ قَدْ نَقَلْنَا إِلَيْهَا خَيْرَ مَتَاعِنَا وَإِنَّا عَنْ قَلِيلٍ إِلَيْهَا صَائِرُونَ» (۲).

نمی‌گویند خانه و زندگی نداشته باش بلکه به آخرت بیشتر اهمّیت بده. دنیا برایت مهم نباشد. دلت برای دنیا نرود. نگاه بالا دستت نکن. خیال نکن این جا ماندنی هستی.

روزی جناب بهلول عاقل، در قبرستان بود، وزیر هارون رد شد، صدا زد: «بهلول! مثل این که قبرستان را رها نمی‌کنی؟».

گفت: «بلی این جا راحت تر است؛ کسی به من کاری ندارد، اگر به شهر و بازار بیایم، بچه‌ها و نادانان [مرا] اذیت می‌کنند».

۱ - بقره: ۲۶۷.

۲ - بحار الأنوار: ۷۰ / ۳۲۲ - ۳۲۱ (با اندکی تفاوت).

وزیر گفت: «با این مرده‌ها مکالمه هم داری؟».

گفت: «آری».

گفت: «سر هر قبری می‌ایستم می‌گویم: متی ترحلون؟؛ کی حرکت می‌کنید؟ پاسخ می‌دهند: منتظر شمایم تا به ما ملحق شوید، با هم حرکت می‌کنیم».

مالی عاریه به تو رسید که به برکت این مال بتوانی کاری برای پس از مرگت کنی، به قدری مهم است که اگر دارایی شخص، یک دانه خرما باشد، نصف آن را بدهد.

حضرت مجتبی علیه السلام سه مرتبه دارایی اش را نصف کرده و نصف آن را در راه خدا داد. (۱)

همچنین علی بن موسی الرضا علیه السلام سر سفره که می‌نشست، ظرفی بر می‌داشت از هرچه در سفره بود، بر می‌داشت و به فقیر می‌داد و می‌خواند:

﴿فَلَا أَقْتَحِمَ أَلْعَقَبَةَ \* وَمَا أَدْرَاكَ مَا أَلْعَقَبَةُ \* فَكُّ رَقَبَةٍ \* أَوْ إِطْعَمٌ فِي

يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ﴾. (۲)

۱ - بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۳۹ / ح ۱۳.

۲ - بلد: ۱۴ - ۱۱.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فصل هفتم:

### آثار انفاق

[لزوم] صدقه و اطعام هر چه که بتوانید

در این ماه رمضان، انفاق، تصدّق «تصدّقوا علی فقرائکم»<sup>(۱)</sup> چه

اثرهای دنیوی و اخروی فراوان دارد تا این جا که:

«من فطّر مؤمناً صائماً كان له بذلك عتق رقبة ومغفرة لما مضى

من ذنوبه».<sup>(۲)</sup>

کسی که یک مؤمن روزه‌داری را افطار بدهد، گناهانش آمرزیده شده و ثواب یک بنده آزاد کردن دارد. هوشتان باشد افطار؛ یعنی روزه‌دار را سیر کردن، نه این که بازیهایی که در می آورند، مقداری خرما و رطب در صف جماعت، یکی یک دانه بخورد، یک حمد و سوره بخواند، [این] خرید و فروش است. یک حمد و سوره‌ای [را] می فروشی به یک

---

۱- وسائل الشیعه: ۱۰ / ۳۱۳ / ح ۲۰.

۲- وسائل الشیعه: ۱۰ / ۳۰۷ (با اندکی تفاوت).

کله خرما! کی گفت این جور بکنی؟ یا حلوا درست می‌کند در صف جماعت، یا سر کوچه، یکی یک تکه‌ای بخورید، یک فاتحه‌ای برای اموات من بفرستید. صد هزار تومان مادرت را خوردی، نصفش را بده در راه خدا برای مادرت، یک تکه حلوا این هم خیر شد برای مادرت؟!]

### [میزان] صدقه نسبت به دارایی اشخاص [است]

از پای منبر گفتند: یا رسول‌الله! ما تمکن افطار دادن نداریم؛ یعنی این قدر داشته باشیم که بتوانیم یکی دیگری را هم سیر کنیم، فرمود: «اتقوا النار ولو بشقّ تمرّة».<sup>(۱)</sup>

آی مؤمن! مسلمان! تو افطار بده، نداری دو تا دانه خرما داری، یک دانه‌اش را خودت بخور، یک دانه خرما را به یک روزه‌دار بده، پس یک دانه خرما مال کسی است که غیر از یک دانه خرما ندارد، همین را بده نه کسی که دارایی فراوان دارد، آن وقت بخواهد یک دانه خرما خیر کند، این غلط است، [یا] تکه تکه حلوا [بخواهد خیر کند].

در مواعظ شیخ شوشتری هم است، ایشان در نجف داد می‌زده که: این حلوا درست کردن و توی جماعت و توی حرم گرداندن و این مسخره بازیها را کی گفته به شما؟ گرسنه را سیر کردن، برهنه را پوشاندن، بدهی قرض دار را ادا کردن، انواع معروفها کارهای خیر، به نیابت اموات، صدقه بالمعنی الاعم؛ یعنی هرچه کار خیری [است]، گاه می‌شود، صدقه

ده هزار تومان است، باید بدهی؛ مثلاً فرض کنید ده هزار تومان از یک نفر طلب داری می دانی که ندارد، قرآن می فرماید: ﴿... فَظَرِّهٖ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ...﴾<sup>(۱)</sup> اولاً مهلت بده شکایت نکن، تو که می دانی ندارد، فشار به او حرام است: ﴿... أَنْ تَعْفُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ...﴾<sup>(۲)</sup> ببخش. ده هزار تومان خیر پدرت بکنی، چطور می شود؟ یک میلیون مال پدرت را خوردی، ده هزار تومان هم خیرش بکن. کسی به دیگری بدهی دارد، تو بده، حساب توی کار است. برای خودت هست. ظاهرش به اسم مدرسه، مسجد، فقرا، ارحام، افطار، ولی حقیقتش همه اش به خودت کمک کردی. خودت دارایی حقیقی پیدا می کنی؛ بعد از مرگ در عالم اعلی راه پیدا می کنی. درب بهشت را روی خود باز می کنی. بخیل، به خدا به خودش بخل می کند. این که محکم گرفته نمی دهد، در بهشت را روی خودش می بندد. خودش طوق آهنی برای گردنش درست می کند، هرکس در دنیا اهل داد و دهش شد، پس از مرگ هم این صفت از او آشکار می شود.

### [نیکوکاران در دنیا] در عالم دیگر هم نیکوکارند

چند روایت در وسائل الشیعه است.

«أهل المعروف فی الدنيا هم أهل المعروف فی الآخرة وأهل المنکر

فی الدنيا هم أهل المنکر فی الآخرة.»<sup>(۳)</sup>

۲ - بقره: ۲۳۷.

۱ - بقره: ۲۸۰.

۳ - وسائل الشیعه: ۱۶ / ۲۸۸.

هرکس در دنیا اهل معروف شد، در آخرت هم اهل معروف است. معروف می‌دانید یعنی چه؟ یعنی اهل خیر شد. توی شهر تا گفتند اهل خیر کی هست؟ می‌گویند: فلان آقا، فلان حاجی اهل خیر است، مشکل گشاست؛ هرکس گرهی در کارش دارد، این شخص بازش می‌کند؛ بدهی دارد، بدهی اش را می‌دهد، دستش خیر، پایش خیر، زبانش خیر، دستش به جیبش، آشناست، مال را از خودش نمی‌بیند. مهمان دوست و مهمان نواز است. هرکس رو به او آورد، محرومش نمی‌کند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«هرکس در دنیا اهل معروف شد، در قیامت و آخرت هم اهل معروف است.» (۱)

یعنی: آی کسی که این‌جا صفت کمالی تو شد داد و دهش و خیر رسانی و دادرسی! بعد از مرگ هم به ارواح همین جور خیر می‌رسانی. همین‌طور که شما این شبهای ماه رمضان مهمان می‌آوری، از ارحام و غیر ارحام، وقتی هم مردی، سر سفره‌ات در برزخ و قیامت هم وعده می‌گیری، آن‌جا هم سفره است پهن است و خلاصه آنچه خداوند به فضل خود به تو عطا می‌فرماید، به دیگران هم می‌رسانی و آنها را شفاعت می‌نمایی. آی بدبختی که این‌جا در خانه‌ات بسته! بعد از مرگ هم در آن عالم، در خانه‌ات بسته، هیچ خبری نیست.

### [حاتم طایی] بر سر قبر خود [نیز] میهمانی می‌کند

داستانی بگویم از ابوالخبیری که خود بزرگی بوده از قبایل عرب: «هنگامی که با قبیله‌اش در حرکت بود، به قبیله طئی - که مرکز حاتم طایی بوده است - می‌رسد. از اوّل شب چراغ بر سر خانه حاتم روشن بوده تا صبح نشانه این که از هرگوشه و کنار بیابان اگر مهمان بیاید، راه را بیابد. این چراغ روشن کردن، نشانه کرم و این که این جا مضیف و درّ خانه باز است و هرکس بیاید اجمالاً ابوالخبیر می‌آمد و بنا بر بعضی کتبی که نقل کرده‌اند، نمی‌دانست که حاتم مرده است. آمد نزدیک قبیله بنا به رسم همیشه نزدیک این حدود که می‌رسیدند، فوراً حاتم به استقبالشان می‌آمد، طعام می‌فرستاد، اما این بار که فرود آمدند، هیچ خبری نشد، نه کسی احوالشان را پرسید، نه خوراکی برایشان آورد و از طرف حاتم هم که کرمی نشد و حاتم دیگری هم نبود، گرسنه خوابیدند.

ابوالخبیری خوابش برد، دید حاتم آمد نزدیک، نیزه‌ای در گلوی شتر ابوالخبیری فرو کرد. ابوالخبیری از وحشت بلند شد و نگاه شتر کرد، دید شتر دارد دست و پا می‌زند، صدا زد: وا راحلتا! داد و فریاد راه انداخت. اهل قافله دورش جمع شدند گفتند: چطور شد؟ گفت: با ما بیاید ببینید چطور شده حاتم خودم دیدمش توی خواب آمده شترم راکشته است.

گفتند: مگر نمی‌دانی این شتر راکشته که تو میهمانی کنی، هم ما بخوریم، هم خودت، خودش حاتم بیچاره نبوده که از شتر خودش بدهد، شتر تو راکشته بالآخره چاره‌ای نیست تو باید امشب همه را به



نیابت حاتم، مهمانی کنی. به ناچار شتر را بین اهل قافله تقسیم کردند. همه خوردند سیر شدند و فردا حرکت کردند.

ناگاه از دور گرد و خاک بلند شد. دیدند سواری به سرعت می آید. وقتی که رسید پرسید: ابوالخبیری کیست؟ ابوالخبیری گفت: من هستم. گفت: تویی که شب گذشته پدر من شتر تو را گرفت و ذبح کرد؟ گفت: بله. گفت: بیا این اسب را عوض بگیر؛ اسبی که چندین برابر قیمتش بود. گفت: این مال کیست؟ گفت: مال حاتم است. من خواب بودم، در خواب پدرم آمد گفت: پسر! امشب ما معامله ای کرده ایم؛ عده ای مهمان داشتیم و چیزی نبود، شتر ابوالخبیری را ذبح کردیم برای مهمانها، حالا اسب مرا بردار به ابوالخبیری بده در برابر شتری که من برداشتم. اسب را داد او هم گرفت.»

### [حاتم] اسبش را در قحطی به فقرا می دهد

حاتم اهل داد و دهش، مهمان دوست و مهمان نواز بود. خود خواهی و خودپرستی نداشت تا جایی که عزیزترین دارایی اش که اسبی بود، در شبی که ناله گرسنگی قبیله بلند شد، آن اسبش را هم کشت، گوشتش را تقسیم کرد، یک ذره از گوشت اسبش را خودش نخورد. همچو مردی الآن هم که مُرد، در عالم برزخ، سفره اش باز است. باز هم شاهد برایتان بیاورم.

### اهل خیر فردا [روز قیامت] شفاعت می‌کنند

هرکس در دنیا اهل عطا شد، بعد از مرگ هم اهل عطاست حتی در برزخ به اهل این عالم نیز خبرش می‌رسد، تا چه رسد به قیامت. شنیده‌اید که مؤمن شفاعت می‌کند، کدام مؤمن؟ مؤمنی که علاوه بر ایمان و اعمال صالحه، دارای سخاوت وجود و کرم باشد، شفاعت می‌کند، اما کسی که مال خود را سخت گرفته است، میلیون میلیون در بانک گذاشته است، کجا و شفاعت کجا؟ برای خودش طوق اژدها درست کرده، در بهشت را روی خودش بسته، آیا برای دیگری می‌تواند باز کند؟

### انفاق، سخاوت می‌آورد

علاوه، صفت کمالی «سخاوت» پیدا می‌شود. تا در آدمی، «کرم» پیدا نشود، به اغنیای حقیقی راه پیدا نمی‌کند. تو می‌خواهی بروی نزد اصل کرم؛ یعنی اسدالله الغالب علی ابن ابی طالب علیه السلام یا محبت می‌خواهی بروی پیش علی؟ عجیب با نکبت بخل مگر می‌شود به علی علیه السلام راه پیدا بکنی؟ این انفاقها شما را به علی نزدیک می‌کند. نفعش به خودت می‌رسد. به خودت داده‌ای. خودت هستی. خودت را رشد داده‌ای. قرب به کریمان عالم تا برسد به اکرم الاکرمین رب العالمین. تا کرمی در خودت پیدا نگردد، فردا کجا از کرم الهی بهره می‌بری؟ ممکن نیست تا از صفت کمالیه‌ای در خود آدم نمونه‌ای نباشد، فردا به اصلش نمی‌رسد. آدم بخیل از بهشت دور است. از خدا دور است. از آل محمد صلوات الله علیهم هم دور است.

مسلمانان! قدر احکام و تکالیف الهی را بدانید. هرچه هست نفعش برای خودتان است. هرچه حرام است، برای این است که ضرر نکنی. زیان نبینی و گرنه به قول شاعر:

گر جمله کائنات کافر گردند      بر دامن کبریایش ننشیند گرد<sup>(۱)</sup>

### انفاق، نفع دهنده است

خیال می‌کند آنچه در راه خدا داد، از کفش رفت، لذا تا بتواند از انفاق می‌گریزد. بهانه‌های مختلف می‌آورد: چرا دسترنج خودمان را به دیگران بدهیم؟ چون در ذهنش این است که اگر خمس داد، از کفش رفته است! اما اگر ایمان آمد، شرح صدر پیدا می‌کند. خمس که چیزی نیست، یک پنجم از زیادتی عایدات سالیانه است و یک سال هرچه خدا به تو داده به مقدار شأن اجتماعی‌ات صرف کن، از انواع مخارج، آن وقت هرچه زیاد آوردی، یک پنجم آن را بده. اگر نور ایمان به دل آمد، هرچه هم می‌دهد، کم می‌بیند و چیزی نمی‌بیند.

حضرت سجاد علیه السلام وقتی به فقیری چیزی می‌داد، دست خودش را می‌بوسید و در برخی روایات، گاهی دست سائل را می‌بوسید. وقتی که از او می‌پرسیدند، می‌فرمود: «خدا مگر نه در قرآن مجید می‌فرماید: ﴿... وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ...﴾<sup>(۲)</sup> و خداست که صدقه‌ها را می‌گیرد و ظاهرش دست سائل یا گیرنده است، حقیقتش خدا می‌گیرد، این دست، متبرک شد،

لذا دستم را می‌بوسم که این خیر با این دست جاری شد». وقتی هم سائلی به حسین علیه السلام رو آورد و خون بهایی که برعهده‌اش بود، از حسین علیه السلام خواست، حضرت او را به خانه آورد. از غلام پرسید: «چه مقدار در خانه موجود است؟».

گفت: «چهار هزار درهم». تمام پولها را آورد از پشت در، بدون این که در را باز کند، به سائل داد و سائل پرسید: «چرا پنهان شدید؟». فرمود: «نخواستم نگاه به صورتم کنی، خجالت بکشی. از تو هم معذرت می‌خواهم که بیش از این [موجود] نبود».

اعرابی هم گریه کرد که حیف است چنین دستی، زیر خاک برود. مال، مال خداست و عطای اوست، عوض هم می‌دهد.

## کنیزان را آزاد می‌کنم تا جهنم نروم

نوشته‌اند:

«زنی از محله‌های مدینه منوره برای نماز عشا به مسجد النبی پشت سر پیغمبر صلی الله علیه و آله حاضر شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله این آیه را در نماز خواند: به درستی که جهنم وعده گاه اینان است؛ هرکس با کفر مرد، جهنم جای اوست و هفت در و هفت طبقه دارد، برای هر طایفه‌ای، دری از درهای جهنم است. (۱)»

---

۱ - «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ \* لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ» حجر: ۴۴ - ۴۳.

زن، ایمان دارد. خدمت پیغمبر آمد، گریه زیادی کرد، گفت: یا رسول الله! این آیه سخت مرا ترسانید و ناراحت کرد، چکنم که این درهای جهنم به روی من بسته گردد؟ خودت فرمودی: صدقه سپری است نگهدارنده از آتش.<sup>(۱)</sup> یا رسول الله! از دارایی دنیا هفت کنیز خریده‌ام، دیگر هیچ ندارم (دارایی‌اش را داده این هفت کنیز را خریده است) من برای بسته شدن هر دری، کنیزی را در راه خدا آزاد می‌کنم، یا رسول الله! شما اطمینان به من بدهید آتش جهنم مرا نسوزاند».

در دل، ترس از همه چیز است، جز ترس از عذاب خدا. اگر ایمان در دل جا کرده بود، با ارتکاب گناه دلهره‌ها می‌آمد، یک دروغی او را آتش می‌زد، خوابش را می‌گرفت.

### ناراحتی از نرسیدن به نماز جماعت

در لئالی الأخبار می‌نویسد:

«یکی از بزرگان، [مردم] به ملاقاتش آمدند. حالش مثل مصیبت زده‌ها بود، برخلاف روزهای دیگر که بشاش بود، پرسیدند: چه شده؟ آیا حادثه‌ای پیش آمده است؟ فرمود: حادثه، مصیبت سختی پیش آمده است؛ شب گذشته مانعی برایم پیش آمد که از نماز جماعت عشا باز ماندم و نماز عشایم را تنها خواندم، از فضیلت جماعت محروم شدم».

۱ - الصدقة جنة من النار (میزان الحکمه: ۴ / ۱۵۹۴).

ایمان که آمد، می‌داند نماز جماعت چه اثری دارد و خدا آنرا دوست می‌دارد. همان طوری که از نقص در معاملات دنیوی ناراحت می‌شویم، مؤمن در معامله با خدا چنین است، اگر مشتری نقدی به دست آمد و نفع سرشاری داشت، تو ایراد گرفتی و مشتری رفت و جنس هم پایین آمد، چه حالی داری؟ این در دنیا است این قدر ناراحت می‌شود. عین همین حرف به مراتب بالاتر و بیشتر، در امر آخرتی است؛ مشتری تو خداست، اگر در عمل مسامحه کردی، تو سرت می‌زنی! آه که راه خیری پیش آمد، من مسامحه کردم، یتیم گرسنه‌ای، پابره‌نای را درب خانه هر یک از مسلمین متمکن ببر، به هر کدامشان پیشنهاد کن، می‌گوید: این روزها وضع خراب است! بدهکارم! او را نزد فلان شخص ببرید! می‌خواهد او را رد کند؛ چون خیال می‌کند هرچه داد، ضرر کرده خدا را باور نکرده و اگر ایمان بود آنرا دنبال می‌کرد، در راه خدا وقتی چیزی را انفاق می‌کند که دیگر میلی به آن نداشته باشد<sup>(۱)</sup> و اگر به خودش می‌داند، به زحمت می‌پذیرفت؛ چون به آن راغب نبود، از بس پست و بی ارزش هست و حال آن‌که هرگز به حقیقت نیکی نمی‌رسد، مگر در راه خدا از آنچه دوست می‌دارد و مورد رغبت شماست، بدهید.<sup>(۲)</sup> اگر ایمان است، باید از آنچه دوست می‌داری، بدهی.

۱- «... وَلَسْتُمْ بِتَّائِبِينَ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ...» بقره: ۲۶۷.

۲- «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...» آل عمران: ۹۲.

## انگور نوبر برای انفاق بهتر است

زین العابدین علیه السلام انگور را دوست می‌داشت (انگور و انار نمونه‌ای از میوه‌های بهشتی است). فصل نوبر انگور بود که هنوز فراوان نشده بود. چند خوشه انگور برای امام آوردند، خواست میل بفرماید، ناگاه سائلی مقابل امام آمد. آقا بلافاصله پیش از آن که دانه‌ای از انگور بخورد، خوشه انگور را به او داد. یکی از اصحاب عرض کرد:

«آقا این انگور حیف است، برای شما آوردم، نوبره‌ست، خودتان میل بفرمایید، به سائل پول بدهید».

حضرت فرمود: «از همین جهت که مورد رغبت هست، در راه خدا می‌دهم».

## روزه و صدقه شیطان شکن

از جمله اسلحه‌ها چند چیز است که از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله روایت شده است:

«روزه اگر موفق شوی، روی دشمنت را سیاه می‌کند...»<sup>(۱)</sup>.

اگر پرده عقب رود، شیطان خود را ببینی، رویش سیاه شده است لکن

۱ - قال صلی الله علیه و آله لأصحابه: الا خبرکم بشيء انتم فعلتموه تباعد الشیطان منکم كما تباعد المشرق من المغرب؟ قالوا: بلی، قال: الصوم یسود وجهه والصدقة تکسر ظهره والحب فی الله والمؤازرة علی العمل الصالح یقطع دابره والاستغفار یقطع وتینه (وسائل الشیعه: ۱۰ / ۳۹۶ - ۳۹۵).

شیطان هم به این ضعیفی نیست که به سادگی رویش سیاه و کمرش شکسته گردد، مرد می‌خواهد که عمل را خالص انجام دهد و از حجابهای هفتگانه بگذرد و پشت ابلیس را به خاک بمالد. دیگر «صدقه» است که می‌فرماید:

«پشت شیطان را می‌شکند، کمرش را خرد می‌کند»<sup>(۱)</sup>.

بلی اگر صدقه مقبوله باشد.

### مادر شیطانها را دیدم!

در انوار جزایری است که در سال قحطی، در مسجدی، واعظی روی منبر بود، می‌گفت:

«کسی که بخواهد صدقه بدهد، هفتاد شیطان به دستش می‌چسبند و نمی‌گذارند [صدقه] بدهد. مؤمنی پای منبر این سخنان را شنید، تعجب کنان به رفقایش گفت: صدقه دادن که این چیزها را ندارد، اینک من مقداری گندم دارم می‌روم و برای فقرا به مسجد خواهم آورد و از جایش حرکت کرد. وقتی که به خانه رسید و زنش از قصدش آگاه شد، شروع به سرزنش او کرد که در این سال قحطی، رعایت زن و بچه و خودت را نمی‌کنی؟

شاید قحطی طولانی شد، آن وقت ما از گرسنگی بمیریم و چه و چه. خلاصه به قدری او را وسوسه کرد که آن مرد مؤمن، دست خالی به

۱ - این حدیث صفحه قبل، در پاورقی گذشت.



مسجد نزد رفقا برگشت.

از او پرسیدند چه شد؟ دیدی هفتاد شیطانک به دست چسبیدند و نگذاشتند! پاسخ داد: من شیطانها را ندیدم لکن مادرشان را دیدم که نگذاشت.»

خلاصه مرد می خواهد در برابر شیاطین مقاومت کند. می بیند به زبان زن، یا رفیق زن صفتی، مصلحت بینی می کند و نمی گذارد.

[مقدار] صدقه نسبت به افراد [فرق می کند]

«صدقه» هم که می گویند، نه این است که در جیبش بگردد یک ریال و دو ریال پیدا کند و در آورد:

«هرگز به نیکی نمی رسید تا از آنچه که دوست می دارید در راه خدا انفاق کنید.»<sup>(۱)</sup>

تمکن و توانایی تو چه مقدار است، اگر توانایی داری تا اسکناس پانصد هزاری از جیب بیرون بیاوری، کمر شیطان شکسته نمی شود. آن هم به شرطی که با منت گذاشتن و اذیت کردن، آن را باطل نکنی تا چه رسد به ریا و سمعه.

دو اسلحه قوی شیطان کش

دو اسلحه قوی آخر که در روایت مروی از پیغمبر ﷺ ذکر شده - که

به کلی شیطان را نابود می‌کند - دو چیز است:

یکی: دوستی کردن در راه خدا و برای خدا و دیگری: مواظبت کردن بر کار نیک.

ما کشتهٔ نفسیم و بس آوخ که بر آید

از ما به قیامت که چرا نفس نکشتیم<sup>(۱)</sup>

این جهاد اکبر است، دوستی برای خدا نه برای نفس و هوا مهمتر از جهاد با کفار است؛ جهاد با دشمن واقعی و داخلی است، اگر این درست نشد، جهاد با کفار هم درست نمی‌شود بلکه گاهی همان هم به امر شیطان است.

حضرت سجاد علیه السلام در دعا عرض می‌کند:

«پروردگارا! به تو پناه می‌برم از این دشمن، این صاحبخانه، این سگ دارد، به من حمله می‌کند؟ تو به فریادم برس».

### ثروتمندی جوان عابد [به خاطر انفاق]

و اما راجع به عاقبت به خیری برای مثال، حکایتی است که:

«به یک جوان عابد اسرائیلی در خواب خبر دادند که خدا در نصف عمر، تو را غنی و نصف دیگر فقیرت می‌نماید و انتخاب این که اول فقر باشد، یا غنا به عهدهٔ خودت است.

در عالم خواب گفت: مرا زنی است و باید با او مشورت بکنم (این که

گفته‌اند با زن مشورت نکنید، مشورت با زنانی است که عقلشان ضعیف و اهل شهوتند، نه زنان صالحه که در عقل کم از مردان نیستند).

بالجمله وقتی که بیدار شد، با زن صالحه‌اش مشورت کرد. زن صالحه گفت: بهتر است که نصف اوّل عمرت غنی شوی.

مرد گفت: آخر عمر ضعیف می‌شوم.

گفت: این‌طور بهتر است. او هم قبول کرد، از فردا غنی شد و مال می‌آمد.

زن گفت: خدا از آن طرف مال می‌دهد، تو از این طرف انفاق کن در راه خدا، کم که نمی‌شود. هرچه بدهی، باز می‌آید؛ چون وعده داده‌اند. خلاصه نصفه اوّل عمرش تمام شد. تاریخی رسید که بایستی از آن تاریخ فقیر شود، ولی دید نه همان‌طور غنی است و مال می‌آید. عرض کرد: خدایا! چطور شد که فقیر نشدم؟ در عالم رؤیا به او گفتند: چون در راه ما انفاق کردی، ما بقیه عمرت را هم غنا قرار دادیم؛ یعنی در مقابل خوبی، خوبی و در برابر بدی، بدی است».

﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْأَثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ  
الْمَغْفِرَةِ...﴾ (۱)

وجوه متعددی است در این آیه، یکی «الَّذِينَ» مبتدا و مرتبط با آیات قبل است.

### با آرد، درب خانه [مقدّس] اردبیلی

زمان محقق اردبیلی در نجف، مرسوم بوده هرکس نان خودش را در خانه خود تهیه می‌کرده است. مرحوم اردبیلی هم مقداری گندم و آرد در منزلش برای معیشت سالیانه داشت. او آخر سال، مصادف با قحطی جنس شد. جناب اردبیلی هم بنا گذاشت به مواسات، خبر داد هرکس ندارد، بیاید، ما داریم، به مقدار مساوی تقسیم کرد. مقداری هم به اندازه دیگران [برای خودش] برداشت. اهل بیتش به او اعتراض کرد که چرا زن و بچه‌ات را گدا کردی در این هنگام سختی؟ اردبیلی را ناراحت کردند. از نجف به کوفه رفت. در مسجد کوفه معتکف شد. در ظرف این سه روز، درب خانه اردبیلی را می‌کوبند. عربی با باری آرد آمده می‌گوید: مال اردبیلی است، ایشان در مسجد کوفه است، ظرفها را پر کردند، خوشحال شدند. پس از برگشتن اردبیلی، خانواده‌اش می‌گوید: «آرد خوبی بود، از کجا پیدا کرده بودید؟».

پرسید: «کدام آرد؟».

قصه را گفتند، فهمید خدایی که وعده داده: ﴿... وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ...﴾ عوضش را داده است. چنین است معامله الهی. (۱)

شواهد، فراوان است. از موضوعات قرآن مجید است، تخلف‌پذیر نیست، مگر وقتی شرطش نباشد.

از آن جمله «اخلاص» و غیره که گذشت. اگر راستی انفاق برای خدا باشد، خالصاً لوجه الله، با شرایطی که دارد، همین دنیا محال است جایش پر نشود. علاوه بر تزکیهٔ نفس، ثوابها که از آن جمله «جَنَّةٌ مِنَ النَّارِ» جلو شعلهٔ آتش را سپر انفاق می‌گیرد، می‌گوید:

«خدایا! این چه بود که نگذاشت آتش به من برسد؟».

گویند: «این همان انفاقی است که در دنیا کردی».<sup>(۱)</sup>

عجیب است خواص «انفاق». خداوند! به عزّت و جلالت، ما را از مرض «بخل» نجات بده.

### معاملهٔ ابودحداح با مرد هندی

یک نفر از انصار همسایه‌ای در مدینه داشت که دارای درخت نخل بود و شاخه‌اش وارد خانهٔ همسایهٔ فقیرش شده بود. وقتی درخت، خرما می‌کرد، تعدادی درخانهٔ همسایهٔ فقیر می‌ریخت و بچه‌هایش بر می‌داشتند. صاحب درخت هم می‌آمد بچه‌ها را می‌زد و اگر خرمایی باقی بود، پس می‌گرفت. همسایهٔ فقیر غصه می‌خورد. روزی پیش رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: «همسایهٔ من شاخهٔ درخت نخلش در خانهٔ من است و از خرماهایی که می‌ریزد، بچه‌هایم بر می‌دارند و او می‌آید بچه‌هایم را می‌زند».

پیغمبر به دنبال صاحب درخت فرستاد و فرمود: «این درخت نخل را به من بفروش در برابر، یک درخت نخل در بهشت».

۱ - الصدقة جنة عظيمة من النار (میزان الحکمه: ۴ / ۱۶۰۵).

پشت گوشش را خاراند و گفت: «این درخت از همه درختهایم بهتر است».

خبر به ابودحداح رسیده نزد صاحب درخت رفت و گفت: «آیا حاضر هستی این درخت را بفروشی؟».

گفت: «نه».

ابودحداح گفت: «چهل درخت به تو می‌دهم که این درخت را به رسول خدا ﷺ بدهی».

گفت: «بهترین نخلستانهای مدینه را به من بدهند، حاضرم این درخت را بدهم».

ابودحداح گفت: «من چنین نخلستانی دارم، آن را به تو دادم در برابر این نخل».

گفت: «قبول کردم».

ابودحداح خدمت رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: «نخل مال من شده و آن را به حضرت بخشیدم».

رسول خدا ﷺ هم فرمود: «من آن را به این همسایه فقیر بخشیدم تا بچه‌هایش از آن بهره ببرند».

خداوند یک سوره قرآن در شأن ابودحداح نازل فرمود به نام سوره «واللیل» و در آن از این انفاق به نیکی یاد فرموده است. (۱)

۱ - ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ \* وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ \* فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ﴾

## فهرست منابع و مآخذ

۱ - قرآن کریم.

### «الف»

- ۲ - الأنوارالنعماتیه / جزایری / سیّد نعمت الله / مؤسّسة الأعلمی - بیروت.  
۳ - اصول کافی / کلینی / محمّد بن یعقوب / دارالکتب الإسلامیة -  
تهران / ۱۳۸۸ هـ. ق. / چاپ سوّم.

### «ب»

- ۴ - بحارالأنوار / مجلسی / محمّد باقر / مؤسّسة الوفاء - بیروت /  
۱۴۰۳ هـ. ق. / چاپ سوّم.

### «ت»

- ۵ - تفسیر المیزان / علامة طباطبائی / محمّد حسین / دفتر انتشارات  
اسلامی - قم.

٦ - تفسير صافى / فيض كاشانى / محمد محسن / دار المرتضى / چاپ اول.

«ث»

٧ - ثمرات الأوراق / ابن حجة الحموى.

«ج»

٨ - جواهر الكلام / نجفى / محمد حسن / دار احياء التراث العربى -  
بيروت / چاپ هفتم.

«خ»

٩ - خاتمه المستدرک الوسائل / نورى طبرسى / ميرزا حسين / مؤسسه  
آل البيت عليه السلام لإحياء التراث / ١٤٢٩ هـ. ق. / چاپ اول.

«ر»

١٠ - رياحين الشريعة / محللاتى / شيخ ذبيح الله / دار الكتب الإسلاميه -  
تهران.

«س»

١١ - سفينة البحار / قمى / شيخ عباس / انتشارات فراهانى.



«ش»

۱۲ - شرح اصول کافی / مازندرانی / دار احیاء التراث العربی - بیروت /  
۱۴۲۱ هـ. ق. / چاپ اول.

«ص»

۱۳ - صحیفه سجّادیه / از امام زین العابدین علیه السلام / دفتر انتشارات اسلامی -  
قم / ۱۳۷۸ هـ. ش. / چاپ هشتم.

«ع»

۱۴ - عدّة الداعی / حلّی / احمد بن فهد / مكتبة الوجدانی - قم.

«ل»

۱۵ - لئالی الأخبار / تویسرکانی / محمدنبی / المكتبة المحمّدی - قم.

«م»

۱۶ - مجمع البيان / طبرسی / فضل بن الحسن / مكتبة العلمیة الإسلامیة -  
تهران.

۱۷ - مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول (شرح کافی) / مجلسی /  
محمدباقر / دار الكتب الإسلامیة / ۱۳۶۹ هـ. ش. / چاپ اول.

١٨ - ميزان الحكمه / رى شهرى / محمّد / مؤسّسة دارالحدیث /  
١٤١٩ هـ. ق. / چاپ دوّم.

١٩ - مستدرک الوسائل / نوری طبرسی / میرزا حسین / مؤسّسة آل  
البيت عليه السلام لإحياء التراث / ١٤٠٨ هـ. ق. / چاپ دوّم.

٢٠ - مشكاة الأنوار فى غرر الأخبار / طبرسى / على بن حسن / مؤسّسة  
آل البيت عليه السلام لإحياء التراث / ١٤٢٣ هـ. ق. / چاپ اوّل.

٢١ - معانى الأخبار / شيخ صدوق / محمّد بن على / مؤسّسة  
النشر الإسلامى / ١٤٢٥ هـ. ق. / چاپ پنجم.

٢٢ - المحجّة البيضاء / فيض كاشانى / ملامحسن / مؤسّسة  
النشر الإسلامى / ١٤٢٩ هـ. ق. / چاپ اوّل.

«ن»

٢٣ - نورالأنفهام / حسينى لوانانى / سيّد حسن / دفتر انتشارات اسلامى -  
قم / ١٤٢٥ هـ. ق. / چاپ اوّل.

«و»

٢٤ - الوافى / فيض كاشانى / محمّد محسن / مكتبة لاميرالمؤمنين  
على عليه السلام / ١٤٠٦ هـ. ق. / چاپ اوّل.

٢٥ - وسائل الشيعه / حرّ عاملى / محمّد بن الحسن / مؤسّسة آل البيت  
لإحياء التراث - قم / ١٤٠٩ هـ. ق. / چاپ اوّل.

## فهرست مطالب

### [بخش اوّل: اخلاص]

- ۶ ..... پیشگفتار. •
- ۸ ..... فصل اوّل: خلوص و عمل صالح. •
- ۸ ..... ☆ خلوص چیست؟ و عمل خالص کدام است؟
- ۹ ..... ☆ آبرو نزد خلق هم به دست خداست.
- ۹ ..... ☆ [حکایتی شگفت از مالک دینار].
- ۱۱ ..... ☆ حظّ نفس هم مانع خلوص است.
- ۱۱ ..... ☆ ضمیمهٔ مباح اگر مستقل شد [عمل را باطل می‌کند].
- ۱۳ ..... ☆ [حکایت] احمد بن طولون و قاری قرآن.
- ۱۵ ..... ☆ [سخنی ارزشمند از سید بن طاووس دربارهٔ اخلاص].
- ۱۷ ..... • فصل دوّم: نیت و خلوص.
- ۱۷ ..... ☆ ارزش عمل به نیت و خلوص است.
- ۱۸ ..... ☆ شاکله یعنی چه؟
- ۱۸ ..... ☆ [انسان] بر سر دو راهی.
- ۱۹ ..... ☆ هر چه کنی به خود کنی.
- ۱۹ ..... ☆ اسفل السافلین، یا اعلیٰ علیّین.
- ۲۱ ..... ☆ جهاد اکبر با نفس اماره.

- ☆ نابرده رنج گنج میسر نمی شود. .... ۲۲
- ☆ [کیفیت تکون یافتن نطفه بانوی دو عالم حضرت فاطمه علیها السلام] ..... ۲۴
- ☆ عمل بدون نیت نمی شود ..... ۲۷
- ☆ [تأثیر شگفت انگیز نیت خالص] ..... ۲۹
- ☆ ادعای کذب، پسندیده نیست. .... ۳۱
- ☆ جنگ جمل و اصحاب علی علیه السلام ..... ۳۳
- ☆ خلوص نیت در اطعام ..... ۳۵
- ☆ تلافیهای خداوند از زحمات ایشان ..... ۳۵
- فصل سوم: اخلاص و ریا [و] مراتب اخلاص ..... ۳۷
- ☆ تنها عمل خالص پذیرفته می شود ..... ۳۷
- ☆ شیوع ریا در آخرالزمان ..... ۳۹
- ☆ [وجوب پرهیز از] سمعه [و ریا] ..... ۴۰
- ☆ همچون صدف سر به خود بری ..... ۴۰
- ☆ ریا پس از عمل، مبطل نیست ..... ۴۲
- ☆ ثوابش راکم، یا از بین می برد ..... ۴۲
- ☆ خوش آمدن تنها، سمعه و ریا نیست ..... ۴۳
- ☆ حقیقت اخلاص بالاتر از اینهاست ..... ۴۴
- ☆ جمع بین این روایات [روایت پیامبر اکرم، امام باقر علیه السلام و زراره] ..... ۴۵
- ☆ باید برای اخلاص کوشید ..... ۴۶
- ☆ مأثوریت برای اخلاص ..... ۴۷
- ☆ احکامی که از این آیه استفاده می شود ..... ۴۸
- ☆ قصد قربت؛ یعنی اخلاص در عبادت ..... ۴۹
- ☆ اخلاص در عمل مشکل تر از خود عمل است ..... ۵۱

- ☆ اخلاص در نیت چیست؟ ..... ۵۲
- ☆ مراتب اخلاص ..... ۵۴
- ☆ اگر غرض خواهی، عبادت باشد [عمل صحیح است] ..... ۵۵
- ☆ احراز اخلاص از اول عمل واجب است ..... ۵۷
- ☆ باید به وسوسه اعتنا نکرد ..... ۵۸
- ☆ [ملاً عبدالله شوشتری] نماز اول وقت را با جماعت ترک می کند ..... ۶۰
- ☆ شک در اخلاص نباید موجب ترک عمل شود ..... ۶۱
- فصل چهارم: شیطان و اخلاص ..... ۶۲
- ☆ کار شیطان دستبرد به ایمان و عقل است ..... ۶۲
- ☆ کمال توحید در اخلاص است ..... ۶۳
- ☆ تشریک در داعی، شرک با خداست ..... ۶۴
- ☆ بسیاری به اشتباه خود را مخلص می دانند ..... ۶۴
- ☆ شب زنده داری به خاطر سگ!! ..... ۶۵
- ☆ ناله شیطان از دست مخلصین ..... ۶۶
- ☆ اهل تقوا احتیاط می کنند ..... ۶۸
- ☆ [اخلاص شگفت انگیز جَوْن (غلام سیاه)] ..... ۷۰
- فصل پنجم: صبر، انفاق [و] خلوص ..... ۷۱
- ☆ صبر بر اخلاص برای همه سخت است ..... ۷۱
- ☆ اخلاص [امام] زین العابدین علیه السلام در انفاق ..... ۷۲
- ☆ داستانی عجیب از صبر بر اخلاص ..... ۷۳
- ☆ ما بهترین شریکهاییم ..... ۷۹
- ☆ عمل خالص گریه بر حسین علیه السلام ..... ۸۰
- فصل ششم: نتیجه و نشانه اخلاص ..... ۸۳

- ☆ پاک شده خدا را پاک می‌بیند ..... ۸۷
- ☆ نتیجه اخلاص، لقاء الله است ..... ۸۸
- ☆ دیدار با دل هنگام اخلاص ..... ۸۹
- ☆ نشانه اخلاص، پرهیز از هر گناه است ..... ۹۰
- ☆ مرتبه‌ای از عصمت برای مخلصین ..... ۹۱
- ☆ اخلاص، شرط قبولی عمل ..... ۹۲
- ☆ نشانه‌های شیعه علی علیه السلام را در خود نمی‌بینم ..... ۹۳
- فصل هفتم: نفاق و اخلاص ..... ۹۴
- ☆ فضیلت اخلاص و پستی ریا ..... ۹۸
- ☆ عمل خالص جلوه گر می‌شود ..... ۹۹

### [بخش دوم: انفاق]

- ☆ پیشگفتار ..... ۱۰۲
- فصل اول: خدایی که همه چیز از اوست ..... ۱۰۴
- ☆ مادر جعفر برمکی در طلب پوست گوسفند ..... ۱۰۹
- ☆ قصیده مولودیّه ..... ۱۱۰
- فصل دوم: انقاهای الهی ..... ۱۱۳
- ☆ انقاهای خدا به تمام هستی ..... ۱۱۵
- فصل سوم: انفاق در راه خدا ..... ۱۲۰
- ☆ اخلاص شرط اساسی انفاق ..... ۱۲۳
- ☆ انفاق در سختی ..... ۱۲۳
- ☆ خانه‌ای در بهشت ..... ۱۲۵
- فصل چهارم: حضرت زهرا علیها السلام و انفاق ..... ۱۲۸

- ☆ بیماری حسنین علیهما السلام و نذر علی و فاطمه علیهما السلام ..... ۱۲۸
- ☆ قرض [گرفتن علی علیه السلام] از شمعون یهودی ..... ۱۲۸
- ☆ روزه [اهل بیت علیهم السلام و] سؤال مسکین ..... ۱۲۹
- ☆ همه نان خود را [به مسکین] می دهند ..... ۱۲۹
- ☆ [اهل بیت علیهم السلام] یتیم و اسیر را هم اطعام می کنند ..... ۱۳۰
- ☆ [نزول سوره «هَلْ أَتَىٰ» بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله] ..... ۱۳۰
- ☆ شادی پیغمبر صلی الله علیه و آله از قبولی روزه و طعام [اهل بیت علیهم السلام] ..... ۱۳۱
- ☆ خانه زهرا علیها السلام امید محرومان ..... ۱۳۱
- ☆ راهنمای خیر چون بجا آورنده آن است ..... ۱۳۲
- ☆ پوست گوسفند، تنها دارایی [حضرت فاطمه علیها السلام] ..... ۱۳۳
- ☆ فرج خدا به برکت گردنبند ..... ۱۳۴
- ☆ حکایت طبّق انار ..... ۱۳۴
- ☆ [علی علیه السلام] انار را به بیمار فقیر می دهد ..... ۱۳۶
- ☆ انار بهشتی، فرستاده علی علیه السلام ..... ۱۳۷
- فصل پنجم: انفاق و اهل بیت علیهم السلام ..... ۱۳۹
- ☆ زهد، امر قلبی است ..... ۱۳۹
- ☆ اسراف و تبذیر فرمان شیطان است ..... ۱۴۱
- ☆ چشمه آب، موقوفه علی علیه السلام ..... ۱۴۴
- ☆ علی علیه السلام بدهی اش را می پردازد ..... ۱۴۷
- ☆ مال امام علیه السلام در راه اصلاح شیعیان ..... ۱۴۹
- ☆ انفاق حسین علیه السلام سرمشق برای دیگران ..... ۱۵۰
- ☆ [امام حسین علیه السلام] طعام برای فقرا را نیمه شب به دوش می کشد ..... ۱۵۳
- فصل ششم: آزمایش الهی ..... ۱۵۵

- ☆ اگر خدا می‌خواست خودش به فقرا می‌داد!! ..... ۱۵۹
- ☆ مشیت خدا نسبت به اختیار بشر ..... ۱۵۹
- ☆ ثروت‌مندی و تهیدستی افراد، امتحان نسبت به یکدیگر ..... ۱۶۰
- فصل هفتم: آثار انفاق ..... ۱۶۴
- ☆ [لزوم] صدقه و اطعام هر چه که بتوانید ..... ۱۶۴
- ☆ [میزان] صدقه نسبت به دارایی اشخاص [است] ..... ۱۶۵
- ☆ [نیکوکاران در دنیا] در عالم دیگر هم نیکوکارند ..... ۱۶۶
- ☆ [حاتم طایی] بر سر قبر خود [نیز] میهمانی می‌کند ..... ۱۶۸
- ☆ [حاتم] اسبش را در قحطی به فقرا می‌دهد ..... ۱۶۹
- ☆ اهل خیر فردا [روز قیامت] شفاعت می‌کنند ..... ۱۷۰
- ☆ انفاق، سخاوت می‌آورد ..... ۱۷۰
- ☆ انفاق، نفع دهنده است ..... ۱۷۱
- ☆ کنیزان را آزاد می‌کنم تا جهنم نروم ..... ۱۷۲
- ☆ ناراحتی از نرسیدن به نماز جماعت ..... ۱۷۳
- ☆ انگور نوبر برای انفاق بهتر است ..... ۱۷۵
- ☆ روزه و صدقه شیطان شکن ..... ۱۷۵
- ☆ مادر شیطانها را دیدم! ..... ۱۷۶
- ☆ [مقدار] صدقه نسبت به افراد [فرق می‌کند] ..... ۱۷۷
- ☆ دو اسلحه قوی شیطان کش ..... ۱۷۷
- ☆ ثروت‌مندی جوان عابد [به خاطر انفاق] ..... ۱۷۸
- ☆ با آرد، درب خانه [مقدس] اردیلی ..... ۱۸۰
- ☆ معامله ابودحداح با مرد هندی ..... ۱۸۱
- فهرست منابع و مآخذ ..... ۱۸۳
- فهرست مطالب ..... ۱۸۷